

# قرآن

## حسین علیه السلام ، شهادت

محمد جواد مغنیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# قرآن، حسین، شهادت

نویسنده:

محمد جواد مغنیه

ناشر چاپی:

بنیاد قرآن

## فهرست

۵	فهرست
۱۲	قرآن، حسین، شهادت
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	تقدیم
۱۲	سخن بنیاد
۱۳	برکات قیام حیات بخش عاشورا
۱۳	برکات قیام عاشورا
۱۳	اشاره
۱۳	آگاهی و بیداری جامعه
۱۳	نجات اسلام و مسلمین از چنگال بنی امیه
۱۴	توجه مردم به اهل بیت و شناخت چهره‌های محبوب
۱۴	جنبشهای اصلاح طلبانه علیه بیداد و ستم
۱۵	مقدمه
۱۷	دیباچه‌ای بر شهادت حسین
۱۸	سخنی در مورد نویسنده
۱۹	و اما این کتاب
۱۹	نگاهی گذرا به حیات بالنده امام حسین
۲۰	زندگی امام حسین
۲۱	از دوج امام حسین
۲۲	قیام حسینی
۲۴	استراتژی قیام امام در رهبری نهضت
۲۵	استراتژی تهدید و ترور
۲۶	انگیزش آگاهی مردمی

- ۲۶ ..... پیش به سوی قربانگاه
- ۲۷ ..... شیعه و بزرگداشت یاد حسین اهل بیت و معصومین
- ۲۷ ..... شیعه و بزرگداشت یاد حسین
- ۲۸ ..... قلبها همه با حسین
- ۲۹ ..... رمز حسین دوستی مردم در قیام الهی امام نهفته است
- ۲۹ ..... سپاس و تقدیر از بزرگان
- ۳۰ ..... اساس اختلاف بین شیعه و سنی
- ۳۰ ..... آن چه که اهل بیت نبی اکرم فرمان داده‌اند
- ۳۱ ..... حدیث ثقلین
- ۳۲ ..... بحثی پیرامون حدیث کتاب الله و سنتی
- ۳۴ ..... چه کسانی معصومند؟
- ۳۶ ..... اهل بیت چه کسانی هستند؟
- ۳۶ ..... شیعه و زیارت امام حسین
- ۳۷ ..... اشاره
- ۳۷ ..... نماز
- ۳۸ ..... زکات
- ۳۹ ..... امر به معروف حاکمیت نیکی‌ها
- ۴۰ ..... فرمانبری از خدا و رسول
- ۴۰ ..... فرمانبری از خدا معیار مقاومت و مصالحه
- ۴۱ ..... اشاره
- ۴۱ ..... اخلاقی بزرگ
- ۴۲ ..... اول ایمان
- ۴۳ ..... کاملترین نوع شهادت
- ۴۴ ..... گروهی رفتند جز اندکی گزیده و پاک...

۴۵	اختلاف و بحث بیهوده
۴۵	فلسفه‌ی انقلاب حسینی
۴۶	رابطه‌ی کربلا و بدر و احد
۴۷	علل قیام و انگیزه‌های تنازع
۴۷	علل قیام و انگیزه‌های تنازع
۴۷	اشاره
۴۷	تعارض روحی و اخلاقی
۴۸	عامل وراثت
۴۸	پدیده‌ی شوم انتقام
۴۹	عقده‌ی پلید حقارت
۴۹	شاخصه‌ی حرم حسینی
۴۹	هدایت و تذکار جهانیان
۴۹	خصلت عادت و اندیشه
۵۰	جمهور شیعه
۵۱	فهرست فوج شهداء
۵۱	نکاتی در مورد نویسنده‌ی مقاله
۵۲	قهرمان همیشه‌ی تاریخ تصوف و تشیع
۵۳	همگام با درماندگان و بینوایان
۵۳	پیرو و مقلد، هوشیار و قهرمان
۵۳	امام حسین در تقابل با ستمگران جهان
۵۴	امام علی و بینوایان
۵۶	رابطه میان تصوف و تشیع
۵۷	تصوف در گمان و تصور من
۵۷	ظهور و پیدایش تشیع در عصر رسول خدا

۵۷	حسین نمونه‌ی عالی و الگوی ایده‌آل
۵۸	نه زر و زور و نه فتوحات در اسلام
۵۹	مجالس سوگواری و عزاداری
۶۰	هیچ جوانمردی همچون علی نیست
۶۱	اهل بیت و تصوف
۶۱	خط سرخ شهادت از کربلا تا فلسطین
۶۱	خط سرخ شهادت از کربلا تا فلسطین و جنوب لبنان
۶۵	ثروت مسلمین علیه آمریکا و اسرائیل
۶۷	نگرشی به جهان اسلام و نحوه‌ی پیدایش اسرائیل
۶۷	جمعیت مسلمین
۶۷	کشورهای اسلامی
۶۸	درد، در سر است نه بدن
۶۸	جنگ اعراب و اسرائیل
۶۹	کشورهای اسلامی و اسرائیل
۶۹	صهیونیسم و قرآن
۷۱	دولت جهان شمول اسلامی
۷۱	نظام اسلامی و حاکمیت مستضعفان
۷۲	خبری تحقیقا صادقانه
۷۲	تهاجم استکبار جهانی علیه انقلاب اسلامی ایران
۷۳	مطبوعات غرب
۷۳	دشمنان اسلام و انسانیت
۷۴	شیعه و سنی
۷۴	منبر حسینی
۷۵	خدای اسرائیل؛ صهیونیسم

۷۶	امامت استمرار فرآیند نبوت
۷۶	اشاره
۷۶	یاران فداکار حسین
۷۶	بهره‌ور و زیانمند
۷۷	یاران پیامبر و یاران حسین
۷۸	پاره‌ای از ویژگی‌های شهید
۷۸	آفرین به چنین مردن
۷۸	قدرت یقین و نور ایمان
۷۹	پرتوی از نور حسین
۷۹	علم بی عمل چونان درخت بی ثمر
۸۰	حکومت و سلطه فقط از آن خداست
۸۰	وفاداری و استکبار
۸۰	عالم را دو نشانه است
۸۱	حس و عقل
۸۱	ترس و قساوت
۸۲	مال و ثروت
۸۲	سه بیماری مهلک
۸۳	حسین از عدل خدا به سوی رحمتش می‌گریزد
۸۴	سرهای پاک شهیدان راه فضیلت
۸۴	فرآیند دفن شهدا در دشت نینوا
۸۴	دفن سرها
۸۵	اسیران
۸۵	نوسازی بارگاه شهیدان
۸۵	دکتر هیکل و اماکن مقدسه



- ۸۶ ..... امامت؛ استمرار فرآیند نبوت
- ۸۶ ..... شیعه و فلسفه‌ی اسلامی
- ۸۶ ..... ما جزء باطنی‌ها نیستیم
- ۸۷ ..... اما تبیین حقیقت
- ۸۸ ..... وظیفه‌ی نبی
- ۸۸ ..... وظیفه‌ی امام
- ۸۹ ..... مردم با آن چه نمی‌دانند دشمنی می‌ورزند
- ۹۰ ..... ای فرزند برومند بتول
- ۹۰ ..... اشاره
- ۹۰ ..... افتخار به اصل و نسب
- ۹۱ ..... سرور زنان جهان
- ۹۱ ..... فقط از خدا می‌ترسد
- ۹۲ ..... اول محکم کاری و سپس توکل
- ۹۳ ..... صلح امام حسن
- ۹۴ ..... قرآن و علمای اقتصاد و جامعه شناس
- ۹۵ ..... توطئه‌ی کودتا علیه پیامبر و عترت او
- ۹۵ ..... چه کسانی حسین را به شهادت رساندند؟
- ۹۵ ..... ناصبی و منافق
- ۹۶ ..... توطئه‌ی نظامی علیه پیامبر و عترت او
- ۹۷ ..... آیا مودت و دوستی با خویشاوندان رض است و ننگ
- ۹۷ ..... شیعه و کشته شدن امام حسین
- ۹۹ ..... ویژگی‌های شیعه‌ی واقعی
- ۱۰۰ ..... شهید فرزند شهید، حسین بن علی
- ۱۰۳ ..... معقول و غیر معقول

- ۱۰۳ ..... دکتر زکی نجیب
- ۱۰۴ ..... معقول و غیر معقول
- ۱۰۴ ..... نهج البلاغه یا نهج الحیاء
- ۱۰۵ ..... معاویه و عمروعاص
- ۱۰۶ ..... طلحه و زبیر
- ۱۰۷ ..... قلب و بذر بالنده و پر برکت
- ۱۰۷ ..... کلمه‌ی طیبه
- ۱۰۷ ..... حسین و قرآن
- ۱۰۷ ..... سخنی از عقلانیت و عقول
- ۱۰۹ ..... پاورقی

## قرآن، حسین، شهادت

### مشخصات کتاب

- سرشناسه: مغنیه، محمدجواد، م ۱۹۷۹ - ۱۹۰۴
- عنوان و نام پدیدآور: قرآن، حسین، شهادت / مولف محمدجواد مغنیه؛ مترجم محمدرسول دریایی
- مشخصات نشر: تهران: بنیاد قرآن، ۱۳۸۱.
- مشخصات ظاهری: ۲۶۶۱۶ص
- فروست: (بنیاد قرآن ۴۰)
- شابک: ۹۶۴-۹۳۱۷۵-۳-۱۵۰۰ریال؛ ۹۶۴-۹۳۱۷۵-۳-۱۵۰۰ریال
- وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی
- یادداشت: عنوان اصلی: الحسین و القرآن.
- یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: M. J. Moghnieh. Quran, Husayn (A. S) martyrdom.
- موضوع: حسین بن علی، امام سوم، ق ۶۱ - ۴
- موضوع: واقعه کربلا، ق ۶۱
- موضوع: عاشورا
- موضوع: وحدت اسلامی
- موضوع: شهادت
- شناسه افزوده: دریایی، محمدرسول، ۱۳۳۰ -، مترجم
- رده بندی کنگره: ۴۱/۴BP/م۶۶ح ۵۰۴۱ ۱۳۸۱
- رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳
- شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۲۸۸۰۸

### تقدیم

به استاد شعور و شعار و شهادت، شهید و قربانی جهل خوارج زمان، استاد گرانقدر مطهری، همو که مرا با مکتب حسین آشنا کرد.. و ریشه‌ی مهر و معرفتش را در روحم کاشت.... به او که در راه تعلیم و تربیت فرزندان این امت از بذل هیچ گونه کوششی دریغ نورزید.... و با رهنمودهای پدران‌اش عالیترین و نیرومندترین پشتوانه‌ی اعتقادی را برای استمرار حیات عقیدتی، ما را به راه خمینی کبیر مأنوس کرد. دریایی [صفحه ۱۱]

### سخن بنیاد

(ان هذا القرآن یدی للتی هی اقوم) [ستایش خدای را، ستوه صفات، [۱] که قرآن را بر اساس علم؛ [۲] (مانند کتب پیشین آسمانی) با آیات روشن، [۳] بر بنده‌ی خود نازل کرد تا حق را از باطل جدا کند. [۴] و به راهی از همه‌ی راهها مستقیم تر است هدایت فرماید. [۵] چرا در این کتاب تفکر نمی‌کنید؟ [۶] پیرو آن شوید و پرهیزکاری نمایید. [۱]. [قرآن چراغی است که روشنی آن فرو

نمی‌نشیند، چشمه‌ی زاینده‌ای است که واردین از آن نمی‌کاهند، نشانه‌هایی است که روندگان بی آن‌ها راه نمی‌یابند، دلیل کسی است که به آن سخن گوید، فیروزی کسی است که آن را حجت آورد نگهدارنده‌ی کسی است که به آن عمل کند، سپر کسی است که به برگردد، دانائی کسی است که در گوش دارد؛ همانا قرآن کان ایمان و کانون آن، سنگ‌های بنای اسلام و پایه آن، میدان‌های حق و راه‌های آن می‌باشد. [۲]. [بار خدایا ما را از کسانی قرار ده که به ریسمان قرآن چنگ می‌زنند، و در فهم متشابهاتش، به پناهگاه محکم و استوارش پناه می‌برند، و در سایه‌ی بال آن آرام می‌گیرند؛ و به روشنی بامدادش را می‌یابند، و به درخشیدن روشنائی آن اقتدا می‌کنند؛ و از چراغ می‌افروزند، و هدایت و رستگاری را در غیر آن نمی‌طلبند. [۳]. [صفحه ۱۲]

## برکات قیام حیات بخش عاشورا

آغاز فرایند تحولی عظیمدهم محرم سال ۶۱ هجری، فرزند عزیز فاطمه و هفتاد و دو تن از کسان و یاراش را در نبردی نابرابر، به تیغ کینه کشتند. و این روز، آغازی برای دگرگونی در مسیر تاریخ اسلام و بشریت شد. آن چه آل ابوسفیان در «نینوا» مرتکب شدند، هر چند به شهادت و اسارت جمعی از پاکترین انسانها انجامید، اما همین حادثه، آیین مقدسی را که با تزویر و ریای زادگان ناپاک «امیه» به لبه‌ی پرتگاه نیستی رسیده بود از سقوط رهانید و جانی تازه داد. زمانی که حسین علیه السلام از دیار جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هجرت تاریخساز خویش را آغازید، و تا آن زمان که در زمین گرم کربلا- به دست پیمان شکنان دنیا پرست در خون غلتید، همواره بر اجرای سنت خداوندی امر به معروف و نهی از منکر - و پاسداری از اسلام عزیز تأکید کرد و خون سرخش را در گروی ماندگاری دین محمد صلی الله علیه و آله وسلم قرار داد، که: «... ای شمشیرها مرا در بگیرید!» عاشورای خونین حسینی پس از آن و تا اکنون و تا دنیا به پاست، همچون چشمه‌ای جوشان و زلال برای همه جهانیان پیام آور آزادی و شرف و کلمه رمز جاودانه حماسه قیام و رویارویی با ستم و ستمگری است. شهادت حسین علیه السلام و یارانش به روزگار ما، الهامبخش انقلابی مقدس به [صفحه ۱۳] راهبری عاشورایی بزرگ زمانه، حضرت امام خمینی، (ره) و تکرار حادثه‌ی نبرد حقجویان و حقیقت خواهان در برابر فرعونیان اهریمن صفت بود، و این بار نیز آشکار شد که: «جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا»

## برکات قیام عاشورا

### اشاره

برکات قیام سیدالشهدا نیاز به دانشنامه‌ایی به ژرفای دریاها و گستره‌ی آسمانها دارد لیک در این و جیره‌ی ناچیز به بارزترین فرازهای آن حماسه‌ی سترگ می‌پردازیم:

### آگاهی و بیداری جامعه

مردمی که تا آن زمان، هر خلیفه، امیر یا والی تحمیلی را می‌پذیرفتند، پس از قیام عاشورا پی بردند که اطاعت از آنها «واجب» نیست؛ بلکه باید با خلفا و حاکمان جور به مبارزه برخیزند. آوای رسای حسین علیه السلام در گوش مردم طنین افکن شد که جدش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود است: «من رأى سلطاناً جائراً مستحلاً لحرام الله، ناکثاً لعهد، مخالفاً لسنة رسوله يعمل فى عبادة بالاثم و العدوان، فلم یغیر ما علیه بفعل و لا قول کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله.»

### نجات اسلام و مسلمین از چنگال بنی امیه

مردم پس از قیام عاشورا به وجهه منافقانه بنی امیه پی بردند و دانستند که این قوم کمر به نابودی اسلام بسته‌اند. معاویه ابن سفیان، یزید بن معاویه و ولید بن یزید، با دو امانت مورد سفارش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، یعنی قرآن و عترت، نهات خصومت و دشمنی را کردند. رفتار ناپسند و غیر انسانی معاویه با حضرت علی علیه السلام و جنایتهای بی نظیر یزید در فاجعه‌ی کربلا و شهادت مظلومانه حسین بن علی علیه السلام بر همه‌ی مردم روشن شد. ولید بن یزید نیز به هنگام خلافت غاصبانه اش، قرآن کریم را به تیر بست و مغرورانه خطاب به کتاب وحی الهی گفت: «هنگامی که نزد خدا رفتی بگو که «ولید» مرا با تیر پاره پاره کرد!» [صفحه ۱۴] نیای این دون صفتان، موجودی به نام «ابوسفیان» است که همگان بر دشمنی و نفاق او با پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم آگاهند. وی در روزهایی که کور شده بود، در مجلسی پرسید: آیا بیگانه‌ای در این مجلس هست یا نه؟ و با شنیدن صدای «اشهد ان محمدا رسول الله» گفت: ببینید این هاشمی، اسم خود را در کجا قرار داده و چگونه بالا برده است؟ امام علی علیه السلام که در آن جا حضور داشت فرمود: خدا چشمان تو را بگریاند. خداوند، اسم او را بالا برده و در قرآن فرموده است: «و رفعنا لک ذکرک». ابوسفیان گفت: خدا چشمان آن را که گفت در مجلس غریبه‌ای نیست بگریاند. «قیام عاشورا»، ماهیت کفر و نفاق دودمان بنی امیه و دشمنی آنان با اسلام را برای همیشه آشکار ساخت و ریشه و اساس آنان را در کمتر از یک قرن برانداخت.

### توجه مردم به اهل بیت و شناخت چهره‌های محبوب

قیام عاشورا آن چنان تأثیری داشت که پس از آن، بسیاری از قیامها و انقلابها به نام خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام آغاز شد که از جمله می‌توان به قیام مختار ثقفی، قیام توابین، نهضت زید بن علی و حرکت و قیام عباسیان اشاره کرد.

### جنبشهای اصلاح طلبانه علیه بیداد و ستم

بیشتر حرکت‌های اصلاح طلبانه و قیام و اقدام‌های اسلامی که در طول تاریخ از سوی مسلمانان صورت گرفت، ملهم از قیام خونین حسینی و نهضت بی نظیر عاشورا است. بارزترین و نزدیکترین انقلاب نشأت گرفته از عاشورای حسینی، «انقلاب اسلامی ایران» به زعامت و رهبری فرزند شایسته و فرزانه‌ی حسین علیه السلام، حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) است. در این جا، به سخنانی از بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران اشاره می‌کنیم: «ماه محرم برای مذهب تشیع ماهی است که پیروزی در متن فداکاری و خون به دست آمده است. در صدر اسلام پس از رحلت پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم [صفحه ۱۵] پایه گذار عدالت و آزادی، می‌رفت که با کج رویهای بنی امیه، اسلام در حلق ستمکاران فرو رود، و عدالت در زیر پای تبهکاران نابود شود، که سیدالشهداء علیه السلام نهضت عاشورا را به پا کرد و با فداکای خود و عزیزانش اسلام و عدالت را نجات داد... در عصر ما می‌رفت که با کج رویهای سلسله‌ی پهلوی حلقوم گشاد آنان و دار و دسته‌ی اربابان آن، اسلام و مصالح آن را بلعد، و عدالت و استقلال و آزادی را در زیر چکمه‌های دیکتاتوری و پرده ریا و تزویر به نابودی بکشد، که نهضت ملت بزرگ ایران که در دوازدهم محرم ۸۳ (پانزدهم خرداد ۴۲) به شکوفایی گرایید... و فداکاری ملت، مبدأ عظیمی در تاریخ ایران گردید». فزونتر آن که یاران وفادار امام راحل و نیز جانشین شایسته‌ی جایگاه ولایت دورانساز، مقام معظم رهبری؛ حضرت آیت الله خامنه‌ای انسانی که چون تمام انقلابیون، طعم تلخ استبداد، و خفقان زندان و تبعید و چماق و شکنجه را چشیده در تأسی از مقام شامخ قیادت امت، یاد گرانسنگ عاشورا را همواره گرامی داشته، و با همان جوشش و بالندگی «امام واره» در تحقق مفاهیم والای نهضت عاشورا و قیام حسینی می‌خروشید و همه‌ی انسانهای آگاه و آزاد از قیود را به ژرف اندیشی در آموزه‌های عبرت برانگیز و درس آموز عاشورا فرا می‌خواند. وظیفه‌ی همه‌ی درد آشنایان و دلسوزان جامعه‌ی اسلامی بخصوص پیروان مکتب انسان ساز حسینی و رهروان راه عاشورایی «خمینی» را باید در شناخت درست عاشورا و فلسفه‌ی قیام سید شهیدان حضرت حسین بن علی علیه السلام و ارجگذاری

به آن دانست، بویژه در عصر کنونی که ندای توحیدی اسلام عزیز با الهام از انقلاب مقدس اسلامی ملت بزرگوار ایران در سرتاسر جهان طنین افکن شده و پرچم یکتا پرستی به همه جا در اهتزاز است. در راستای تحقق پیوند مقدس و ناگسستنی قرآن و اهل بیت و بهره گیری از جلوه‌های زیبای قیام شکوهمند عاشورا و تقدیر از فداکاریهای سترگ امام شهیدان، بنیاد قرآن از نخستین روزهای شکوفایی نهال توانمند انقلاب [صفحه ۱۶] اسلامی بر این باور بوده است تا معارف قرآنی و ارزشهای الهی را پاس دارد و در فرایند ارایه اندیشه‌های اسلامی گامی فرا پیش نهد. همسو با اهداف یاد شده از میان دهها کتاب عاشورایی، کتاب ارزشمند و پرمحتوای مرحوم شیخ محمد جواد مغنیه؛ «الحسین و القرآن» را برگزید و به ترجمه‌ی آن اقدام نمود. در تحقق روند چنین حرکتی، برادر گرانقدر و دوست قرآن پژوه و اهل قلم جناب آقای محمد رسول دریایی نیز قبول زحمت نموده کتاب را از عربی به فارسی ترجمه و با مختصر توضیحات و اضافات مورد نیاز، با نثری شیوا و بیانی رسا، به شیفتگان راه قرآن و عترت تقدیم نمودند این کتاب در سال ۱۳۶۰ با طرحی زیبا چاپ و نشر گردید که مورد استقبال بسیاری از علاقمندان به معارف قرآن و اهل بیت علیهم السلام قرار گرفت و اکنون پس از بیست سال بار دیگر با ویرایش و حروفچینی و صفحه آرایی جدید اقدام به چاپ و نشر گردید امید است این خدمت ناچیز فرهنگی مورد خشنودی خداوند و حضرت ولی عصر (عج) واقع گردد و مؤلف و مترجم و ناشر را مأجور فرماید. اینک؛ این کتاب مقارن با سالی که دو عاشورای حسینی یاد حسین علیه السلام را در خاطره‌ها دو چندان می‌سازد؛ یعنی سالی که با نام و یاد او آغاز می‌گردد حضورتان تقدیم می‌شود. سلام بر او که آغاز سال به نام او و پایانش به یاد او شکوفا می‌شود و نهال تنومندش نهضت‌های رهایی بخش را نوید می‌دهد. چه زیبا و منطقی است که در سال حسین علیه السلام شیوه‌ای حسینی را پی گیریم. سالی که بهار طبیعت با بهار یاد حسین علیه السلام جلوه‌ای ویژه می‌یابد. بیاییم در بهار حسین علیه السلام، دل‌هایمان را با نام و یاد زنده کننده‌ی دل‌ها طراوات بخشیم. سید مهدی حسینی زاده [صفحه ۱۷]

## مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم [مقدمه مرحوم شیخ محمد مهدی شمس الدین نایب رئیس اسبق مجلس اعلای شیعیان لبنان در تقدیر از شیخ محمد جواد مغنیه (ره)] یاد بود عالم جلیل القدری که از دانشمندان بزرگ اسلامی عصر حاضر بود، در واقع یاد بود تبلور کوشش و تلاش دانشمندان اسلامی از زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا به امروز برای اعتلای اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و سلم است. هر کس که تاریخ علمای اسلام و فقهای صالح را مورد بررسی و مطالعه قرار دهد، در می‌یابد که آنان همواره در طلیعه‌ی حرکات آزادیبخش سیاسی چه در سطح کشور خود و چه در سطح بین‌المللی قرار دارند. آنان در مسائل اجتماعی و در مسائل تبعیض اقتصادی و مبارزه‌ی طبقاتی، نه تنها با نوشته‌های خود، بلکه با مبارزه و ستیز بی‌امان و پایبندی پیگیر و استوار خود، قدم به میدان گذاشته‌اند و از پیشتان مبارزه با ظلم و ستم مستکبران بوده و هستند. در فرآیند تکامل و تمدن، نقش اساسی را ایفا می‌کنند. به تمدن همان گونه که خداوند ترسیم فرموده و قوانین الهی ایجاب می‌کند، می‌نگرند. [صفحه ۱۸] در همین راستا موضع گیری و اصول اساسی و آرمان‌های ایشان مورد کینه و دشمنی امپریالیسم جهانی است. انگیزه آنان، همان است که در برابر اندیشه‌های ماتریالیستی که می‌خواستند مردم را به ایده آلی که منهای مسائل اخلاقی و ایمانی و تکاملی است برسانند؛ اما آنان با این نگرش به مبارزه و ستیز برخاستند. فقید جلیل علامه‌ی مجاهد و متفکر کبیر، شیخ محمد جواد مغنیه، یکی از برجسته‌ترین علما و دانشمندان لبنان و علمای والای اسلام و در زمره‌ی راد مردان سترگ بود که بسان ستاره در بسیاری از صحنه‌های اسلامی و اجتماعی و ملی درخشید و موفق به تألیف و نشر اندیشه‌ی اسلامی در قالب کتاب‌های گوناگون و متنوعی شد که در برگیرنده‌ی تمام جوانب در قالب تفکرات اسلامی، هم از نظر فقه و حدیث و هم از لحاظ تاریخ و تفسیر بود و نیز در اواخر عمر فرصت مناسبی برای فعالیت محض فکری پیدا کرد و محصولش را در اختیار مردم قرار داد. به راستی که او با قلم خویش به سمت

مردم، رو آورد. و خداوند سبحان هم موهبت بیان ساده‌ی مسائل علمی و فلسفی را به ایشان عنایت فرموده بود. او دشوارترین و مشکلترین و نیز پیچیده‌ترین مسائل فکری را با زبانی ساده و قابل هضم بیان می‌کرد تا هم روشنفکران و هم عوام، آن را درک نمایند. نوشته‌ها و اندیشه‌های ایشان بیشتر به نسل جوان در مدارس و دانشگاه‌ها و عموم مردم، توجه دارد. آن بزرگوار به نسل جوان تنها وارثان زمین و مسائل و مشکلاتشان نظیر مسائل علم و ایمان، تمدن و مذهب و مشکلات زندگی مادی این عصر توجه خاصی داشت. و می‌خواست از آنانی نسلی مؤمن و صالح و آگاه و شکوفا و فعال بسازد. به عقیده‌ی بعضی، آن فقید جلیل، فقیهی نو اندیش و نوآور در عرصه‌ی فقه و به عبارت دیگر، او انسانی است که با زمان حرکت می‌کرد. فقیه جلیل القدر شیخ محمد جواد مغنیه، فقیهی برجسته و با تأمل بود، ولی نه آن گونه که بعضی تصور می‌کنند که ایشان همواره اسلام را تک بعدی می‌دانست و یا این که اسلام را بر هر اندیشه و نظریه‌ای غیر اسلامی، تطبیق می‌داد. خیر، شیخ آن گونه که می‌پندارند، نیست. محمد جواد مغنیه، به این معنی نوآور نبود، زیرا او مسلمانی مخلص و دلسوز برای اسلام بود. [صفحه ۱۹] «تجدد» شیخ محمد جواد مغنیه عبارت بود از این که او به این واقعیت رسیده بود که زندگی در حال دگرگونی و تغییر است و یکی از صفات حیات و زمان، تغییر است و اسلام برخی از مسائل عصر جدید را می‌پذیرد و برخی را پذیرا نمی‌باشد. وی، برخی از مسایل زمان را که اسلام می‌پذیرد، می‌پذیرفت و برخی را که اسلام رد می‌کند، به شدت و با تمام توان رد می‌نمود. کتاب‌های او پر از نصوص صریح و روشنی از آن مسائل زندگی امروزی است که با شرع مقدس و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و فقه و احادیث اهل بیت علیهم السلام تباین و تضاد دارد و متأسفانه در میان مردم رواج داده شده، و ایشان آن را کاملاً رد کرده است. تجدد گرایی محمد جواد مغنیه، در این نبود که کیفیت اندیشه‌ی اسلامی را به مقتضای نظریات و اندیشه‌های نو، دگرگون سازد. این نظریه در منطق اسلام مردود است و شیخ محمد جواد مغنیه، شخصاً یکی از مخالفین سرسخت این طرز تفکر بود و آن را به شدت رد می‌کرد. کتاب‌های فقید سعید، تقریباً در هه‌ی زمینه‌ها به مثابه‌ی غذای فکری برای مردم به ویژه جوانان کشورهای اسلامی بوده و می‌باشد و بر این اساس بسیاری از تألیفات او به زبان‌های دیگر ترجمه گردیده، که موجب اعجاب و شگفتی خوانندگان این کتب شده است، آن بزرگوار اسلام را با بیانی ساده همراه با اصالت و امانت در همه‌ی ابعادش، به همان نحوی که زندگی او همواره با سادگی و اصالت می‌گذشت مطرح نموده است. امروز گرد هم آمدیم تا این که یاد عالمی بزرگ از علمای اسلام در این عصر را گرامی بداریم، و به یاد داریم او در حالی از این دنیای فانی رفت که قلب او مملو از اندوه مسأله جنوب لبنان بود، منطقه‌ای که از اعماق آن، شیخ محمد جواد مغنیه، متولد و در آن پرورش یافته بود. خاندان مغنیه اصیل‌ترین خاندانی است که در دانش اسلامی در لبنان و تاریخ جبل عامل درخشیده است و دانشمندان و علمای این خاندان پیوسته در حال شکوفایی‌اند. مهمترین نگرانی شیخ محمد جواد مغنیه، در این بحران فتنه انگیز، که گریبانگیر ما شده است «وحدت ملی»، «وحدت اسلامی» و «جنوب لبنان» بود. [صفحه ۲۰] در زمینه وحدت ملی انسان متعصبی نبود، او آگاه و عامل به اسلام شکوفا بوده و آن را در آغوش گرفته بود و همواره کوشش می‌نمود، تا از میان تمام راه‌های گوناگونی که فرا راه بشر موجود است. طریقی را که خیر و صلاح و رضوان الهی در آن است برگزیند. در عرصه‌ی وحدت اسلامی می‌توان گفت که تمام تألیفات آن گرانقدر حول وحدت دور می‌زند و می‌توان گفت که او یکی از مبلغین و دعوت کنندگان به این وحدت بود و این عقیده را در مشارکت با یک مؤسسه و نشریه‌ی فقه اسلامی که در قاهره منتشر می‌شد، به اوج خود رساند. لیکن با کمال تأسف فعالیت این مؤسسه و نشریه متوقف گردید این نشریه و مؤسسه اسلامی در مورد سلیقه‌های مذهبی بر این باور بود که: اسلام، دین واحدی است که در آن سلیقه‌ها و گرایشهای گوناگون مذهبی وجود دارد. و بر این سلیقه‌های مذهبی و مذاهب اسلامی فرض است روزنه‌های امید بر یکدیگر بگشایند و با دلایل محکم و منطقی و شرعی، برای دست یابی به حق و حقایق، کوشش نمایند. اگر چنین امری تحقق یابد. تا آن جایی که برایشان میسر است، شاهد حقیقت را در آغوش خواهند کشید. «جنوب لبنان» انگیزه‌ی اضطراب و بی‌خوابی مرحوم مغنیه بود، و هنوز نیز برای ما نیز موجب بی‌خوابی و

اضطراب و تشویش فکر و اندیشه است خطری که از سوی اسرائیل و عوامل خبیث او در خارج و داخل، جنوب را تهدید می کند خطری واقعی و حقیقی است، که امیدواریم برادران فلسطینی و لبنانی بیدار و آگاه بوده و از مسأله‌ی جنوب غافل نشوند. امروز گرد هم آمده‌ایم تا از علمای نیک در تمام عصرها و تمام کشورها یاد کرده باشیم. و نیز یاد عالم و دانشمند کبیر و فقید گرانقدر «شیخ محمد جواد مغنیه» را گرامی بداریم. از خداوند متعال خواستارم که روح آن فقید سعید را شاد فرماید و مورد عنایت خود قرار دهد. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته [ صفحه ۲۱ ]

## دیباچه‌ای بر شهادت حسین

از سال ۴۲ که آغاز شکفتن غنچه انقلاب اسلامی با الهام از عاشورای حسینی و تحت زعامت امام خمینی تبلور یافت. همواره در آرزوی تحقق نهضت حسین علیه السلام و تجسم آن در قائد کبیر، با قیام شکوهمند خمینی سترگ (ره) که به حق از ساله‌ی دودمان سیدالشهدا است بودم. یزید زمان (شاه) جرثومه‌ی فاسد خاندان پلید پهلوی، حسین زمان، خمینی بت شکن را میان شمشیر ستم و پذیرش ذلت قرار داده بود، اما زمان در مقام اثبات چیرگی حق و در موضع طلب ثار از همه‌ی یزیدیان تاریخ از حسین علیه السلام تا خمینی به نبردی سهمگین علیه پیروان اسلام راستین برخاست... و از آن زمان که روحم با تعلیم مفاهیم «حکومت اسلامی» در واژه واژه ولایت فقیه که با رهنمودهای فرزند شهید آیت... سعیدی آشنا گردید. در نهان خانه‌ی قلبم امید پیروزی امام خمینی که تبلور ولایت و سلسله جنان نهضت بیدار ساز اسلامی در منطقه بلکه در تمامی جهان است، می پروراندم. همگام با انقلاب اسلامی که استمرار همان نهضت پیامبر اسلام و قیام زنده ساز حسینی است. همواره در پی تحلیلی عمیق از شهادت احیاء کننده آیین محمدی بودم و براساس همان آموزه‌ها به پژوهش و نگارش نشستم. در این رهگذر با آثاری از قبیل، حسین وارث آدم، درسی که حسین به [ صفحه ۲۲ ] انسانها آموخت، زندگی امام حسین، الفبای فکری امام حسین، ثورة الحسین و آثارها الاجتماعیه، مع الحسین فی نهضته... آشنا شدم که در تشکل اندیشه‌ی تشنه‌ی حقیقت جویم نقشی بس سازنده و مؤثر داشته‌اند... زیرا در این پژوهش‌ها باورم شد آن که حادثه‌ی انقلاب عاشورایی را آفرید، مکتبی بزرگ را پایه گذاری کرده است. محرم... ماه تجدید رویدادها و خاطراتی تأثر انگیز و در عین حال پر شکوه و پرافتخار رقم زده شده و عاشورای محرم همان روزی که تجسم آن در ذهن، لرزه بر اندام می اندازد... همان روزی که از مرز جسم‌ها گذشته و به روح و روان آدمی نفوذ می کند... قلوب را تسخیر، دلها را مسحور، منبع تولید الهام هزاران، بلکه میلیونها انسان پاکبخته و شیفته‌ی شهادت و شیدای شعور و آگاهی و دوستدار آزادی را بر می انگیزد تا به ستمگران و ستم سوز و ظلم ستیز از ایران را به قیادت یکی از فرزندان حسین علیه السلام به صحنه‌ی خروش و قیام و به عرصه‌ی «غلبه خون بر شمشیر» می کشاند، به گونه‌ای که بزرگترین یزید زمان را با تجهیزات و نیروی نظامی (که ارتش او، پنجمین ارتش جهان بود) به عمیق ترین قعر زباله دان تاریخ، آن جا که قابیل لمیده است، فرو می غلتاند... و همچونه حسین علیه السلام که دودمان ابوسفیان و سلسله‌ی ننگین بنی امیه را با شهادت خود از ریشه، کند و خشکاند و در صفحه‌ی تاریخ ویران و متلاشی نمود، خمینی طاغوت ستیز نه تنها سلسله منحوس پهلوی را از صحنه‌ی تاریخ محو و نابود ساخت، سلسله‌های ستمگر ۲۵۰۰ ساله پر از تباهی و فساد شاهنشاهی را نیز از ریشه‌ی فرسوده آن بر کند و به مرداب نیستی و هلاکت افکند. جا دارد که نسلها به سرور و شادی پرداخته و شکر و سپاس خویش را به درگاه الهی تقدیم دارند، چرا که پس از رسالت نبی اکرم در جهان ظلمت زده جاهلیت، انقلاب اسلامی ایران، بزرگترین نعمتی است [ صفحه ۲۳ ] که خداوند بر بشریت عرضه کرد تا یکبار دیگر و برای همیشه تاریخ تا نهضت و قیام قائم سرنوشت انسانهای مستضعف را در برابر مستکبرین رقم زند. و همواره پژواک این



صدا را باید به خاطر داشت که سرور شهیدان در خطابه‌ایی که «روز عاشورا» در مقابل سپاه یزید ایراد کرد، فرمود: اجداد ما همه مردانی بلند همت و بزرگ روح بوده‌اند و هرگز خواری و مذلت را نپذیرفته و مرگ را به زبونی و ذلت ترجیح داده‌اند. ما به ترس و کم دلی عادت نداریم و با شادکامی به سوی بهشت و شهادت می‌رویم. سوگند به خدا که شما هم بعد از ما دیری نمی‌پایید و بیشتر از آنکه سواری پیاده یا پیاده‌ای سوار شود نخواهید ماند. میدان جنگ برای من محراب نماز و دعاست و با همان شوق بدان روی می‌آورم. و زمانی که همه‌ی اصحاب و برادران و فرزندان او کشته شدند و پیکرهای تکه تکه و خون آلودشان در آن صحرا افتاد، حسین علیه السلام، اندیشمندانه و تنها، نام یکایک آنان را بر زبان آورد و فرمود: ای ارواح طیبه برخیزید و ستمگران و ناکسان را بنگرید که چگونه در حین غلبه مغلوب و متلاشی شده‌اند و برای همیشه شکست خورده‌اند، و برای ابد منفور و لکه دار شده‌اند حیات دنیا همین است، زندگی جز عقیده و جهاد چیزی نیست. و این واژه‌ها و عبارات رمز نفوذ و راه رسوخ خود را در یاران او پس از پانزده قرن یافته‌اند و در وجود برادران جوان و پدران پیر (علی اکبرها، و حبیب بن مظاهرها) تمثیل و تجسم عملی پیدا کرده‌اند...

### سخنی در مورد نویسنده

مرحوم محمد جواد مغنیه، از علمای امامیه، فقیه و مفسر و محقق در دوره‌ی معاصر بود. وی به سال ۱۳۲۲ ق در روستای «طیردیا» از جبل عامل لبنان چشم به جهان گشود. در زادگاهش به فراگیری علوم مقدماتی مشغول شد. سپس به نجف اشرف مسافرت کرد و به تکمیل تحصیلات خود پرداخت و از محضر اساتیدی چون «سید حسین حمای» بهره برد آن [صفحه ۲۴] گاه به جبل عامل برگشت و در زادگاهش اقامت گزید سپس به عنوان قاضی شرع در بیروت منصوب شد و بعد به عنوان مشاور دادگاه عالی شرع و سپس معاون دادگاه برگزیده شد و در طول مسؤلیت‌ش ماجرابی برای یکی از افراد صاحب نفوذ پیش آمد که وی از مرحوم مغنیه، خواست مطابق نظر او قضاوت کند تا در مقابل این کار، او را به عنوان رییس اصلی دادگاه منصوب نماید. شیخ مغنیه از آن سر باز زد و از این گونه مسؤلیت‌ها کناره گرفت و به تألیف و تحقیق روی آورد. مرحوم مغنیه از کسانی بود که شیعه و سنی را به وحدت کلمه و تقریب فرا می‌خواند و مقالات فراوانی در مجله‌ی رساله‌الاسلام در این زمینه نوشته است. او در سال ۱۴۰۰ ق در بیروت درگذشت و در نجف اشرف به خاک سپرده شد پژوهشهای قرآنی وی به جز «قرآن، حسین علیه السلام شهادت» دو تفسیر می‌باشد: ۱) (تفسیر کاشف، در هفت مجلد به زبان عربی و شیوه‌ی ادبی شامل تمامی قرآن کریم است. مؤلف پس از ذکر آیه، نخست به لغت و اعراب کلمات و بعد به معنی آیه می‌پردازد و آن را به نحو وافی شرح می‌دهد. این تفسیر چندین بار در بیروت به چاپ رسیده است. ۲) (تفسیر مبین در یک مجلد به زبان عربی و شیوه‌ی ادبی شامل تمام قرآن کریم است. مؤلف این اثر مانند تفسیر شبر یا جلالین به طور مختصر به شرح موجز آیات و عبارت قرآنی پرداخته است. [۴]. وی از عاشقان اهل بیت و از علمای روشن ضمیر معاصر و بزرگ شیعیان لبنان بود. با نگاهی به آثار برجسته‌ی او، روحیه‌ی پژوهشگرانه و حق طلبانه او را شاهد خواهیم بود، شیخ محمد جواد مغنیه، دارای آثار متعددی در زمینه‌ی مسائل مختلف اسلامی و به ویژه بیان حقایق موروث از اهل بیت علیهم السلام است. آن بزرگوار در بیان ریشه‌های انحراف فکری و انحطاط مذهبی در جامعه، نقشی مؤثر را ایفا نموده است، همان گونه که گفتیم منطق استوار، بینش مترقی، اصناف علمی و ادبی - انسانی وی، موجب ایجاد احساس [صفحه ۲۵] تقریب برادران اهل سنت و تمایل نسبت به مکتب اهل بیت بوده است و در همان حال با استناد به گفته‌ها و اخبار و اسناد تاریخی و منقولات اهل تسنن، یکی از عوامل جاذب به سمت وحدت اسلامی که در این عصر دشمن از هر طرف ما را احاطه کرده، بوده است. او در فرازی از بیانات خود می‌گوید: اهل سنت به اهل بیت احترام می‌گذارند و در فضایل آنان به طور مستند، روایت نقل می‌کنند، و در خصوص شیعه می‌گوید: شیعه از غلاۀ نیست و نظر شیعه نسبت به اصحاب همان نظر اهل بیت است. کتاب حاضر [۵] محصول همین شیوه‌ی وحدت گرایانه اوست، در این کتاب استاد مغنیه با استدلالی جاذب و شیرین به بیان پیوند حسین علیه السلام با قرآن با تکیه بر اخبار و

روایات منقول و مأثور از برادران اهل تسنن می‌پردازد، و در پایان نیز به رد اتهامات و شبهات و پاسخگویی به مزدوران استعمار و مزدوران بنی امیه و اخلاف آنها می‌نشیند... روحش شاد و قرین رحمت باد... در پایان فرازهایی از زیارت عاشورا را به عنوان حسن ختام دیباچه نقل می‌کنیم که بهترین کلام الهی و پیام اهل بیت در زیارت عاشورا تلجی یافته است: السلام علیک و علی الارواح التي حلت بفنائک علیکم منی جیعا سلام الله ابدا... فلعن الله امه اسست اساس الظلم و الجور علیکم اهل البیت... یا ابا عبدالله انی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم الی یوم القیامه... اللهم اجعل معیای معیا محمد و آل محمد و ممانی ممان محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیروردگارا محور زندگی مرا بر اساس زندگی و آیین محمدی و مرگم را بر مبنای آیین محمدی و خاندان او مقرر فرما. محمد رسول دریایی ۱۲ / ۱۱ / ۱۳۸۰ [ صفحه ۲۶ ]

## واما این کتاب

در این کتاب شرح حال زندگی امام حسین علیه السلام مختصرا بیان شده، ولی هیچ گونه تحلیلی از شخصیت او به عمل نیامده است و یا در مورد اثرات جانبازانه و فداکارانه‌ی حسین علیه السلام قلم پردازی نشده است. [۶]. به طور کلی این کتاب صرفا کوششی است مختصر در راه شناساندن حسین علیه السلام به انسان‌های آزاداندیش، و آن که این رهبر ترجمان مفاهیم قرآن با ویژگی‌های روح بلند و کردار پسندیده اش می‌باشد. رهبری که با روح و عمل، و جسم و خورش درس آزادگی و مقاومت را به انسانها آموخت و در سایه‌ی رهبری قرآن هدیه‌ایی را به انسانیت تقدیم نمود که هیچ کس تاکنون هدیه‌ای به این زیبایی و عظمت نبخشیده است. حتی هیچ رهبر و یا مصلح فداکاری با خون و روح و جان و خون خانواده و فرزندان و برادران و یاران خویش چنین نثار و ایثاری نکرده است. این چیزی نیست جز آن که این همه خونهای پاک و جوشان نشانه‌ایی است از یک صاعقه و غریب خشم بر سر ستمگران متجاوز. و در واقع حجتی است که رفتار محافظه کاران و خاموشان را نفی می‌کند، و قلم بطلان بر سکوت و اغماض آنها در مقابل تجاوز می‌کشد. [ صفحه ۲۷ ] قرآن نیز خود صاعقه و غرشی است بر متجاوزین و ستمگران. یکی از ویژگی‌های ارزشی قرآن تشویق و دعوت به جنگ و مبارزه در راه رهایی توده‌های محروم از چنگال دژخیمان استثمارگر است. آن گونه که خدای منزّه می‌فرماید: به چه علت شما در راه خدا و مردان و زنان و کودکان ناتوان به جنگ و نبرد بر علیه ستمگران بر نمی‌خیزید. (و مالکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان). و می‌فرماید: خداوند جان و مال برخی از مؤمنین رزمنده را با بهشت می‌خرد، مؤمنان مبارزی که در راه خدا به پیکار برمی‌خیزند، و می‌کشند و کشته می‌شوند. این پیمان و وعده بر خدا حق و حتم است، و حقیقتی است که در تورات و انجیل و قرآن مکتوب است. و چه کسی از خداوند به عهد و پیمان خود وفادارتر است؟ ما، به طور مسلم بسیاری از کسانی را که در راه خدا پیکار کردند، و در راه خدا و محرومان و بینوایان کشته شدند، می‌شناسیم؛ اما هیچ کس را جز حسین علیه السلام سراغ نداریم که شهادت را خود برگزیند. به طوری که شهادتش همراه با سنگباران، و تیر باران و نیزه و ضرب شمشیر باشد و یا کسی را نمی‌شناسیم که خانواده و فرزندان و یاران و برادران خود را قربانی راه خدا کند. و اردوگاه تجمع آنها را آتش بزنند، و به نوامیس و زنان آنان اهانت کنند، و با این شرایط آشناک، پیشوای حرکت؛ در راه حق پافشاری و ایستادگی نماید و حاضر نباشد که حاکمیت رژیم فاسد و فاجری مثل یزید و امثال او را امضا کند و لحظه‌ایی او و کارهای پلیدش را تأیید کند این جاست که احیای دین جدش را در به خون غلتیدن خود و اهلش می‌بیند، و این جاست که با آگاهی و بینشی خدایی وارد صحنه نبرد و دفاع از حریت و شرافت دین پیامبر خدا می‌شود، و بر دشمنان چنان ضربات و یرانگری وارد می‌سازد که تا ابد برای همه دشمنان انسانیت درس عبرت انگیز و برای همه آزادگان درس آموز باشد. [ صفحه ۳۱ ]

## نگاهی گذرا به حیات بالنده امام حسین

حسین علیه السلام پسر علی علیه السلام است و فرزند زهرا علیها السلام دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم. پنج شنبه سوم ماه شعبان سال چهارم هجرت را زاد روز حسین علیه السلام گفته‌اند. به هنگام ولادت، نوزاد را به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دادند و حضرت در گوش راست نوزاد اذان گفت و در گوش چپش اقامه. نخستین سخنی که در گوش حسین علیه السلام طنین انداخت آوای دلارای توحید بود و بانگ زیبای رسالت. سخنی که از دهان بنیانگذار مکتب توحید برآمد. در قلب نوزاد جای گرفت. سخنی که از قلب برآید در قلب نشیند. نخستین نقشی که در مغز نوزاد نقش گردید، توحید بود. نبوت بود. پیامبر اسلام، بذر آن را در سرزمین دل او بکاشت و خود آبیاری کرد تا به بار نشست. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نام نوزاد را حسین علیه السلام نهاد. او نخستین کس بود که در عرب بدین نام نامیده شد. حسین، حسین شد و کسی پیش از حسنینت علیه السلام حسین نبود و پس از حسین علیه السلام هم دیگر حسینی چون او نیامد. پیغمبر اسلام، زبانش را، در دهان نوزاد نهاد و نوزاد مکیدن گرفت و نخستن غذا، در پیکره‌ی حسین علیه السلام جا گرفت. حسین علیه السلام در این غذا تنها بود و بشری با وی شرکت نداشت. غذای پیغمبری، غذای آسمانی. حضرتش نوزاد را بوسید و به دایه داد و اشک از دیدگان سرازیر داشت و می گفت: [ صفحه ۳۲ ] فرزندم! خدای لعنت کند مردمی که تو را می کشند!!... و سه بار تکرار کرد. هفتمین روز نوزاد، ام ایمن او را به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آورد حضرتش فرمود: زهی برآورنده زهی برآورده «ام ایمن»! این است تعبیر خواب تو... پیامبر در آن روز، دو گوسفند برای حسین علیه السلام عقیقه کرد و یک ران گوسفند و یک دینار زر به قابله داد. نوزاد را سر تراشید و هموزن موهایش، درمهای سیمین صدقه داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در هفتمین زاد روز حسین علیه السلام شکم‌ها را سیر کرد، بینوایان را توانمند ساخت. آن چه به حسین علیه السلام داد نوای یگانه پرستی بود، آوای پیامبری بود، زبان رسالت بود و آن چه برای حسین علیه السلام به مردم داد گوشت بود، درمهای سیمین بود، زر بود. شرایط خانوادگی و محیط پرورشی، در زندگی کودک بزرگترین اثر را دارد. محیط خانوادگی حسین علیه السلام پاکیزه ترین محیط بود و محیط پرورشی او عالی ترین محیط انسانی بود. کسانی که از جانب خدای، برای راهنمایی بشر، برای رهبری جهان، فرستاده شدند، پرورش حسین علیه السلام را بر عهده گرفتند، و نوزاد را در آغوش خویش پروردند. حسین علیه السلام تحت توجه ویژه پیغمبر اسلام، در زیر سایه‌ی پدرش علی علیه السلام، در دامن مادرش فاطمه علیه السلام پرورش یافت، و هر دم کمالی بر کمال و جمالی بر جمال می افزود. دامانی که حسین علیه السلام را می پرورد، دامن فاطمه بود، بانوی بانوان، بانوی فضیلت و بزرگواری، بانویی که به فرموده‌ی پیامبر اسلام یکی از چهار بانوی جهان بشریت بود. سه بانوی دیگر: آسیه همسر فرعون مصر، مریم مادر عیسی، خدیجه همسر رسول خدا و مادر فاطمه علیها السلام. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را دیدند که از خانه بیرون شده، حسن بر یک شانه‌ی حضرتش نشسته و حسین علیه السلام بر شانه‌ی دیگر، و پیامبر، گاه این را می بوسد و گاه آن را. پرسیدند: یا رسول الله! این دو کودک را دوست می داری؟. [ صفحه ۳۳ ] فرمود: هر کس این دو را دوست بدارد، مرا دوست داشته، و هر کس آنها را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است. عمر، روی به دو کودک کرده گفت: اسب سواری خوبی دارید!! رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: این دو نیز سواران خوبی هستند... این رفتار به طور مکرر، از پیامبر دیده شد بارها این گفتار، از حضرتش شنیده شد. و گاه بر سخن خود می افزود و می گفت: پدر این دو کودک از آنها برتر است... وقتی فرمود: دوستی علی علیه السلام، تنها در دل‌های مؤمنین جای می گیرد، و جز مردم با ایمان، کسی علی علیه السلام را دوست نمی دارد. و بجز منافق و دو چهره، کسی علی را دشمن نمی دارد. ولی دوستی حسن علیه السلام و حسین علیه السلام در دل مؤمنان و منافقان و کافران نیز جای می گیرد... شبی دو کودک، در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودند، و تا پاسی از شب گذشت در آن جا ماندند. حضرتش به آن دو فرمود: برخیزید نزد مادرتان بروید. کودکان اطاعت کردند و به راه افتادند، شبی تاریک بود و چشم چشمی را نمی دید. ناگهان برقی زد و جهان را

روشن ساخت. کودکان، از روشنایی بهره‌مند شدند و نزد مادر رفتند. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به روشنایی نگرست و گفت: حمد خدای را که ما خاندان را گرامی داشت.

## ازدوج امام حسین

سپاه پیروزمند اسلام به شهر مدینه وارد شد، و این سپاه اسیرانی گران‌قدر همراه داشت، و در میان آنها دختر یزدگرد شهریار ایران بود. پدر به سویی گریخته و دختر را گذارده و رفته بود، برادرانش به کشور چین پناه برده و خواهر را بی‌پناه گذارده بودند، ولی اسلام پناه بی‌پناهان بود و بزرگترین پناه را برای شاهزاده خانم بی‌پناه فراهم کرد. شاهزاده‌ی اسیر، همراه سربازان به درون مدینه قدم گذارد. خبر در مدینه پخش گردید. دوشیزگان شهر به تماشا آمدند. پاره‌ای از بام سر می‌کشیدند، تا دختر شاهنشاه ایران را ببینند. [ صفحه ۳۴] مردم مدینه در پی کاروان اسیر، به سوی مسجد روانه گردیدند، تا ببینند شاهزاده خانم چه می‌کند و خلیفه عمر با او چگونه رفتار می‌کند. خلیفه با تنی چند از یاران رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد نشسته بود که کاروان به مسجد رسید. سرپرست کاروان چنین گزارش داد: این دختر یزدگرد است که اسیر شده. فاتح خراسان ما را فرمود که به مدینه اش آورده تا خلیفه سرنوشتش را معلوم سازد. شاهزاده را نزدیک خلیفه نشانیدند. شاهزاده که رنج سفر اسارت را کشیده بود و از آینده در بیم و هراس بود، به ناگاه ناله‌ای زد و گفت: بیروج باذهرمز!! عمر که سخن او را دشنام پنداشت گفت: این گبرزاده به ما بد می‌گوید!! علی علیه السلام که در آن مجلس حاضر بود گفت: نه، چنین نیست. به نیای خویش نفرین می‌کند. سپس سخن شاهزاده را برای عمر، ترجمه کرده و گفت می‌گوید: روز هرمز، سیاه باد، که نواده‌اش اسیر شده؟!... علی علیه السلام از کجا زبان فارسی می‌دانست؟! و نزد چه کسی آموخته بود؟! فرمان خلیفه صادر گردید: این دختر و همراهانش را، مانند اسیران بفروش برسانید. باز هم علی به سخن آمد، این کار شایسته نیست. پیامبر فرمود: سران هر قومی را گرامی بدارید. عمر پرسید: چه کنیم و با این دختر چگونه رفتار کنیم. علی: به نظر خود دختر واگذارید، هر که را پسندد، برای همسری برگزیند. به شهربانو گفته شد: همسر خود را انتخاب کن و هر که را خواهی برگزین. شاهزاده به اطراف نگاهی کرد، و یکایک حاضران را، در نظر آورد، به هر چهره‌ای می‌نگریست و از او می‌گذشت. همه‌ی حاضران، غرق تماشای او شده، تا ببینند که همای اسیر بر سر چه کسی می‌نشیند، او حاضران را یک‌یک نگاه می‌کرد، حاضران به او دسته جمعی می‌نگریستند. که دیدند نگاه گذرای شاهزاده‌ی اسیر، بر چهره‌ی جوانی بایستاد، و گذر نکرد، جوانی که [ صفحه ۳۵] بیش از هیجده بهار از عمرش نگذشته بود، رخسار زیبایش، هم چون خورشید می‌درخشید. نگاه دختر که بر چهره‌ی جوان بایستاد، غم و اندوه خود را فراموش کرد. سکوت عمیقی سر تا سر مجلس را فرا گرفت همگی به دختر می‌نگریستند. و با خود می‌اندیشید که آرام جانم را یافتم، آرامش قلبم را پیدا کردم. آیا ممکن است که این پسر، دختری اسیر را بپذیرد؟! مردان از زنان خواستگاری می‌کنند، ولی اگر من از او خواستگاری کنم، امید مرا ناامید نخواهد کرد. باز هم به چهره‌ی جوان نگرست، با خود گفت چهره‌اش چهره‌ی امید است و رخسارش رخساره‌ی نوید، دست رد به سینه‌ام نخواهد گذارد. پس به خود قدرتی داد و از جای برخاست و به سوی جوان رفت، گامهایش لرزان و کوتاه بود همان که به کنار جوان رسید همه دیدند که دست سپید و ظریفش را بر روی سر حسین علیه السلام نهاد. صدای احسنت و آفرین از مجلسیان برخاست، تماشاچیان دیدند که شهزاده‌ی پیغمبر زاده‌ای را برگزید. حسین علیه السلام تقاضای دختر اسیر را پذیرفت و وی را همسر خود قرار داد. شهربانو، برای حسین علیه السلام پسری بیاورد، که تنها یادگار حسین علیه السلام بود، و نسل حسین علیه السلام از وی به جای ماند. این پسر، امام چهارم، امام زین العابدین بود که علی نام داشت، شهربانو، در عمر کوتاه خود، به وفاداری با حسین علیه السلام پرداخت، عمر حسین علیه السلام هر چند کوتاه بود، ولی عمر شهربانو کوتاهتر بود، شهربانو که پسری بزاد، و حسین دومی به جهان بشریت تقدیم داشت، خود، جهان را بدرود گفت، و همسر بزرگ خود را در سوک خود نشانید. شهزاده نازپرورده

بود، و قدرت نداشت که مصیبت جانگداز شوهر عزیزش را ببیند، به زودی از این جهان سفر کرد، تا در آن جهان، خانه را آب و جارو کرده به انتظار شویش بنشیند. تاریخ نشان نمی‌دهد که دوران انتظار چه قدر طول کشید، ولی آن چه قطعی است روزی انتظار بسر آمد، و فراق پایان یافت همان روزی که حسین علیه السلام افسر شهادت را به سر نهاد، و اسوه‌ی شهیدان گردید. [صفحه ۳۶]

همسر دیگر امام حسین، لیلی است که برای حسین علیه السلام، پسری آورد، رشید، دلیر، زیبا، شبیه‌ترین کس به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم. رویش روی رسول، خوی او خوی رسول، گفتگوی رسول، گفتگوی رسول، هر کسی که آرزوی دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را داشت بر چهره‌ی پسر لیلی می‌نگریست. این پسر، علی علیه السلام است و پسر بزرگ حسین علیه السلام که در کربلا در رکاب پدر شهید گردید. لیلی دختر ابومره ثقیفی است و نواده‌ی عروه بن مسعود. عروه نیای لیلی از بزرگان عرب و سران عشیره‌ی ثقیف بود که در طائف سکونت داشتند. عروه نه تنها در میان قوم خود، بلکه در میان عرب مقامی بلند و منزلتی ارجمند داشت. عروه به حضور مقدس پیغمبر اسلام، شرفیاب شد و اسلام آورد. سپس به طائف بازگشت تا قوم خود را به اسلام دعوت کند. قوم ثقیف، با وی از در ستیزگی در آمدند و با دعوتش به دشمنی برخاستند، در برابر او مقاومت کردند و سرانجام سحرگاهی که برای نماز برخاسته بود به شهادتش رسانیدند. آری عروه به دست دوستان کشته شد، نه به دست دشمنان. حسین علیه السلام نیز چنین بود، به دست دوستان کشته شد. لیلی، زمانی چند در خانه‌ی حسین علیه السلام بسر برد و روزگاری در زیر سایه‌ی حسین علیه السلام بزیست و نتوانست مصیبت جانسوز شوهر، و داغ شهادت پسر را ببیند بزودی از این جهان رخت بر بست و به جهان دیگر شتافت. در آن جا به خواهرش شهربانو به پیوست، و بزرگزاده‌ی عرب با شاهزاده‌ی عجم، در انتظار حسین علیه السلام نشستند تا حسین علیه السلام نیز بدانها ملحق گردید. رباب نیز همسری باوفا، برای امام حسین علیه السلام بود. تا دم واپسین از امام جدا نشد، و بار شهادت شوهر والا-مقام خود را، بر دوش کشید و به منزل رسانید. رباب پس از شهادت شوهر نیز دست از وفا برنداشت و همچنان به وفاداری پرداخت و فراق را تحمل کرد، تا مرگش دگر باره به امام حسین علیه السلام رسانید، و جدایی را برطرف ساخت. رباب، دخت امرء القیس کلبی است و مادر سکینه، دختر دانشمند امام [صفحه ۳۷] حسین علیه السلام، و عبدالله کودک شیر خوار شهید او است. سپس از شهادت امام، رباب به اسارت گرفته شده و به شام برده شد، که به مدینه بازگشت. مجلس عزایی برای امام حسین علیه السلام تشکیل داد. و آن قدر گریست که اشک در دیدگانش خشک شود. بزرگان قریش از وی خواستگاری کردند، همه را رد کرد و گفت پس از پیغمبر قوم شوهری نمی‌خواهم. رباب بیش از یک سال، پس از امام حسین علیه السلام زنده نماند، در تمام مدت یک سال به سوک شوهر نشست. زیر سقف نرفت، از گرما و سرما پرهیز نکرد، تا رنجور و بیمار گردید، و در غم حسین علیه السلام جان داد.

### قیام حسینی

امام حسین علیه السلام ۵۷ سال در کوران حوادث تاریخی اسلام زندگی کرد و برداشت خاصی از این حوادث در ذهن او شکل گرفت و همین برداشت بود که زمینه‌ی قیام او را فراهم نمود. حسین علیه السلام در سال ۶۰ هجری دامنه‌ی ستم و گناه را پرگسترش دید، تا آن جا که دامنه‌ی شومش را تا لبه‌های جامعه وسیع اسلامی مشاهده کرد. او نمی‌توانست که در برابر چنین وضعی سکوت کند و به نام حفظ موقعیت و موجودیت خود مصالح عمومی جامعه اسلامی را نادیده بگیرد. این مصالح در آن روز دستخوش هوی و هوس ظالمانه شخصی به نام یزید قرار گرفته بود، یزید غاصب حکومت اسلامی و خلیفه وقت بود، اما خلیفه‌ی ناصالح و فاسد. گناه و بی‌عدالتی از وجود او منشاء می‌گرفت و به تمام نواحی جامعه می‌رسید. تا آن جا که حسین علیه السلام تصمیم گرفت که بنیان ظلم و فساد را از جا برکند و نیز خوب می‌دانست که این هدف جز با قیامی عمیق و همگانی عملی نخواهد شد پس فداکارانه دست به قیامی تاریخی زد. حسین علیه السلام با قیام خویش دستگاه حکومت یزید را متزلزل ساخت زیرا به دنبال آن قیام،

انقلابهایی ژرف از شهرهای مختلف اسلامی علیه بنی امیه به پاخاست که یزید به سختی توانست چند روزه آخر عمر را با مسلمانان زندگی کند. [ صفحه ۳۸ ] یزید بیش از سه سال خلافت نکرد و اصلا دوران دولت بنی امیه از عمر یک انسان تجاوز نکرد و سرانجام به کام نیستی سقوط نمود! ملت اسلامی بر ضد دولت بنی امیه نهضتها و کارشکنیها آغاز نمودند و مهمتر از همه این که حسین علیه السلام با شهادت خویش نقاط ضعف و انحراف حکومت بنی امیه را که مخالفت با قوانین و سنت اسلام بود به مردم نشان داد. و برای زمانهای بعد نیرویی ایجاد کرد تا علاوه بر این که مردم خراب کاریهای خلفای اسلامی را بازشناسند، اصلا در دنیای انسانی، حق و باطل مشخص گردد. در واقع قیام حسین علیه السلام بهترین درسی است برای کسی که بخواهد در سایه دین زندگی سعادت‌مندانه‌ای داشته باشد و قیام او که هم چون مشعل فروزان بر جهان تابش کرد سرمشق بزرگی است برای حیات بشری. «گانندی» رهبر مشهور هند گفته است: «درس رهبری را از حسین علیه السلام آموختم زیرا وی مظلوم بود و یاریش نکردند.» این جاست که دوام اسلام و مسلمین تا روز قیامت مرهون فداکاری‌های پی‌گیر حسین علیه السلام است همان طوری که در گروه رنجهای طاقت فرسای رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و نبردهای بزرگ علی علیه السلام است. [ ۷ ]. او در زندگی به مردم نشان داد که چگونه باید در هر حالی جانب حق و عدالت و فضیلت را گرفت، و چگونه باید در مقابل ستم ستمگر پیا خواست؛ و چگونه باید راه و رسم جانبازی و فداکاری را پیمود. او به منظور اقامه حق و ریشه کن کردن ظلم و به منظور نجات مسلمین از زیر سیطره‌ی تبهکارانی چون دودمان اموی آن چنان مردانه وارد کارزار شد که همه چیز خود را از دست داد. خاصیت بشر این است که همیشه دم از فضیلت و تقوی می‌زند، همه خود را مردمی طرفدار حق و عدالت می‌دانند، ولی همه هم در این سخن راستگو [ صفحه ۳۹ ] نمی‌باشند، بوته‌ی امتحان مانند یک دو راهی است؛ آن جا که راه منافع آنها، مقام آنها، حیثیت و شخصیت اجتماعی آنها از راه حق و فضیلت جدا شود؛ در این موقعیت است که راستگو از دروغگو شناخته می‌شود، و مردم ظاهر ساز از مردم با حقیقت جدا می‌گردند. این جمله از خود حسین بن علی علیه السلام بود. او خود نیز از این بوته‌ی آزمایش سربلند و پرافتخار بیرون آمد. او اگر سکوت می‌کرد همه چیز برایش آمده می‌شد؛ موقعیتش محفوظ می‌ماند و خاندانش به راحتی زندگی می‌کردند! ولی او به سر دو راهی رسیده بود. و به خوبی می‌دید که اگر بخواهد موقعیت خود را حفظ کند باید چشم از موقعیت اسلام ببوشد. می‌توانست زندگی و حیات خود را حفظ کند؛ ولی می‌دید که در قبال این تمکین محافظه کارانه؛ زندگی و حیات اسلام به خطر خواهد افتاد؛ او هم بدون درنگ راه نهایی خویش را انتخاب کرد؛ حق و عدالت را بر موقعیت خود ترجیح داد او به خاطر نجات اسلام و مسلمین از یک مرگ قطعی، از یک سقوط فلاکت بار، مردانه قدم به میدان گذاشته در هیچ موقعیتی هر چند خطرناک روحش مضطرب نشد؛ و اراده‌اش متزلزل نگشت، و هدف خود را گم ننمود. مرگ را برای خود سعادت می‌دانست و از آن نمی‌ترسید، و چون نمی‌ترسید تن به ذلت نمی‌داد؛ صریح بود، قاطع سخن می‌گفت؛ مجامله نمی‌کرد. آن موقع که «ولید» والی مدینه به او پیشنهاد بیعت با یزید را کرد، بدون اندک ترس و هراسی با کمال صراحت گفت: «و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید» (فاتحه اسلام را باید خواند، در روزی که مردمی چون یزید زمامدار امت گردد). به رسمیت شناختن حکومت یزید معادل با انهدام قطعی بنای اسلام بود، چگونه می‌توان چنین حکومت منحرف و بی‌صلاحیتی را به رسمیت بشناسد؟ و نه تنها او را به رسمیت نمی‌شناسد، بلکه شدیداً هم برای برانداختنش وارد عمل می‌گردد. [ صفحه ۴۰ ] وقتی که حسین علیه السلام در مدینه با پیشنهاد بیعت رو به رو شد و متوجه گردید که دستگاه ننگین یزید چه توقع شرم آوری از او دارد، تصمیم نهایی خود را گرفت. او تصمیم گرفت که این سرطان مخوف و کشنده را هر چه زودتر از پیکر اسلام جدا کند؛ و به حیات حکومت کثیف و پر ظلم و ستم امویان خاتمه بخشد. او برای تحقق بخشیدن به این تصمیم خطرناک؛ در عین حال مقدس؛ نقشه‌ای عجیب ترسیم کرد. امام خوب می‌دانست که از مجرای تجهیزات ظاهری نظامی قدرت در هم کوبیدن آن دستگاه پر قدرت و جبار را ندارد؛ بنابراین باید از راه دیگری وارد شد: راهی که موقعیت آن صد در صد و قطعی بوده باشد. لذا حسین علیه السلام نقشه‌ی دیگری طرح کرد؛ نقشه‌ای

فوق العاده عالی و بسیار گران و خطرناک. نقشه حسین علیه السلام بر اساسی بود که دنیا حتی تاکنون هم نظیر آن را هم بخود ندیده است. تمام عظمت و حرمتی را که داستان کربلا به خود گرفته، و هر تقدیس و تکریمی که نسبت به آستان مقدس حسینی انجام می‌گیرد؛ همه و همه مولود عظمت و بی نظیر بودن اساس آن نقشه است. آن چه که حسین علیه السلام را به صورت انسان جاودان در آورده و با روح و دل مردم پیوندش داده است، تنها هدف عالی و بزرگ او نیست، درست است که هدف حسین علیه السلام مبارزه با بندگی و ظلم و خود مختاری و انحراف از مقررات دینی یک عده سرکش بود و چون انسانیت هم هدف خود را در هدف او خلاصه می‌بیند؛ نسبت به او عشق می‌ورزد؛ ولی آن چه حسین علیه السلام را در صدر اعلائی انسانیت جای داده، و عشق انسانها را نسبت به او تا سر حد شیوایی و جنون رسانده است، همان اساسی است که او نقشه‌ی وصول به هدف را بر آن پی ریزی کرده است. [ صفحه ۴۱ ]

### استراتژی قیام امام در رهبری نهضت

حسین علیه السلام بیش از همه چیز به سرنوشت اسلام می‌اندیشید، و می‌خواست تا این نهالی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در این شهر از آسمان به زیر آورده و اکنون دستخوش تند باد حوادث شده بود، از خطر خشک شدن حفظ کند، می‌دید که این نهال رو به پژمردگی نهاده، و بسی محتاج آبیاری است، و این وظیفه اوست که با خون خود و جوانانش این نهال نارس را آبیاری کند و آن را از سقوط حتمی نجات بخشد. حسین علیه السلام تا فرا رسیدن ایام حج در مکه ماند، و در طی این مدت مردم کوفه نیز او را راحت نمی‌گذارند، و با فرستادن نامه‌های فراوانی که گویا تعداد آن از دوازده هزار هم تجاوز کرده بود، او را به سوی خود دعوت می‌کردند، سرانجام حسین بن علی علیه السلام هم برای آن که آنها را بدون جواب نگذارده باشد، و ضمناً از اوضاع واقع کوفه نیز مطلع گردد. پسر عموی خود مسلم بن عقیل را که جوانی برومند و عاقل و کاردان بود، به عنوان سفیر به کوفه فرستاد، کوفیان پس از مرگ معاویه به موجب تلون ذاتی خود به اندازه کافی دچار هیجان شده بودند، خانه «سلیمان سرد خزاعی» را که از بزرگان شهر و از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود ستاد کار خود قرار داده، اجتماعات خود را علیه یزید در آن جا تشکیل می‌دادند و در همان جا بود که نامه‌های خود را انشا نموده به سوی حسین علیه السلام می‌فرستادند. حسین علیه السلام لازم دید که این همه شور و غوغا را اگر چه ریشه عمیق هم نداشته باشد کنترل نموده و آن را در مسیر استراتژی قیام خود به کار اندازد. حسین علیه السلام هوشمند تر از این بود که فریب تلون ذاتی کوفیان را خورده، و تحت تأثیر نامه‌های آنها قرار گیرد بالاخره برادرش «محمد حنفیه» در مدینه، و «عبدالله بن مطیع» در مکه، و به علاوه تمام شخصیت‌های علاقمند به حسین علیه السلام همه و همه بدون استثنا او را از رفتن به سوی کوفه برحذر می‌داشتند، و بارها بی وفائی کوفیان را به محضرش عرضه نموده بودند، و با این ترتیب پیدا بود که حسین بن علی علیه السلام نمی‌توانست روی کوفیان حساب قاطعی نموده و آنها را از پشتیبان غیر قابل تزلزل برای خود بداند، ولی حسین علیه السلام در پی خلافت و به دست آوردن موفقیت نظامی هم نبود، او [ صفحه ۴۲ ] نقشه‌ی دیگری داشت: اگر مردم در ایثار وفاداری ثابت قدم می‌بودند، تشکیل حکومت اسلامی از اهداف مهم امام بود. نقشه‌ی دیگر امام این بود که با جنگ سرد، یزید را در هم بکوبد و نخستین مرحله‌ی جنگ سرد ایجاد هیجان در افکار مردم است. اکنون که کوفه خود آمادگی خویش را اعلام نموده و در آستانه‌ی یک هیجان بزرگ قرار دارد چرا حسین بن علی علیه السلام از آن بهره برداری نکند؛ و چرا با سکوت و بی‌اعتنائی خود آتش مشتعل شده‌ای را، هر چند هم سطحی و ناپایدار، خاموش سازد. «مسلم» را به کوفه فرستاد تا با تدابیر خاصش کوفه را تا آن جا که ممکن است همچنان مشتعل و فروزان نگه دارد و خود در مکه ماند تا وظیفه‌ی بیدار کردن افکار مکیان و حج گزاران را به عهده بگیرد. در عین حال حسین بن علی علیه السلام از بصره غافل نماند، چه آن که پس مدینه و مکه و کوفه، بصره اهمیتی به سزا داشت، لازم دید که بصره را هم در جریان حوادث گذارده، و این پایگاه بزرگ اموی را نیز

متزلزل سازد. لذا نامه‌ای به بزرگان بصره از آن جمله: احنف بن قیس، و منذر بن جارود، و یزید بن مسعود، و قیس بن هشیم، که همه از استوانه‌های شهر بودند، نگاشته و لحظه خطر را به آنان یادآور شد، اینها اغلب مردمانی شریف و علاقمند به دودمان پیغمبر بودند و قلب و دلشان جدا متمایل به دین بود، اگر دین را در آستانه‌ی خطری می‌دیدند. نمی‌توانستند آرام گرفته و خونسرد از کنار آن بگذرند. امام حسین علیه السلام در طی آن نامه‌ها لحظه حساس خطر را به آنان یاد آور شد، نابودی شریعت و اضمحلال سنت رسول خدا را به آنها گوشزد نمود، این نامه‌ها به اندازه‌ی کافی اثر خود را کرد، و قلبی را که در بصره به یاد خدا و فضیلت می‌تپید، دچار هیجان نمود، جمعیت بنی تمیم، و قبیله بنی حنظله، و گروه بنی سعد، همین که از نامه فرزند رسول خدا مطلع شدند، همه و همه آمادگی خود را برای نصرت حق و یاری فضیلت اعلام داشتند. اما ستمگران جهان همیشه از مجاری غیر طبیعی دامنه قدرت خود را گسترش داده و موجودیت خویش را حفظ کرده‌اند. آنها می‌کوشند تا با [ صفحه ۴۳ ] ایجاد رعب و وحشت و اضطراب آن چنان محیط خفقان آوری بوجود آورند، که هیچ کس را قدرت دم زدن نماند! و اتفاقاً ابن زیاد هم که در آن موقع والی بصره بود برای فرو نشانیدن آتش انقلاب، از همین راه وارد شد. او با یک سخنرانی حاد و آتشین! که در مسجد بزرگ شهر ایراد نمود، آن چنان مردم را تهدید نمود، و آن چنان محیط وحشت و اضطرابی بوجود آورد که کسی را یارای دم زدن نماند. از گفتار او بوی خون به مشام می‌رسید! گوئی قصابی است که در مقابل گوسفندانی چند، حماسه سرایی می‌کند. او در آن روز از خونریزی‌های پدر و بی‌باکی‌های خود سخن به میان آورد و سرانجام شمشیر خود را بر آن آویخته و بر بالای سر مردم قرار داده و از منبر بزیز آمد. این سخنان حاد و تند اثر خود را کرد و همانند سدی موقت، جلوی فشار طغیان افکار عمومی را گرفت. بصره کم و پیش آرام شد، شعله‌های احساسات مردم که از درون قلب پاکشان زبانه می‌کشید به سد وحشت و اضطرابی که ابن زیاد آن را با سخنرانی حاد خود فراهم نموده بود برخورد نموده و دوباره به درون قلب آنها بازگشت می‌نمود. ولی این شعله‌ها خاموش شدنی نبود. مگر می‌شود عشق به حق و آزادی و فضیلت را در نهاد انسان‌ها خاموش کرد، و مگر ممکن است روزی بشریت با ظلم و ستم از در آشتی درآید؟! ...

### استراتژی تهدید و ترور

ابن زیاد توانست به طور موقت سرپوشی بر احساسات شعله ور شده مردم بگذارد، ولی هرگز موفق نشد آن را خاموش نموده و به جای آن شعله‌ی محبت یزید را بی‌فروزد. شعاع نفوذ و قدرت ستمگران جز تا مرز ظواهر نیست ممکن است بر همه چیز مردم مسلط شوند، ولی دریچه‌ی قلب و دل مردم برای همیشه به روی آنها بسته است. در هر صورت ابن زیاد با این کیفیت بصره را آرام نمود خود به دستور حکومت مرکزی به سوی کوفه شتافت تا در آن جا هم به کیفیتی که در [ صفحه ۴۴ ] تواریخ مسطور است. مسلم نماینده حسین علیه السلام را سرکوب نموده و کوفه مشتعل را نیز خاموش سازد. بیچاره ابن زیاد نمی‌دانست که تمام این فعالیت‌ها سرانجام به نفع حسین علیه السلام اتمام خواهد شد. او از استراتژی عمیق و مؤثر حسین علیه السلام اطلاعی نداشت و نمی‌توانست هم داشته باشد. او می‌کوشید به منظور ادامه و استمرار بخشیدن به حکومت یزید احساسات مردم را سرکوب کند، و آتش هیجان آنها را فرو نشانند ولی نمی‌داند که آتش احساس و شعله هیجان هرگز خاموش شدنی نیست، ممکن است برای چند صباحی آن را در زیر سرپوش تهدیدها و فشارهای غیر طبیعی قرار داد و از فروزندگی آن جلوگیری کرد ولی نمی‌توان موجودیت و التهاب پایان ناپذیر آن را از بین برد. حسین علیه السلام آن چنان نقشه‌ای ترسیم کرده، که هر چه نیروی دشمن در راه حفظ موجودیت خود بیشتر فعالیت کند؛ به سراشیب سقوط و مرگ نزدیک تر می‌شود. حسین علیه السلام طبق نقشه‌ی خود می‌کوشید تا با استفاده از حس عدالتخواهی و خدا پرستی مردم که یک احساس طبیعی و واقعی است، هیجان جامعه‌های اسلامی آن روز را برافروزد و ابن زیاد عامل یزید کوشش می‌کرد، تا با سرکوب نمودن این هیجان مردم را از طرفداری حسین علیه السلام و عدالت باز دارد، ولی او



می‌دانست که هیجان چنان نیرویی است که هر چه بیشتر زیر سرپوش فشارهای غیر طبیعی بماند قدرت تخریبی آن فزونی می‌گیرد، تا این که سرانجام روزی این نیروهای سرکوب شده به سرحد انفجار رسید و با انفجار مهیب خود دودمان اموی و یزید و ابن زیاد را محو و نابود خواهد کرد. گفتیم که حسین بن علی علیه السلام مدینه و کوفه و بصره را بیدار ساخته و هیجانی شعله‌انگیز در افکار مردم این سه شهر بوجود آورده بود، اکنون نوبت مکه و حج گزاران مکه بود، می‌بایست که افکار آنان نیز بیدار شود، و دل‌هایشان به سوی حسین علیه السلام و داستان او متوجه گردد. [ صفحه ۴۵ ]

### انگیزش آگاهی مردمی

او در روز هشتم ذی الحجه قبل از آن که اعمال حج را به پایان رساند، حج را مبدل به عمره کرد و از سرزمین حرم خارج شد، او زنان و کودکان معصوم خود را برداشت، و از برابر سیل حج گزاران گذشته راه بیابان را در پیش گرفت. و این نه تنها در تاریخ اسلام بلکه در تاریخ عرب هم سابقه نداشت که کسی در روز هشتم قبل از پایان دادن به عمل حج از حریم حرم خارج شده و به نقطه‌ای دیگر شتابد ولی... ولی ناگهان مکه وحشت زده سر از خواب برمی‌دارد، و حسین علیه السلام نواده‌ی پیغمبر را در میان خود نمی‌بیند، آنها که دیروز همچون پروانه‌ای شیدا به دور شمع وجودش گردش می‌کردند، امروز خود را بدون محور می‌بینند. مردمی که از بیابانهای دور دست آمده و قلب و دلشان نیز مانند بیابان پاک و پاکیزه بود، به این دل خوش بودند که مراسم حج را امسال تحت سرپرستی و رهبری فرزند پیغمبر خود انجام می‌دهند، آنها از هر گونه فعالیت‌های پشت پرده سیاسی بی‌خبر بودند، دل آنها مانند سینه‌ی خوش رنگ آسمان صاف و درخشان بود، به راستی مؤمن و علاقمند به دودمان پیغمبر بودند، ولی نمی‌دانستند که در پشت پرده‌ی شوم سیاست چه فعالیت‌های نابکارانه‌ای علیه نور چشم پیغمبر، همان پیغمبری که سعادت و عظمت را از آسمان برایشان آورده بود، در شرف تکوین است. می‌بایست این افکار دست نخورده صحرا، که تبلیغات مسموم و زهر آگین معاویه و یزید تاریک و سیاهشان نکرده بود، بیدار شود، از جریان حوادث باخبر گردد، و دودمان اموی را همان طور که هست بشناسد؛ باشد که این افکار شعله‌گیر و در پرتو شعله‌های مقدس خود، این دودمان کثیف و آلوده به ننگ را بسوزاند. حسین علیه السلام با خروج ناگهانی خود از مکه پرده‌ها را به عقب زد و مردم را با اوضاع و احوال سیاست آشنا نمود، وقتی که از او علت خروج را سؤال کردند؛ گفت می‌بینم که تروریست‌های شام، با شمشیرهای برهنه‌ای که به زیر احرامی‌های خود پنهان کرده‌اند، قصد جان مرا دارند، می‌خواهند تا در این حرم پاک الهی خون مرا ریخته؛ و حرمت حرم را برای همیشه نابود سازند. [ صفحه ۴۶ ] این خبر هیجان انگیز به صورت طوفانی مداهش راه خود را به میان قلبها و دل‌های مردم باز کرده به جلو می‌رفت و تنفر و انزجار شدیدی نسبت به دستگاه یزید از خود به جای می‌گذاشت. و حسین علیه السلام موفق شد با این عمل ساده و ماهرانه؛ آتش هیجان و آگاهی و انقلاب را در مکه نیز برانگیزد.

### پیش به سوی قربانگاه

گفتیم که در جنگ سرد نخستین واحد؛ ایجاد هیجان، و دومین عامل اصلی، تهیه کردن یک ماده قوی و مؤثر است؛ باید ماده‌ای تهیه شود که با تبلیغ کردن روی آن؛ هیجان قبلی مبدل به طوفان گردد؛ و این طوفان باید آن چنان حاد و خرد کننده باشد که حریف را از پا درآورده و نابودش سازد. اکنون باید دید که حسین علیه السلام برای ایجاد یک چنین ماده مؤثری که دومین مرحله اساسی قیام او را تشکیل می‌دهد؛ از چه راهی وارد شده است. خوب است در این جا سری به روح انسانها بزنیم و نظری به تمایلات طبیعی و واقعی آنان بیان‌دازیم. بشر ذاتا متمایل به نیکی و عدالت است، تنفر از ظلم و ستم با روح و دل مردم پیوند داده شده، بیش از هر چیز ناله مظلومیت مظلومان تارهای وجودی روح بشر را به لرزه درمی‌آورد، بشر در مقابل ظالم و مظلوم دو احساس کاملاً

متضاد در خود می‌بیند، تمام وجودش علیه ظالم برانگیخته می‌شود و روحش نسبت به او لبریز از نفرت و انزجار می‌گردد، و اما نسبت به مظلوم احساسی کاملاً متضاد دارد. و با این ترتیب می‌توان گفت که بهترین ماده برای برانگیختن مردم ایجاد یک صحنه‌ی واقعی مظلومیت است، صحنه‌ای که ظلم و ستم رنگ گرفته در برابر مردم آشکار شود. آن‌جا که بشریت دودمان اموی و یزید را به صورت یک ستمگر بزرگ بشناسد، و سر پنجه‌های شوم آنان را، از خون ناحق مظلومان رنگین ببیند، بدون تردید قلبش به لرزه می‌افتد و روحش آتش می‌گیرد، و در پرتو [صفحه ۴۷] شعله‌های همین آتش مقدس است که سرانجام دستگاه جبار یزید را در هم سوخته و خاکسترش را به باد خواهد داد. و در همین جا است که جلوه جلال و شکوه حسین علیه السلام چشمان بشریت را خیره می‌کند. او تصمیم گرفت تا بهترین ماده ممکن که روح بشر را تکان می‌دهد، به وجود آورد، و سپس این ماده را به دست زینب و زین العابدین علیه السلام بسپارد، تا با تبلیغ کردن روی آن آتش انقلاب را روشن سازند، و دودمان اموی را به زانو درآورند. راستی چه ماده‌ای از قتل خود حسین علیه السلام مؤثرتر و تکان دهنده؟ کشته شدنش بهترین ماده‌ای است که می‌تواند جامعه مرگ زده مسلمین را دوباره زنده نموده، روحی حیات بخش در جسم بی‌جان‌شان بدمد. این‌جا حسین علیه السلام باید دست به یک فداکاری بزرگ بزند. یک فداکاری پرشکوه و بی‌سابقه. و همین حیرت‌انگیز است که هسته‌ی مرکزی و اساسی نقشه‌ی او را تشکیل می‌دهد. باز هم تکرار می‌کنیم: «تمام عظمت و حرمتی را که داستان کربلایش به خود گرفته، و هر تقدیر و تکریمی که نسبت به آستان مقدس حسین علیه السلام انجام می‌گیرد، همه و همه مولود عظمت و بی‌نظیر بودن همین فداکاری عظیمی است که اساس نقشه‌ی او را تشکیل داده است». حسین بن علی علیه السلام در راه ایجاد یک ماده‌ی قوی و مؤثر از مکه به سوی کربلا روان شد. او می‌خواهد تا سرزمین کربلا را به صورت قربانگاهی جاودانی در آورد، قربانگاهی که منبع جوشش سیلاب خود گردد، و دودمان یزید را طعمه‌ی امواج نیرومند خویش گرداند. او خودش به سوی قربانگاه شتافت، دست زنان و کودکان معصوم خود را نیز گرفته و آنها را هم به سوی قربانگاه آورد، خواست تا با این انقلابی ماده، مظلومیتش هر چه قوی‌تر و مؤثرتر گردد، او را در راه وصل به هدف عالی و بزرگ خویش حتی از طفل شش ماهه‌اش هم گذشت، و آن چنان صحنه‌ای در کربلا به وجود آورد که حتی سنگدل‌ترین افراد هم در مقابلش به لرزه [صفحه ۴۸] در می‌آید و به روح ستمگرانی که موجب پیدایش چنین صحنه دردناک و تأثر انگیزی شده‌اند، لعنت و نفرین می‌فرستد. حسین علیه السلام در روز عاشورا به دومین قسمت از برنامه خویش نیز خاتمه داد کتابی ارزشمند در بیداری و آگاهی و درس آموزی در شطی از خون و خطی از سرخی شهادت به تاریخ انسانیت تقدیم نمود. احتمالاً انتظار می‌رفت درباره‌ی حسین علیه السلام سخن با گسترشی که سزاوار قطره‌ای از عظمت اوست، گفته شود. ولی نه... حوادث آن دوران خود فرصتی دیگر و کتابی دیگر لازم دارد، و گرچه اقیانوس را نمی‌توان در پیمانانه ریخت ولی بالاخره هر چه هست شاید بتوان با اندکی آشنایی قطره‌ایی از آن چشید و این گام را برداشته ایم، گامی لرزان به سوی عظمتی بزرگ، باشد تا برداشته‌های خود را از این روز بزرگ و تاریخی در روز عاشورا گسترش داده و افق‌های دید خود را نسبت به این واقعه‌ی عظیم گسترده تر نماییم. [صفحه ۵۱]

## شیعه و بزرگداشت یاد حسین اهل بیت و معصومین

### شیعه و بزرگداشت یاد حسین

اندیشمندان و تاریخ نگاران پیرامون اندیشه‌ها و مبارزات شجاعانه حسین علیه السلام مطالب بسیاری را نگاشته‌اند. و چگونگی تهاجم تاریکی‌های ظلم و ستم و طوفان حوادث ضد انسانی را بر روح و وجود مقدس حسین علیه السلام تشریح کرده‌اند. و نیز یادآور این مهم شده‌اند که نهضت حسین علیه السلام بر علیه بیدادگری، درس عبرت آموزی را به نسل‌های آینده القاء کرده است

و این که می توان مرگ را خوار و سهل پنداشت، و به خاطر آزادی و شرف و دفاع از ناموس و قاموس فضایل بشری، به جنگ با اهریمنان استثمارگر پرداخت. ولی مع الوصف ارزش و عظمت روح و عمل حسین علیه السلام را جز شیعه کسی ارج و اهمیت نداده است. زیرا علاوه بر آن که درصدد شناخت و تحلیل آن برنیامدند، بلکه حتی از چگونگی شناخت این گونه انسانهای ممتاز جلوگیری به عمل آمده است. شیعه در طول تاریخ همواره یاد حسین علیه السلام و انقلابش را زنده و گرامی نگهداشته، و در خلال شبها و روزها با ایجاد محافل و مجالس و اقامه سوگواری و تکایا و حسینیه ها و مجالس او را جاودان و عالم گیر کرده است. و حتی کار به جایی رسیده که با ارشاد و راهنمایی پیشوایان بعدی، ذکر مصیبت و بزرگداشت انقلاب حسینی در شمار بزرگترین عبادات درآمده است. و این خود منبعث از روح جوشان و آشوب برانداز پیروان حسین علیه السلام است. یادآوری نهضت حسین علیه السلام یکی از نیرومندترین انگیزه های [صفحه ۵۲] تشویقی در جهت توسعه امر بمعروف، و جلوگیری از زشتیها بوده است. و هرگاه در گذشته فشار ظلم و تجاوز حکام، و امراء بر سرنوشت توده مردم افزایش می یافت چهره ی خونین حسین علیه السلام بر تجمع اجتماعات نقش می بست، و یادآوری آن خاطره ی جانکاه چنان جوش و خروشی در توده ی محروم و مستضعف بوجود می آورد که ارکان رژیم های فاسد را به لرزه می انداخت. به بهانه ی ذکر مصیبت و یاد حسین علیه السلام، جنایات دستگاههای پلید را بازگو می کردند، و شدت انزجار و نفرت خود را با ایجاد هیجان در عامه ی مردم ابراز می داشتند، و آنها را با یک آهنگ خشم افزا و انقلابی دعوت به مبارزه بر علیه ستم و تجاوز می نمودند، و با نهایت خشم و فریاد، عقده های منکوب و مسکوت خود را اظهار می داشتند. در نتیجه، هر چند گاه، سوکواری ها و عزاداری ها تبدیل به مبارزه و پیکارهای سیاسی - اجتماعی می شد، و با الهام از مفاهیم انقلابی حسین علیه السلام ضربات محکم و جانکاهی به حکام ستمگر و خائن و عمال دست نشانده ی آنها وارد می آمد. بزرگداشت یاد حسین علیه السلام به مناسبت نهضتی که بوجود آورد تا آن جا اهمیت یافت که علماء با فلسفه و دور اندیشی خاصی زیارت مرقد رهبر شهیدان را بر هر کس که می تواند واجب شمردند و هدف را، وفاداری و سپاسگزاری از حسین علیه السلام ذکر می کردند. و زیارت او را در صورت شناسایی کامل اهداف حسینی و فلسفه ی حرکت آفرین انقلاب و انگیزه اش، برای احیای روح جهاد و رزمندگی محسوب، و تکانی برای حرکت توده های مسلمان در اقامه ی عدل و حق و جلوگیری از ظلم و باطل و بدعت رقم زدند. [۸]. ممکن است کسی به طرح این سؤال پردازد که: مگر نه این است که فقهاء شیعه شرایطی را برای امر به معروف در نظر می گیرند، و می گویند [صفحه ۵۳] یکی از شرایط تحقق آن در امان بودن از ضرر بر خود انسان و مال و عرض اوست بنابراین چرا و چگونه شهادت حسین با آن همه زیان نفسی و جانی و مالی، امر به معروف، و یا انگیزه ی امر به معروف بشمار می آید. پاسخ این است: به طور کلی گاهی انسان موقعیتش طوری می شود که در مقابل انتخاب قرار می گیرد، و براساس اصل انتخاب، او ناچار می شود که بین قربانی شدن برای نجات دین یا وطنش از نابودی و نیستی، و بین زنده ماندن و تمسک به حیات مادی، و در نتیجه از میان رفتن دین و وطن، راهی فراسوی این انتخاب برگزیند اما به هر حال باید یکی را بر دیگری ترجیح دهد. تردیدی نیست که بر او واجب است؛ از این دو حالت - عملا شهادت را طبق اصل ترجیح اهم بر مهم انتخاب کند و زیان بیشتر را با زیان کمتر دفع نماید... استاد عقاد؛ در کتاب ابوالشهداء می گوید: «در عهد یزید وضع به آن جا رسیده بود که جز شهادت راه چاره ای باقی نبود.» بنابراین اگر پرهیز از زیان و حصول امنیت به طور مطلق واجب، می بود و در هر شرایطی حفظ جان و جوب پیدا می کرد، جهاد واجب نبود؛ و شهادت در راه خدا معصیت شمرده می شد!... و بیان فقهاء ناقض این غرض شده، و نهی از منکر بزرگترین و مهم ترین فساد بشمار می رفت.

### قلبا همه با حسین

این همه عاشق بی دل که ترا هست به دهر بیش از این عاشق دلباخته که فردا داری همه حسین علیه السلام را دوست دارند، مؤمن و

ملحد، غنی و فقیر، پاک و ناپاک... حتی کسانی که با او به جنگ برخاستند، و او را با شمشیرهای آخته به شهادت رساندند آنها هم قلبهایشان با او بود، چرا که او برتر از تردیدها و شبهات بود، هیچ گونه محلی از تعنت و عیب جویی در وجودش نبود و نیست. [صفحه ۵۴] بنده پژوهش و تحقیق فراوانی در سخنان یزید و همکارانش به عمل آوردم تا شاید یک گناه و کژی در سخنان تبهاران بیابم که به سیدالشهداء ولو به طور دروغ و بهتان آمیز نسبت داده باشند، نیافتم. در صورتی که مشرکین اتهامات فراوانی به جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، و ناکثین و فاسقان به پدرش امیرالمؤمنین نسبت داده بودند. اما در مورد حسین علیه السلام هر چه تحقیق و تتبع نمودم چنین چیزی نیافتم... حالی که امام، آنها را با خواری و پستی تمام توصیف می کند، و به آنها نسبت های بسیار زشت و موهن که شایسته ی آنهاست، می دهد، و آنها را در مورد مقام و منزلت و عظمت خویش در درگاه خدا و رسول تذکر می دهد، اما پاسخ آنها این بود که همه ی این ویژگی ها را می دانیم، ولی ما تو را رها نخواهیم ساخت تا تشنه کام از دنیا رحلت کنی، یا تن به حکومت یزید و ابن زیاد دهی! بنابراین، گناه امام نپذیرفتن و سازش نپذیری او در مقابل طغیانگران فساد و تجاوز و ستم است، می فرماید: خدا و رسولش و مؤمنین ابا می ورزند از این که ما تحت فرمان پست فطرتان باشیم، و اطاعت آنها را بر مرگ پرافتخار ترجیح دهیم! این همان خط حسینی است که امام در سخن و عمل خود آن را پیاده کرده است: ای که انسان، آگاه، آزاد و افتخار آمیز بمیرد، و تحت فرمان فاجری پست فطرت نباشد...

### رمز حسین دوستی مردم در قیام الهی امام نهفته است

با همین خط حسینی و سیره علوی است که شیعه ی علی علیه السلام و حسین علیه السلام از دیگر گروهها و طوایف و فرقه ها جدا می شود چرا که عموماً اهل سنت بر هر مسلمان واجب می کنند تا به حرف حاکم فاسد و ستمگر گوش داده و از او اطاعت کنند، بخاری در آغاز کتاب خود فتن از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند که پیامبر می فرماید: هر که از امیر و حاکم یا فرماندهی خود چیز ناخوشایندی مشاهده کند، باید صبر نماید. و مسلم در باب اطاعت از حاکمان و فرماندهان و تمکین و پذیرش و منع و جلوگیری از ایفای حقوق توسط ایشان روایتی نقل می کند که شنیدنی است. او می گوید: [صفحه ۵۵] «شخصی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: اگر حاکمان و فرماندهانی بر ما حکومت یافتند که اینان حقوق حقه و مسلم ما را طلبیدند و مانع ایفای حقوق ما شدند، تکلیف چیست؟ می گوید: پیامبر فرمود: گوش کنید و فرمان برید!» اگر چنین روایتی صحت داشته باشد، بنابراین سخن مارکس در باب مذهب و دین صدق پیدا می کند، مارکس می گوید: «دین تریاک توده هاست!...» دین خدا، بسی برتر از این کژاندیشی و نسبت های جاهلانه است.

### سیاس و تقدیر از بزرگان

پس از نگارش این مقدمه و تلخیص مسائل در مقدمه، در یکی از روزنامه ها در مورد پیکاسو بزرگترین نقاش نوآور معاصر جهان و بنیانگذار سبک کوبیسم، و هنرمند اسپانیایی که در سال ۱۹۷۳ فوت کرد، مقاله ای خواندم و به بسیاری از مطالب آگاهی یافتم، چرا که او آوازه اش جهانگیر شده بود، و من نمی دانستم که اربابان قلم در مورد او صدها کتاب نگاشته اند. او شخصی است که تابلوهای نفیسی را آفریده است، و من اطلاع نداشتم تا این که بالاخره با خواندن این مقاله آگاه شدم. ناخودآگاه ناپلئون بناپارت سردار فرانسوی به ذهنم خطور کرد، در مورد او و معشوقه ها و ماجراجویی هایش نیز متجاوز از صدها بلکه هزاران کتاب نوشته شده، و شاید بیش از یک میلیون مقاله نگارش یافته است! در حالی که همه می دانیم؛ نامبرده رفتاری پسندیده نداشت، و در کارهایش خوش سیرت نبود، و سیاست و بلند پروازی هایش فرانسه را گرفتار مشکلات و معضلات و مصیباتی نمود. تمام ارزش او در این ویژگی خلاصه می شود که وی قهرمان ماجراجوئی ها، و غروری جاه طلبانه بود. وقتی می بینیم غریبه ها نسبت به یک نقاش و

ماجراجوی مغرور، این گونه عنایت دارند، انسان به این فکر فرو می‌رود که اگر آنها شخصیت عظیمی چون حسین علیه السلام را با آن روح بلند و آن موضع‌گیری‌های سازش‌ناپذیر و آن اصول ارزشی و مبانی فکری و آن همه ایثار و فداکاری داشتند، به خاطرش [صفحه ۵۶] چه‌ها می‌کردند؟ به طور حتم آنها بیش از آن چه که شیعه به خاطر حسین علیه السلام می‌کند، عمل می‌کردند؛ با این تفاوت که آنها طبق شیوه و سنت خود و از دید و زاویه‌ی نگاه و اندیشه خود وارد عمل می‌شدند. و در پایان این که یاد حسین علیه السلام و تقدیر از ویژگیها و مناقب او، همچو قرآن، فرسایش‌ناپذیر، و تکرارش نستوه و خستگی‌ناشناس می‌باشد... و کسی که به قرآن و اسلام اعتقاد ندارد، لاقبل به انسانیت، یا به «قومیت عربی یا هویت و شخصیت شرقی» که باور دارد، شرح حیات و سیره و شیوه‌ی حسین علیه السلام می‌تواند مظهر تجلی و مصداق شعارها و تحقق خیر و ارزش و فضیلت باشد. بنابراین وفاداری و احساس تعهد و مسئولیت در قبال او به همان اندازه که یک ضرورت و واجب دینی و قرآنی است، به همان میزان یک ضرورت انسانی و ملی بلکه صد در صد علمی است. از خداوند متعال توفیق همگان را در پیروی و اطاعت از او خواهیم. و از همین زاویه‌ی تاریخ درود و تحیت بر محمد مصطفی و عترت پاکش می‌فرستیم. [صفحه ۵۷]

## اساس اختلاف بین شیعه و سنی

### آن چه که اهل بیت نبی اکرم فرمان داده‌اند

اولین مطلبی که زیر بنای اختلاف شیعه و سنی است، مسأله‌ی رهبری و دستوراتی است که از ناحیه‌ی اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ارایه شده است. همه‌ی مسلمانان بر این عقیده‌اند که باید از کتاب خدا، و رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم پیروی کرد. اما در پیروی از خاندان پیامبر راه اختلاف می‌پیمایند. این جاست که دو دسته در مقابل یکدیگر، با استفاده از دلایلی یکدیگر را متهم به انحراف از مسیر می‌نمایند. شیعه معتقد است که باید از گفتار و رفتار اهل بیت نبی اکرم پیروی نمود، تا دچار انحراف از مسیر اسلامی نشویم. و سنی می‌گوید خاندان پیامبر از دیگر مسلمانان جدا نیستند. و باید همگی مشمول پیروی از قرآن و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باشند. بنابراین بنیان اختلاف در مسأله رهبری اهل بیت پیامبر علیهم السلام است. در این نبرد مکتب گرایانه که بر سر مسأله رهبری در اسلام بین شیعه و سنی مطرح است، مدعای شیعه بسی بزرگ و مهم بشمار می‌آید. زیرا که به اعتقاد شیعه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هیچ معصوم به معنای اعم که عاری از خطا و مصون از گناه است، وجود ندارد. مگر شیعه که این مدعا را با دلیل و برهان به اثبات رسانده است. بنابراین به عقیده‌ی شیعه، رهبری امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، در اختیار و تملک اهل بیت اوست که اینان بحق باید مصون از گناه و مأمون از خطا باشند. و [صفحه ۵۸] مهم‌تر این که با ایجاد این ملاک شیعه می‌خواهد اعلام کند که نظام اقتصادی و اجتماعی و اخلاقی اسلام تنها به مدد اندیشه‌ی رهبران صالح و پیشوایان بر حق اداره می‌شود، در نتیجه سرکشان گردن‌فراز و مسرفان کوتاه بین و ستمگران نباید به حریم آزادی، آگاهی و رشد جامعه اسلامی نزدیک شوند، و آن را از مسیر حق و عدالت دور نگهدارند. حال می‌خواهیم بدانیم که این پیشوایان پشتاز عدالت و مصون از انحراف چه کسانی هستند و به چه دلیل اینان شایسته‌ی رهبری و زعامت امت مسلمانانند؟! پاسخ: شیعه دلایل بی‌شماری دارد که جملگی آن، - اگر نگوئیم شکوفاترین آنها - برگرفته از کتاب خدا و سنت استوار پیامبر اسلام است که به روایت خود اهل سنت و به امضای تأیید ایشان می‌باشد. علمای شیعه در این زمینه با طبقه بندی دلایل و مدارک، کتابهای ویژه‌ی تهیه و تألیف کرده‌اند که تخصیص این قبیل کتابها در این باب خود زیر بنایی است برای تقارب و تفاهم هر چه بیشتر شیعیان با برادران اهل سنت. چه، به هر اندازه که زمان پیش می‌رود ثمره درخشان این اعترافات و اقراریر به نفع همبستگی ملل اسلامی و همسو با وحدت امت اسلام است. از جمله این کتابها می‌توان به «الشافی» نوشته‌ی سید مرتضی و «نهج الحق» و غیره که

نوشته‌ی علامه حلی است و متعلق به چندین قرن پیش می‌باشد اشاره کرد و از کتابهای جدید در این زمینه، دلایل الصدق نوشته‌ی مظفر، اعیان الشیعه نوشته‌ی سید محسن امین، المراجعات نوشته‌ی شرف الدین، و بالاخره کتاب ارزنده و مهم الغدیر نوشته‌ی علامه امینی از تمام این کتاب‌ها که مجموعه‌ای است از دلایل محکم، تنها به ذکر یک دلیل اکتفا می‌کنیم؛ و آن حدیث مشهور ثقلین است که به طور نمونه یاد آور می‌شویم.

### حدیث ثقلین

به گواهی برادران اهل سنت، این حدیث را جمع کثیری از صحابه از امانت داران علم و دین نقل کرده‌اند و آن را دانشمندان اهل تسنن در کتاب‌های حدیث و سیره ثبت و ضبط نموده‌اند. «شیخ قوام الدین» «وشنوی» [صفحه ۵۹] این کتب را مورد بررسی و پژوهش قرار داده و در رساله‌ای که به همین منظور تحت عنوان حدیث ثقلین نگاشته، به بیش از چهل تن از روایان این حدیث اشاره می‌کند. رساله‌ی مزبور در دار التقریب قاهره چاپ و منتشر شده است. از کتابهایی که ایشان در این رساله نام می‌برند، صحیح مسلم، سنن ترمذی و سنن دارمی، مسند احمد، و خصایص النسایی می‌باشد. برخلاف پژوهش و کوشش ارزنده‌ای که این مرد عالیقدر و پژوهنده مصروف داشته است، و فزونی تعداد کتابهایی که این شیخ عالی مقام ما را بدان رهنمون شده است، متأسفانه بیشتر منابع از نظر او دور و از دیدگاه پژوهشگرانه‌ی ایشان مخفی و مجهول مانده است. در زمره‌ی این منابع و مراجع مهم، تفسیر شیخ محمد عبده بر خطبه‌ی ۸۵ از خطبه‌های «نهج البلاغه» می‌باشد. و نیز آن چه که شیخ عبیدی مفتی موصل در کتاب النواة به عنوان الاسلام و المسلمون یاد آور شده است. در مقدمه‌ی تفسیر بزرگ البحر المحیط نوشته محمد بن یوسف اندلسی که از علمای قرن ششم هجری می‌باشد، نیز مطالبی در این خصوص مطرح شده است؛ و متأسفانه از نظر شیخ و شنوی پنهان مانده است. به هر تقدیر تمام روایات به یک مفهوم و مضمون می‌باشند. (انی ترکت فیکم الثقلین ما ان تمسکتهم بهما لن تضلوا بعدی، کتاب الله و عترتی اهل بیتی و لن یفترقا حتی یرد الی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما): من در میان شما دو چیز گرانبها را باقی گذاشتم، که اگر به آنها متمسک و متوسل شوید، هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد. آن دو چیز مهم کتاب خدا و عترت من است. این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا این که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، پس بیندیشید تا چگونه بعد از من درباره آندو رفتار خواهید نمود. خلاصه‌ی مفهوم حدیث این که قرآن و اهل بیت پیامبر اسلام نماینده و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعد از او هستند، و این دو، نقش ارشاد و رهنمونی خلق را به سوی حق بعهد خواهند داشت. و دیگر این که هر یک از آنها حجت و دلیل پروردگار بر بندگانش می‌باشد، و سخن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که [صفحه ۶۰] می‌فرماید «لا یفترقان» اشاره‌ی صریح و آشکاری است به این که اهل بیت رسول اکرم شاخصی برای درک مفاهیم قرآن می‌باشند، در واقع ائمه اطهار زبان گویای منطبق قرآن هستند. سخن آنها سخن قرآن، و عملشان تعبیر و تفسیر حلال و حرام و تعالیم و احکام قرآن است. فرزند سرور شهیدان امام زین العابدین علیه السلام در «صحیفه‌ی سجادیه» می‌فرماید: (اللهم انک انزلت القرآن علی نبيک مجملا و الهمته علم عجائبه مکملا و ورثنا علمه مفسرا): خداوند تو قرآن را بر پیامبرت مجمل و کلی فرو فرستادی، و به او دانش شگفتی‌ها، که تکمیل کننده آن مجمل باشد، الهام فرمودی. و دانش و تفسیر و تعبیر آن را به ارث به ما مرحمت نمودی. و در اصول کافی از قول اهل بیت روایت شده که ایشان در چارچوب مفهومی از آیات قرار دارند: (بل هو آیات بینات فی صدور الذین اتوا العلم) (عنکبوت / ۴۹) شأن نزول آیه‌ی فوق مربوط به اهل بیت رسول اکرم می‌باشد. زیرا الذین اتوا العلم اشاره به مقام و شأن ائمه اطهار است. و معنی آیه چنین است: قرآن آیات روشن و آشکاری در سینه و اندیشه‌ی کسانی که به آنها دانش داده شده، می‌باشد. یعنی قرآن فقط در اندیشه و روح ائمه‌ی بزرگوار دارای مفاهیم روشن و تفسیر عمیق و اصیل می‌باشد، و اینان برگزیدگان خداوندند. چنان که پروردگار در شأن ایشان می‌فرماید: (اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا) (فاطر / ۳۲): آنهایی که برگزیده‌ی ما از میان بندگان

هستند، ما وارث دانش تفسیر و تفهیم قرآن قرارشان می‌دهیم. با توضیحات فوق حدیث ثقلین تفسیر و بیان روشنی از آیه است. [ صفحه ۶۱ ]

### بحثی پیرامون حدیث کتاب الله و سنتی

در بعضی از احادیث وارد شده که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «ترکت فیکم الثقلین کتاب الله و سنتی» که سنت به جای عترت است. حال باید دید کدام حدیث مطمئن و معتبرتر است؟ و اگر واقعا در صحت حدیث هر دو یکسان هستند بنابراین وجه اشتراک آنها در چیست؟ پاسخ: همان طور که قبلا اشاره شد، پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و عمل به سنت مقدس او، به طور کلی از ضروریات دین مبین است. و هر کس آن را انکار کند، اسلام را انکار کرده، و با قرآن خصومت ورزیده است. قرآن می‌فرماید: (و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا) (حشر / ۷): آن چه که رسول خدا به شما فرمان می‌دهد، بپذیرید و اجرا کنید. و آن چه که شما را از آن نهی می‌کند، از آن باز ایستید. و نیز می‌فرماید: (فلا وربک لا يؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم) (نساء / ۶۵): به پروردگارت سوگند که اینان ایمان نیاورده‌اند مگر تو را در مشاجرات و منازعات خود حکم و داور قرار دهند. (من یطع الرسول فقد اطاع الله) (النساء / ۸۰): هر کس از رسول خدا اطاعت و فرمانبرداری کند در واقع از خدا اطاعت نموده است. بنابراین ملاحظه می‌کنیم حدیث «سنتی» هیچ گونه جامعیت و اعتبار قطعی برای ارسال پیام نبوی را ندارد. و مقایسه، میان حدیث «سنتی و عترتی» و حکم و نتیجه‌گیری در این که پس، حدیث سنتی صحیح و معتبرتر است - چنان که بعضی از شیوخ اهل سنت می‌پندارند - بیهوده بوده و هیچ دلیل و برهانی بر آن مترتب نمی‌باشد، زیرا قرآن خود تأکید در اجرای سنت را اعلام اطاعت از اعمال و گفتار پیامبر به مؤمنین گوشزد نموده است. [ صفحه ۶۲ ] عمل و گفتار و روش پیامبر، همان سنت اوست. قرآن در موارد عدیده پیروی از سنت و اجرای اوامر و مناهای پیامبر را ذکر کرده است. و دیگر آن که مفروض که سنت است، مضمون و مفهومش ثابت و بدون تغییر بوده و قبل از پیامبر، خود قرآن در تأکید آن اصرار ورزیده است. مانند خورشید، گرچه زبان در موردش خاموشی گزیند، و وجود آن را در کلام اظهار نکند، موجودیتش ثابت و بی‌چون و چراست. اصولا آیا شایسته است شخص عاقلی بگوید: به نظر من خورشید وجود دارد، یا بگوید، به نظر من کسی که نقل قول می‌کند که خورشید نور و روشنایی دارد، او در نقل قولش راستگوست. همه‌ی این براهین و دلایل از جمله موارد بدیهی است، و استناد به آنها هیچ ضرورتی ندارد، و جایی در بحث و استدلال باقی نمی‌گذارد. مثل این که بگوییم: (آن چه در جوی می‌رود آب است...!) بنابراین باید مسأله‌ی دیگری در احادیث محل اعتنا و اعتبار باشد، و آن مسأله عترت و اهل بیت پیامبر به عنوان اسوه‌ی مجسم و الگوی ناطق است، ضمن آن که عترت را از حامیان و پاسداران حریم سنت معرفی می‌کند مجریان و مفسران کتاب و سنت نیز می‌شناساند بنابراین سنت جزئی از کتاب، و در کتاب نهفته، و عترت پاسدار و مجری کتاب است. سنت منهای عترت کاغذ و مرکبی بیش نیست. آگاهان و آشنایان به کتاب و سنت مجریان و مفسران آن می‌باشند و آن جز عترت، یعنی ائمه اطهار علیهم السلام، افراد یا اشخاص دیگری نیستند. با توجه به این مقدمه، مقصود ما در این بخش از کتاب چنین نیست که مسأله را در مرز چالشهای تاریخی خود قرار دهیم، و چهره‌ی حقیقت را از گرد و غبار جنجال‌هایی که ارباب غرض بر می‌انگیزند محفوظ بداریم. بلکه هدف آن است که حقیقت را از جنبه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی بررسی کنیم، و حقانیت موضوع را کشف نماییم. و در این راه هیچ گونه دغدغه‌ای از دعاوی منحرفین و علمای قلابی و جعلان احادیث مجعول نخواهیم داشت. و با توجه به جنایات و مظالمی که در جهان اسلام بنام اسلام انجام می‌گیرد، باید مسأله عترت اهمیت فراوان و دقت نظر بیشتری را به خود جلب کند، تا رفتار غیر منطقی، مشروع جلوه نکند؛ و ستم‌ها عدالت و خرافات، شریعت به [ صفحه ۶۳ ] حساب نیاید. تعجب می‌کنیم چگونه عده‌ای، کتاب و سنت را که مواد بی‌روح و خامی هستند، رهبر و پیشوای انسانها قرار می‌دهند. کتاب و سنت به مثابه مواد خام و طبیعی هستند که به دست پیشوایان برگزیده و نخبگان مورد

تأیید پیامبر و ائمه‌ی نور شکل می‌یابند؛ در عرصه‌ی اجتماع با اجرا و انجامشان تثبیت می‌گردند. اما وجه مشترک بین دو حدیث «سنتی و عترتی» این که؛ حدیث عترتی مبین و بیان تفسیری حدیث سنتی است زیرا سنت پیامبر دو گونه است: آن چه که از شخص پیامبر صادر شده است، و آن چه که از عترت صادر گردیده است، که به هر تقدیر جزء سنت محسوب می‌شود. زیرا پیامبر خود می‌فرماید: وجود عترت من پس از من، در جهت بیان و توضیح حق، امتداد ذاتی وجود من، و مانند قرآن حجت بر تمام خلق خداوندند. مؤید این بیان، سخن حضرت در مورد اهل بیت است که می‌فرماید: «اهل بیتی امان لامتی»: اهل بیت من پناه و امان امت است این حدیث در کتاب فضایل الخمسه از کتاب صحاح السنه که از دو صحیح مستدرک (جلد سوم، صفحه ۴۵۸، چاپ حیدر آباد، سال ۱۳۲۴) نقل شده است، نیز در ذخایر العقبی نوشته‌ی محب طبری (صفحه ۱۷، چاپ ۱۳۵۶ ه) همراه با حدیث «انا مدینه العلم و علی بابها» [۹] و حدیث «علی مع الحق... [۱۰] و القرآن مع علی [۱۱]، نقل شده است. و در اصول کافی آمده است که مردی نظر امام جعفر صادق علیه السلام را راجع به یکی از احکام پرسید. حضرت فرمود: «ساکت شو، ما هر چه می‌گوییم از قول و رأی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نه از روی نظر و رأی و اجتهاد خودمان.» و در روایت دیگری از اهل بیت علیهم السلام است که می‌فرماید: «اذا حدثناکم فعن رسول الله نحدث» یعنی: وقتی ما برای شما سخنی یا حدیثی می‌گوییم؛ از جانب رسول خداست که حدیث می‌گوییم. به راستی حدیث این پیشوایان، حدیث [صفحه ۶۴] جدشان پیامبر اکرم است که توضیح و تبیین می‌شود، و چیزی را بی‌سبب و بدون سند به پیامبر نسبت نمی‌دهند. «در تشیع، اسلام بر دو اساس استوار - طبق توصیه‌ی شخص پیغمبر که: «ترکت فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی» قرآن و عترت است. تشیع راستین چنان که می‌بینیم عترت را از خود سنت گرفته است. اصل عترت نه در برابر سنت است و نه در برابر قرآن. حتی در کنار این دو نیز نیست، بلکه «راه» منطقی و مستقیم و مطمئن قرآن و سنت است. خانه‌ای که در آن پیام و پیامبر هر دو حضور دارند، و درش بروی مردم جستجوگر نیازمند حقیقت پرست باز است. خانه‌ی راستی و عصمت، سردری متواضع، با درونی پر عظمت و ساده، اما سرشار از زیبایی، تنها خانه‌ی تاریخی که در آن فریب نیست. «عترت»، ملاک و معیار شناخت روح اسلام، چهره‌ی حقیقی پیامبر، و معنی و جهت قرآن است. رسالت، یعنی عترت؛ و عترت، یعنی رسالت؛ و این هر دو مکمل یکدیگر. یکی بی‌دیگری ناقص است و اساساً وجود ندارد. ارزش اهل بیت تنها به خاطر این نیست که اهل بیت پیامبرند، بلکه به این خاطر است که، این خانواده‌ی خودش یک خانواده سمبلیک و ایده‌آل و آرمان بخش است. یک نمونه‌ی کامل و متعالی و مثالی از خاندان انسانی است. خاندانی که باید باشد، و همه باید باشند، و نیستند. و نیازمندند که نمونه‌ای باشد تا از آن پیروی کنند، و سرمشق بگیرند. این خانواده، خانواده‌ای است که اصالت به خویش دارد. نه به خاطر داماد پیغمبر بودن، پسر عمومی پیغمبر بودن، دختر پیغمبر بودن، نواده‌ی پیغمبر بودن. چرا که، ارزشهای اعتباری و انتسابی نمی‌تواند برای دیگران ارزش علمی داشته باشد و برای خود اینان این ارزش‌های نسبی ارجمند است اما، اگر علی ارزشش در این است که پسر عمومی یا داماد پیغمبر است و فاطمه در این که دختر اوست، برای مردان و زنانی که از این پیوندهای خویشاوندی محروم‌اند، چگونه می‌توانند سرمشق و نمونه و امام و اسوه باشند؟ چگونه می‌توانند چنان رسالتی در اسلام داشته باشند. یعنی چه که پیغمبر، قرآن را و افراد خانواده‌اش را برای جامعه‌اش و آینده دینش و [صفحه ۶۵] مردم پیروش بگذارد؟ اگر این خانواده به پیغمبر هم منسوب نبود، باز الگوی اقتدای انسانها بود، در هر جا، در یونان هم اگر می‌بود همین ارزش را داشت. هر جا خانواده‌ای پیدا بکنید که مردش «علی» باشد و زنش «فاطمه» و دخترش «زینب» و پسرانش «حسنین»، آن خانواده (عترت) اصالت دارد. انسان به چنین خاندان نیازمند است و از آن چیزی می‌آموزد و می‌فهمد. برای چه ما به این خانواده احتیاج داریم؟ در چند کلمه، برای شناخت اسلام، برای این که «مروان» هم از «محمد» صحبت می‌کند و از «سنت پیامبر»، «معاویه» هم همان را می‌گوید، در همان زمان، عمر و ابوبکر و عبدالرحمن و عثمان و سعد بن ابی وقاص و همه این را می‌گویند اما، هر کدام جوری می‌گویند. پس ما کدام را، کدام چهره را بشناسیم به عنوان چهره واقعی او؟! در تشیع تحریف شده، عترت به عنوان یک خانواده‌ای است و یک اصلی



است که وسیله شده برای کنار زدن سنت پیامبر، در محاق گرفتن سیمای پیامبر و تعطیل شدن قرآن! و حتی خدشه دار شدن توحید و توجیه ارزشهای نژادی و اشرافیت خونی وارثی و لگدمال کردن ارزشهای علمی و حرکت زای تشیع راستین! [۱۲].

### چه کسانی معصومند؟

ممکن است کسی بگوید: عصمت و بی گناهی از نقطه نظر تئوریک و برهان دیالکتیک صحیح به نظر می رسد، اما انطباق آن دشوار می نماید. زیرا تطبیق آن مستلزم اثبات معصومیت برای افرادی غیر از رسول اکرم می باشد، و پذیرفتنش برای مردم سنگین و گران می آید. پاسخ: باورهای اعتقادی با دلیل و برهان تحقق می یابد نه با هوی و هوس آدمیان، فرض قضیه در اثبات عصمت این است که پیامبر، عترت خود را مساوی و هم ارز با قرآن، معصوم قرار داده است. و این معنا در [ صفحه ۶۶ ] حدیث ثقلین به وضوح دیده می شود. به این معنا که چون قرآن، وحی الهی است، و فاقد هر گونه خطا و انحراف، عترت نیز که همدوش این کتاب است الزاماً عاری از خطا و مصون از گناه می باشد. خوشبختانه از دلایل آشکار بر عصمت عترت همان تساوی و هم ارزی با کتاب الهی است. علاوه بر آن، سیره و اعمال و اقوال این خاندان که به اعتراف دوست و دشمن، خارجی و داخلی، کافر و منافق، دوست و دشمن؛ افراطی و تفریطی، همه و همه، نمونه و الگویی برای اقتداء و تقلید و سمبلی برای ترقی و تعالی و تکامل روحی است. زیرا عصمت صفتی است غیر قابل انفکاک از وجود عترت. همچنان که نمی توان چربی را از روغن و شوری را از نمک ستاند، عصمت را نمی توان از ائمه جدا کرد. لازمی وجودی رهبریشان عصمت است، و اصولاً انگیزه‌ی بعثت بر مدار پاکی رهبر و شایستگی رهبری آدمیان است. زیرا کسی که شایستگی تکیه بر مسند نبوت را پیدا می کند، و به عنوان جانشین پیامبر مردم را هدایت و ارشاد می کند، باید مصون از خطا باشد تا بتواند جامعه‌ی بشری را در راه درست رهنمون شود. به برکت همین حرکت پیشتاز، اجتماع بشری را تا بلند ترین قله‌های سرفرازی واقعی و کمال و صفات پسندیده، پیش برند. تا انسانها در آن قله به دنیای پاکی و آبادانی و رفاه معنوی و مادی دست یابند. برای دست یابی به آرمانهای مقدس الهی که همواره در جهت خیر و رفاه انسانها برنامه ریزی شده، خداوند متعال و حکیم پیامبران را رهبر، و جانشینان آنها را از هر گناه و خطا مصون داشت، و به دیگر سخن، آنان را معصوم و مقام عصمت را به آنها عنایت فرموده تا بشر را از آلایشها، پاک و رستگاری بخشند. از طرف دیگر قرآن به صراحت در مورد طهارت و پاکی اهل بیت علیهم السلام از گناه و انحراف و خطا، گواهی می دهد، و گواهی و شهادت قرآن برای تمام مسلمین حجت بوده، سندیت و اعتبار دارد. در آیه کریمه می فرماید: (انما یرید الله لیزهبن عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً). (احزاب / ۳۳): خداوند اراده فرموده است که زشتی و گناه و خطا را از شما دور نگهدارد، و شما را از پلیدی و تباهی، مصون و پاک و بهی قرار دهد. [ صفحه ۶۷ ] در این مورد در همین مبحث توضیح خواهیم داد. پاسخ ۲: در جریان انتخاب خلیفه بعد از عمر بود که در آن شورای ساختگی، عبدالرحمن بن عوف که با دسیسه کاریها و قرار و مدارهای قبل از شورا، چهره‌ی تاریخ اسلام را در محاق و تاریکی بیشتر فروبرد، و زمینه‌ی اسراف کاریها و انحرافات از مسیر اسلام را با تبانی و توطئه‌های خائنانه هر چه بیشتر دامن زد. (در آن شورا) بعد از مباحثاتی چند، رو به علی علیه السلام نمود و گفت: با تو بیعت می کنم به شرط آن که به کتاب خدا و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، و طریقه‌ی دو خلیفه سابق، (ابوبکر و عمر) عمل کنی، حضرت فرمود: قبول می کنم به این شرط که به کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و به اجتهاد و رأی خود رفتار نمایم. عبدالرحمن دست آن جناب را رها کرد، و به عثمان رو آورد و دست او را گرفته شرایطی که به «علی» علیه السلام گفته بود تکرار کرد، عثمان قبول کرد و بالاخره گوی خلافت را به غضب ربود. برادران اهل سنت به این قضیه صریحاً اقرار دارند و حتی بدان خشنودند، و آن را انکار نمی کنند. در این قضیه معنای وجوب اقتدای به ابوبکر و عمر، در واقع نوعی اثبات عصمت و قابلیت رهبری برای شیخین ملاحظه می شود. و در نتیجه خود این دلیلی است بر این که عصمت را می توان به افرادی غیر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم تسری داد.

بنابراین چگونه در این خصوص؛ پذیرش و قبول عصمت در مورد ابوبکر و عمر برای مردم سنگین و گران نمی‌باشد. و یا به دیگر سخن اشکالی در اثبات و انتساب عصمت برای ابوبکر و عمر نیست، اما به اثبات و انتساب عصمت برای «ائم» ایراد وجود دارد! پاسخ ۳: امام غزالی در «مستصفی» باب دوم در خصوص ارکان اجماع یا بنیادهای اجماع چنین می‌گوید: وقتی که وحدت و اتفاق کلمه بین امت اسلام واقع شد، هر چند که یک لحظه باشد. اجماع تحقق می‌یابد، و مصونیت از خطا و انحراف پدیدار می‌شود. این اعتراف صریح دال بر اثبات عصمت برای غیر از رسول اکرم تلقی می‌شود. پاسخ ۴: صاحب تفسیر المنار در ذیل تفسیر آیه‌ای از سوره بقره می‌گوید: (و من الناس من یتخذ من دون الله اندادا) (بقره / ۱۶۵) [صفحه ۶۸] اظهار می‌دارد: «کرخی» که یکی از پیشوایان مذهب حنفی است می‌گوید: اساس و پایه‌ی وجوب عمل بستگی به نظر و قول ابوحنیفه دارد، بنابراین اگر قول ابوحنیفه با نص آیات قرآن و سنت پیامبر سازگار بود، پس سخن همان است و عمل به آن واجب است، در غیر این صورت، واجب است که قرآن و سنت را تأویل نمود، و به هر تقدیر آن را مطابق با قول و نظر ابوحنیفه گردانیم. مفهوم این عقیده‌ی نادرست این است که عصمت ابوحنیفه برتر از عصمت قرآن و رسول اکرم است! پاسخ ۵: دوالیبی در «گذری به اصول فقه» مطلبی را از کتاب ابن حنبل آورده که ابی‌زهره نقل می‌کند: پیشوایان مذاهب چهارگانه و تمام فقیهان اهل سنت برگرفتن و انتخاب اقوال صحابه و احتجاج و استدلال به نظریات و فتاوی آنها اجماع نموده‌اند. و غزالی در مستصفی (ج ۱ صفحه ۲۶۰، چاپ ۱۳۲۲ ه) می‌گوید: گروهی پیرو مذهب و اعتقاد صحابی می‌شوند، و آن را دلیل و حجت مطلق قرار می‌دهند. پر واضح است که احتجاج و استدلال به روایت، اعتراف ضمنی به عدالت راوی یا اطمینان به نقل قول روایی اوست. ولی احتجاج و استدلال به فتاوی مفتی، یا استدلال به کلام صاحب مذهب و تکیه بر نظر او، باب اذعان به عصمت را می‌گشاید، و در واقع قبول عصمت برای صاحب نظر می‌نماید، زیرا هر کس با تکیه به کلام دیگران استدلال کند (سخن دیگران را دلیل و گواه قرار دهد) و آن را بر حق و شایسته جلوه دهد، مسلماً برای صاحب سخن خواه ناخواه اثبات عصمت نموده است. در اعلام الموقعین (جلد ۴، صفحه ۱۱۸ و صفحات بعدی، چاپ ۱۳۷۴ ه) آمده است که گزینش و اخذ آرا و فتاوی صحابه ارجح است و اگر فتاوی صحابه در باب امری با یکدیگر اختلاف داشت، و اگر خلفای چهارگانه در میان صحابه بودند، بدون تردید فتاوی صحابه صحیح و درست است و اگر اکثر صحابه به یک فتوا قایل بودند، فتاوی صحیح و درست با اکثریت است و اگر دو تا دو تا اختلاف داشتند، رأی و فتاوی آن دو تایی که ابی‌بکر و عمر در آن می‌باشند، مقرون به صحت و صواب است و اگر ابوبکر و عمر نیز اختلاف داشتند، حق صحت و درستی فتوا با ابی‌بکر است. و نیز صاحب کتاب اعلام الموقعین می‌گوید: هر گاه زمان، زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود، فتاوی نزدیکتر و [صفحه ۶۹] مقرون به صحت و درستی آن فتوا، دارای احتمال بیشتری خواهد بود. بنابراین، نظر و رأی، توجیهی است برای صاحب‌نظر، و در آن بر دیگران هیچ گونه حجتی نیست. و روایت از قول معصوم می‌تواند حجت بر کسی باشد که بدان اطمینان دارد، که این بدیهی است و هیچ شکی در آن نیست. اهل سنت یا حداقل برخی از آنها، آرای صحابه را به طور جمعی یا به طور منفرد می‌گیرند و روی آن نظر می‌دهند، و آن را دلیل کافی و حجت تام و تمام برای اعتقاد مردم قرار می‌دهند. این شیوه را به طور خاص در مورد ابوبکر به کار می‌برند، و به صورت اخص، وقتی که عمر موافق و سازگار با آن باشد، استفاده و مورد استناد قرای می‌دهند... اهل سنت روایت صحابی را به هر نحو «عادل و صادق» می‌دانند، بدون این که براساس مطمئنی تکیه کنند، صرفاً به خاطر صحابی بودنش به آن استناد می‌نمایند. ما به این افراد می‌گوییم، بسیار خوب! شیوه‌ی تحقیق شما هر چه است باشد پس چرا در موارد متعدد به شیعه اعتراض می‌کنید که ایشان به سخن و قول اهل بیت استناد می‌کنند! آیا مذاهب چهارگانه‌ی اهل سنت در استناد به گفته‌های صحابه اتفاق نظر ندارند؟ و به فتاوی آنها استدلال و احتجاج نمی‌کنند، آیا آنها از اهل بیت و قوم و خویش نزدیک پیامبر معتبرتر و شایسته‌ترند؟ علاوه بر این؛ ثابت می‌شود که اهل بیت از هر نوع آلودگی، عاری و پاک بوده و ثانیاً معصومین علیهم السلام آنها و قرآن در تحقق وجوب عمل به قول و فرمانشان و تمسک به هر دو یکسان و هم‌ترازند.

(انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا) (احزاب / ۳۳): همانا خداوند اراده فرموده تا رجس و پلیدی را از شما اهل بیت بزداید و مطهر و پاکتان سازد. [ صفحه ۷۰ ] مسلم در صحیح خود باب فضائل اهل بیت می گوید: این آیه در خصوص محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین... نازل شد. مسند ابن حنبل، و مستدرک صحیحین، و الدرر المنثور سیوطی، و کنز العمال، و سنن ترمذی، و تفسیر طبری، و خصائص نسائی، و تاریخ بغداد، و استیعاب، و الرياض النضرة، و مسند ابی داود و اسد الغابه و غیره (به جزء اول کتاب فضائل الخمسه فیروز آبادی باب ۱۹ و ۲۱ و ۲۲، از مقصد ثانی، نگاه کنید). همگی شان نزول آیه را همچون مسلم، در خصوص محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین می دانند. صاحب تفسیر المنار در تفسیر آیه ی ۸۴ انعام می گوید، از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده که حضرت می فرماید: «هر فرزندی از فرزندان آدم رابطه ی خویشاوندیش به پدرشان منتهی می شود جز فرزند «فاطمه» که من پدر فرزندان او در رابطه ی خویشی نزدیک و پدران با آنها می باشم». این حدیث به طور قطع نشانگر آن است که؛ فرزندان فاطمه، اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می باشند. حدیث مشهور دیگری دلالت روشنتری در اثبات قضیه دارد که در آن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: «این دو پسر من - اشاره به حسن و حسین علیهم السلام - امام هستند چه قیام کنند و چه سکوت کنند.» (به «بخاری» کتاب احکام و «مسلم» کتاب اماره و غیره رجوع کنید). ممکن است گفته شود: آری! درست است که علی و حسن و حسین جزء اهل بیت به شمار می روند، اما شیعه دوازده امامی نه نفر دیگر را به آنها اضافه می کند، دلیل چیست؟ پاسخ: پس از پذیرش عصمت پنج نفر از اهل بیت، ضرورتا عصمت سایرین نیز که منصوص منسوب آنها می باشند چه یک گروه باشند چه یک نفر، مورد پذیرش می باشد، چرا منصوص معصوم، مثل خود معصوم دارای ویژگی عصمت می باشد، که استدلال آن قبلا ذکر گردید، و از همین روست که تمام مسلمین به پیامبران گذشته به براساس خبر معصوم ایمان داشته و به آن خبر اکتفا می کنند. و نیز برای شیعه به اثبات رسیده که هر امام معصوم پس از خود را منسوب کرده و او را در رأس پیشوایی امت قرار داده است... [ صفحه ۷۱ ] این خبر را، بخاری در جلد ۹ کتاب الاحکام از قول نبی اکرم نقل می کند که: (دوازده امیر و فرمانده می باشند که تمامشان از قریش هستند). مسلم نیز در (جلد ۲ صفحه ۱۹۱ چاپ ۱۳۴۸ ه) نقل می کند که: این امر (امر دین و رهبری) پایان نخواهد پذیرفت تا این که دوازده خلیفه که همگی آنها از قریش هستند آن را امضا و تأیید کنند. در سنن ترمذی و مستدرک الصحیحین، و مسند احمد و کنز العمال شبیه به همین روایت نقل گردیده است (و نیز به کتاب فضائل الخمسه جلد دوم، صفحه ۲۳ و ما بعد آن چاپ ۱۳۸۴ ه). از مجموع آن چه گفته شد مفهوم ارتباط و انتساب حسین علیه السلام با قرآن، روشن می شود، و این که او میزان تشخیص حلال و حرام خداوند است. و با حضور او انسانها از ظلمت جهل و گمراهی نجات یافته و به سوی نور هدایت می شوند. سایر معصومین نیز دارای چنین ارتباطی با قرآن و شاخص حق و باطل اند. اختلاف اساسی میان اهل سنت و شیعه دوازده امامی نیز براساس همین نگرش تبیین می شود، شعیه می گوید: قول اهل بیت پیامبر، همان قول جدشان، و رفتار آنها، رفتار جدشان، و بیان و تقریر آنها نیز چنان است. و این نگرش بر پایه ی حدیث ثقلین و دیگر احادیث می باشد. و اهل سنت گویند: تفاوتی میان خاندان پیامبر و بقیه ی مسلمین نیست. غیر از آن، اختلافات دیگری نیز بین آن دو وجود دارد که در سایر مذاهب چهارگانه نیز به چشم می خورد. سؤالات ۱- حدیث ثقلین را ذکر کرده و اعتقاد شیعه را براساس این حدیث توضیح دهید؟ ۲- بنابر اعتقاد شیعه منظور از «کتاب الله و سنتی» در حدیث ثقلین چیست؟ ۳- آیه ای را که در ارتباط با معصومیت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وجود دارد ذکر کرده و بنویسید چه چیزی از آن استنباط می شود؟ [ صفحه ۷۳ ]

(و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون و ستردون الی عالم الغیب و الشهاده فینبئکم بما کنتم تعملون) (توبه / ۱۰۵): بگو تلاش کنید که خداوند بزودی نتیجه‌ی تلاش شما را با پیامبرش و مؤمنان خواهند دید و بزودی شما را به عالم غیب و شهادت - جهانی دیگر - منتقل خواهد ساخت و از کارهایتان شما را آگاه خواهد نمود. حرکت حسین علیه السلام به خاطر خدا و برای نجات انسان بود، او با دشمنان حق و عدالت جنگید، و در این راه به شهادت رسید و کار و تلاش و ایثار و فداکاری او را، خدا و رسول و مؤمنین پاک و مخلص که حرم مقدس او را زیارت می‌کنند، مشاهده کرده، و او را با کلمات تحیت آمیز یا گواهی به حسن انجام کار مورد خطاب قرار داده و می‌گویند: (نشهد انک قد اقامت الصلاة، و آتیت الزکاء و امرت بالمعروف، و نهیت عن المنکر، و اطعت الله و رسوله حتی اتاک الیقین): شهادت می‌دهم به این که تو نماز را بپا داشتی، و زکات را پرداختی، و به نیکی فرمان دادی، و از زشتی جلوگیری و نهی کردی، و مطیع خدا و رسولش بودی تا آن جا که به قله‌ی یقین شهادت رسیدی. این شهادت به ایمان و یقین در کمال ایجاز، حقیقت وجود حسین علیه السلام را به طور واضح و آشکار و کامل براساس کاری که انجام داده است، مشخص [ صفحه ۷۴ ] می‌سازد. و به دیگر سخن، کار حسین علیه السلام را براساس قرآن و اصلی که بر انسان حاکم است و ارزش‌هایی که در رفتارش نمودار است، تفسیر می‌کند.

## نماز

هر انسانی در زندگی: غمها و رنجهایی دارد، که گریزی از آن نیست اما گه گاه تلاش می‌کند تا به گونه‌ای با خواندن روزنامه یا گزارشی، یا نوشیدن چای و قهوه خود را تسلی و تشفی بخشد، یا غم و درد را با دوستی که خوب به سخنان و مکنونات قلبی‌اش گوش فرا می‌دهد، و با او همگامی و همدردی و غمخواری می‌کند، در میان گذارد. اما دوست داران خدا، که بسیار اندک‌اند، از دنیا و غمهای آن به سوی نماز می‌گریزند، چرا که با نیایش، احساس می‌کنند که در کنف الطاف الهی قرار گرفته‌اند و به طور یقین تنها به سمت خداوند می‌گریند که مال و فرزند، آنها را از خدایشان غافل نمی‌سازد. و جاه و مقام آنها را از یاد خدا باز نمی‌دارد. در حدیث آمده است: «وقتی بر پیامبر کاری دشوار می‌شد، و امری بر او شدت می‌گرفت، نماز می‌خواند.» و در جایی دیگر می‌فرماید: «روشنی چشم من در نماز است.» یعنی چشمش آن چه را اشتیاق داشت، می‌نگریست. و از او نقل شده که همواره می‌فرمود: «با اذان یا نماز ما را آرام و راحت کن، ای بلال.» نماز دوستان خدا با تمامی شیرینی و حلاوتش همان چیزی است که خداوند در قرآن عنایت فرموده: (ان الصلاة تنهی عن الفحشاء و المنکر. عنکبوت / ۴۵): نماز بازدارنده‌ی از فحشاء و زشتی است. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز را به نهری که انسان روز و شب پنج بار در آن خویشتن را شستشو دهد، و از پلیدی و کثافت بر او چیزی نماند، تشبیه کرده است. اما نمازی که ما زبان خود را در ادای آن حرکت می‌دهیم، و قلوب خویشتن را به سمت متاع و کالای بی‌ارزش دنیا متوجه می‌گردانیم، هیچ گاه بازدارنده از فحشا نبوده و پلیدی و کثافت را تطهیر نمی‌کند. [ صفحه ۷۵ ] در حدیث نقل شده است که: «هر کس دو رکعت نماز گزارد و در وجودش گناهی حادث نشود، خداوند گناه گذشته او را ببخشد.» نماز حسین علیه السلام تماما چون خود او پاک و مطهر و فاقد هر گونه آلاشی بود، که در آن جز شوق و اشتیاق و اقبال دیده نمی‌شد، و یکی از مناظر بسیار زیبای حرکت حسین علیه السلام که شأن نماز و عظمت آن را در وجودش می‌فهمیم، در همان لحظات حساس روز عاشورا است، که به وقت فرارسیدن وقت نماز، در حالی که برخلاف محاصره‌ی شمشیرها و نیزه‌ها و تیرهایی جانکاه و تشنگی و گریه زنان و شیون اطفال با شور و متانتی وصف ناپذیر کمر همت به اقامه‌ی نماز می‌بندد. گویی در خانه‌ی خداست آن جا که حجاج بیت الله الحرام در حال حج و زیارتند... این چنین است که به سوی خدا و عبادت او پناه می‌برد، و از

تمامی غمها و اندوهها رها می‌شود. و این ناشی از تکیه و توکل و اطمینان به اوست. چرا که در حدیث قدسی وارد شده: «انا عند ظن عبدی بی»: من در آستانه‌ی گمان بنده‌ی خود حضور دارم.

## زکات

امام حسین علیه السلام نگاهش به دنیا نظر بخشنده بود نه گیرنده، او فداکار و ایثارگر بود و نه ممسک و انحصار طلب... و همواره این مقال را می‌سرود: اذا جادت الدنيا عليك فجد بها على الناس طرا قبل ان تنقلت [تنقلت] فلا الجود يفنيها اذا هي اقبلت و لا البخل يبقيها ادا ماتولت: وقتی دنیا بر تو جود و سخا دارد، پس تو نیز پیش از آنکه مال و ثروت دنیا از دست برود بر مردم بخشش فراوان کن! چرا که وقتی دنیا به تو روی آورد، جود و بخشش آن را نابود نسازد، و اگر دنیا به تو پشت کند، بخل و خست آن را نگه نمی‌دارد!... این طرز تفکر منشاء همان بخشودگی و سخاوت ایثارگرانه است. آنها که جویای بررسی و مطالعه در زمینه‌ی سخاوت و کرامت حسین علیه السلام هستند، می‌توانند قسمت چهارم اعیان الشیعه و سایر کتب سیره و فضایل اهل بیت علیهم السلام مراجعه کنند. [صفحه ۷۶] در این جا به یک حادثه که در برگیرنده‌ی یک رشته از اخلاقیات قرآنی است اشاره و بسنده می‌کنیم؛ مانند عفو ناشی از حلم و صبر و استقامت ناشی از ایمان، و تأدیب با نگرش متأملانه و فضل و کرامت بر دوست و دشمن... متأسفانه این حادثه از دید بسیاری از پژوهشگران و روایات مخفی بوده و مرحوم شیخ عباس قمی آن را کشف و در سفینه البحار در ماده‌ی «خ. ل. ق» به ثبت رسانده است که متن آن چنین است: عصام بن المصطلق می‌گوید: «وارد مدینه شدم، حسین بن علی علیه السلام را مشاهده نموده، خوش نامی و مقام و منزلتش مرا به شگفت آورد، به گونه‌ای که حسدی که در سینه نسبت به پدرش پنهان داشتم مرا به شدت برانگیخت. به او گفتم: تو پسر ابوتراب هستی؟ ایشان فرمود: آری. شروع کردم به شتم و سب او و پدرش، حسین علیه السلام نگاهی رثوفانه به من کرد و فرمود: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحیم. خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین و اما یتزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله انه سمیع علیم. ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون. و اخوانهم یمدونهم فی الغی ثم لا یقصرون. (اعراف / ۲۰۰ - ۲۰۲): ای پیامبر، شیوه‌ی عفو و بخشش پیش گیر، و به خوش رفتاری و نیکی امر کن، و (چنان چه نپذیرند) از مردم نادان روی بگردان (که بر تو جز دعوت بسوی حق و اتمام حجت نیست). و چنان چه از طرف شیطان (انس و جن) در تو وسوسه و تحریکی پدید آمد، بخدا پناه بر، که او به حقیقت شنوا و داناست. آنها که تقوا گزیده‌اند وقتی از سوی شیطان وسوسه و تحریک می‌شوند و خیالاتی شیطانی در وجودشان حضور می‌یابد. باید همان لحظه خدا را به یاد آورند و همان دم بصیرت و بینایی پیدا کنند. شیاطین پلید همپالکی‌ها و برادران خود را به گمراهی می‌کشند و در اضلال هیچ گونه کوتاهی نمی‌کنند. آنگاه فرمود: آرام باش و برای من و خودت از خداوند طلب مغفرت کن، اگر از ما یاری می‌خواستی ما تو را کمک می‌کردیم، و اگر طالب حمایت بودی تو را پشتیبانی و حمایت می‌نمودیم و اگر هدایت و ارشاد طلب می‌کردی تو را رهنمون می‌شدیم... [صفحه ۷۷] عصام می‌گوید: آثار ندامت و پشیمانی ناشی از قصور در چهره‌ام نقش بست، آنگاه امام فرمود: سرزنشی بر تو نیست، خداوند تو را می‌بخشاید که مهربان‌ترین مهربانان است. آیا تو اهل شامی؟ گفتم: بلی. فرمود: «شنشنه» را از اخزم می‌شناسم، خداوند ما و تو را زنده نگه دارد، هر حاجت و نیازی داشتی با ما در میان گذار، امیدوارم که به خواست خدا هر چه می‌خواهی به بهترین وجهی که فکر می‌کنی آن را بیابی. عصام می‌گوید: زمین با تمام وسعتش بر من تنگ شد، دوست داشتم که مرا در خود فرو برد. در همان لحظه ناگهان فکر کردم که در سر تا سر زمین محبوب‌تر از او و پدرش نزد من هیچ کس وجود ندارد». هر انسانی دارای هنجارها و نظریاتی است که هر گاه بخواهد آن را آشکار می‌سازد، و هیچ گاه خود را در چارچوب کیفی‌های سیاسی و مذهبی در دنیا احساس نمی‌کند چرا که تا وقتی چارچوب بنیادها، اساسی باشد خود را از این قیود رها می‌داند و خویش را در مرز نزاکت و ادب و گفتمانی سالم که برای دیگران آفت انگیز نباشد، قرار می‌دهد... با این که آن مرد

شامی پا از گلیم خویش برون نهد، و سخنی گفت که عرش خدا را به لرزه درآورد، اما او مقصر نبود چرا که گنهکار اصلی کسی بود که وی را جرأت جسارت و گستاخی داده و به گمراهی کشانده، و مسلمین را متفرق و پراکنده کرده بود، همان کسی که سب و دشنام آل رسول صلی الله علیه و آله وسلم در نماز و روی منابر را به جای درود و صلوات سنت قرار داده، و آن را ابزاری جهت تحکیم حاکمیت غاصبانه و تداوم سلطه و منش و روش حاکمان غاصب پس از خود، رقم زده بود. چنین است امام را که الگوی مجسم احکام الهی و نمونه‌ی بارز تجلی اخلاق قرآن و اسلام است، در پی آن گفتمان خالصانه شاخه‌ای از زیتون را به مرد شامی هدیه می‌کند و با اشاره به خلوص و رحمت الهی می‌فهماند که دشنام و سب او علیه قرآن ناطق و عملش جاهلانه و نادانی محض بوده است... نگاه حمایت و کمک خود را به او اعلام و تصویر زیبایی از حقیقت را برای آن مرد شامی ترسیم می‌کند و خشمش را فرو می‌نشانند، به گونه‌ای که [صفحه ۷۸] خود را در حصار الطاف امام می‌بیند که جز فرار چاره‌ای ندارد و آنگاه پس از لحظه‌ای تفکر به دامان پر عطوفت امام و به محبت علی و فرزندان علی علیه السلام پناهنده می‌شود. تصور می‌کنم خواننده‌ی عاقل دریافته که امام علیه السلام با این شامی بازی خورده و به شیوه‌ی قرآنی عمل می‌کند و به آیات و آداب آن تمسک می‌جوید، و این آیه را در ذهنیت خود حضور می‌دهد که: (ان تبصروا و تتقوا لا یضرکم کیدهم شیئا). (آل عمران / ۱۲۰): اگر صبر و مقاومت کنید و تقوا پیشه نمایید هرگز توطئه و کید آنها به شما آسیبی نخواهد رساند. (و ان تعفوا اقرب للتقوی). (بقره / ۲۳۷) اگر عفو کنید به تقوی نزدیکتر است. (ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه عداوة کأنه ولی حمیم). (فصلت / ۳۴): وقتی بین شما و طرف مقابل دشمنی و اختلافی وجود دارد، بجای خصومت به بهترین وجه خوبی کن. گویی که اساسا او با شما دوست صمیمی است. و یک سلسله آیات دیگر که امام علیه السلام آن را تلاوت به آن استشهاد و استناد می‌فرماید.

### امر به معروف حاکمیت نیک‌ها

امر به معروف نوعی حرفه یا سرگرمی و یا سخنی بیهوده نیست. امر به معروف در نظام اسلامی نوعی کشت و کاشت انسانی و رشد بذری اخلاقی است که باید آن را پرورش داد تا در آینده‌ای نزدیک یا دور به ثمر نشیند، و همان طور که کشاورزی دارای اصول و قواعدی است، در تحقق امر به معروف نیز شرایط و شروطی وجود دارد که گاهی ناظر به آمر و گاهی به مأمور تعلق می‌گیرد، که اهم آن شناخت «امر» در زمینه‌ی هویت مأمور و ماهیت رشد یابنده اوست، در همین راستا امر باید کیفیت حیات و امیال و گرایشهای مأمور را نیز بداند... [صفحه ۷۹] و از همین دریچه در روحیات و وجود مأمور می‌تواند حضور یابد، اما انسان‌های پاک و بی‌غرض، حکیم و خردمند و دلسوز و ناصح با یک فاجر غرق در لهو و لعب و فساد و شهوت چه می‌تواند کند. «این فاجر فاسق اگر کسی همچون یزید پسر معاویه باشد که با مادر و دختر و برادرزاده ازدواج را مباح بداند، و به راحتی شراب نوشد و نماز را کنار گذارد، چه باید کرد؟! اینها نکاتی بود که صحابی بزرگ عبدالله بن حنظله شاهد آن بوده است، که می‌گوید: «هیچ چاره‌ای جز شمشیر درمان ساز آن نبود». [۱۳]. حسین علیه السلام در شرایطی در عرصه‌ی امر به معروف اقدام فرمود که جو حاکم بر جهان اسلام در آن روزگار یأس و نومیدی از تغییر و اصلاح بود. با این وجود، امام از کلام و پیام و سخن به عنوان اولین مرحله آغاز می‌کند، و از اهداف خود تعبیر می‌آفریند و تمامی حجت و دلیل را بر یزید زمان به ثبوت می‌رساند. و کار را به جایی می‌کشاند که هر روز موج فشار را بر دستگاه ستمگر طاغوت افزون می‌سازد تا آن جا که یزیدیان او را بین دو امر قرار می‌دهند یا همگامی با دستگاه اموی و نفی مظلوم، و یا استقبال از شمشیر و قربانی کردن حیات خود و اسارت و شهادت اهل و عیال و کودکان، یاران و قوم و خویش چنان که در پیام همیشه جاویدش می‌فرماید: (فانی لا- اری الموت الا- شهادة، و لا الحیاء مع الظالمین الا برما).. من مرگ را جز شهادت و سعادت نمی‌بینم، و زندگی در کنار ستمگران را جز ننگ و خواری و نکبت و هلاکت نمی‌دانم. و این جملات را وقتی می‌گفت که می‌دانست نیروی او و دشمنش نابرابر و غیر عادلانه است. و نیز نیک می‌دانست که خودش به هدر

نخواهد رفت، و یکی از اثرات چشم گیر سقوط حاکمیت متجاوز یزید و نابودی و از هم گسیختگی ارکان و نیروهای حامی آن بود. [ صفحه ۸۰ ] حسین علیه السلام یزید را میان دو راهی هدایت و ضلالت قرار داد، بدیهی است که یزید هدایت و نور و نیکی را رد کرد، و شرارت و گمراهی را برگزید، و گمان می کرد که از عواقب و عوارض سوء آن در امان خواهد بود. دنیا با یزید و هر عنصر اموی پس از انقلاب امام حسین علیه السلام و شهادتش سخن گفت. درس آموزی ما از این رهگذر این که: هر کس چون حسین علیه السلام و فداکاریهای او، همت خویش را برای وصول به چیزی متمرکز و استوار سازد، مسلماً به آن خواهد رسید، چرا که گفته اند: «اگر همت بنی آدم به ماه تعلق گیرد حتماً به آن خواهد رسید.» و با مرور ایام و تلاش پیگیر عملاً این نگرش تحقق یافته است. حسین علیه السلام معجزه گر و یکه تاز میدان ایثار و فداکاری است، و یزید در انحطاط اخلاقی و خست و پلیدی مطلقاً نظیر ندارد اما بعدها بر اثر مطالعه و تحقیق، دیدیم که در زمان خودمان نیز جنگها و انقلابهایی به وقوع پیوست که روی یزید را سفید نموده است!!؟ و یقین حاصل شد که در هر عصری هزاران هزار یزید می تواند وجود داشته باشد. [ ۱۴ ]. حسین علیه السلام، نمونه و بیانگر وسعت صداقت و تحقق عزم استوار و ثبوت عقیده‌ی انسانی است، در راهش هیچ مانعی و بازدارنده‌ای قرار نمی گیرد، او خود و نزدیکان و دوستانش را در راه ایمان و دفاع از آن فدا کرد... و با تقدیم شهدا به ابدیت مطلق پیوست. [ صفحه ۸۱ ]

### فرمانبری از خدا و رسول

(و من یطیع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً). (نساء / ۶۹): کسانی که از خدا و رسولش فرمانبرداری کنند با کسانی خواهند بود که خداوند بر آنها نعمت را تمام کرده و آنان؛ پیامبران، صدیقین، شهیدان و صالحین هستند و اینان همراهان خوبی می باشند. اطاعت خدا و رسولش عبارت از یک سلسله عبادات از قبیل رکوع و سجود و دیگر فروع دین، و اخلاقیات از قبیل صدق و اخلاص در بیان و نیت، و یک رشته اعمال، و نیایش پرسوز و خروش و آمیخته با نیاز به درگاه بی نیاز و اصلاح و صلاح و غیره، و نیز اطاعت از دستورات خدا و پیامبر در تمام زمینه‌ها است. نهایی ترین اوج اطاعت از خدا و پیامبرش پذیرش شهادت در راه آزادی مستضعفان از چنگ استعمار و بندگی است و حسین علیه السلام پیشوای صدیقین و نورافشان صالحین و سرور شهیدان است. چرا که او به خاطر اعتلای کلمه عدل و آزادی و دشمنی با ستم و تجاوز و بندگی به فوز شهادت نایل گردید. و برای دفع ستم از بیچارگان، درماندگان و فقیرانی که علیه طاغوت‌های قدرتمند، بی رمق شده بودند، قیام کرد، تا پستی و رذالت بر شرافت و فضیلت غلبه و پیروزی نیابد و ستم بر عدالت چیره نشود. گرچه حسین علیه السلام از افراد معمولی نبود، او گل خوشبوی باغ رسالت نبوی، و امتداد شمایل و فضایل پیامبر است، احادیث اشاره دارند که: «حسین از من است و من از حسین» و یا «حسن و حسین دو گل خوشبوی دنیا هستند». هر یک از مواضع یا کوچکترین شیوه و سیره و رفتار او در قرآن کریم دارای الگو و نمونه و شاهد است و این پدیده ارتباط وثیق میان کتاب خدا و اهل بیت را تأیید و تأکید می کند، این دو خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم یعنی قرآن و اهل بیت با یکدیگر و انفکاک ناپذیر بوده و هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کوثر او را دریابند، حدیث ثقلین بیانگر همین حقیقت متعالی است. [ صفحه ۸۲ ] سؤالات ۱- اهمیت و ارزش زکات را از دیدگاه امام حسین علیه السلام توضیح دهید. ۲- روایتی در ارتباط با بردباری و بخشندگی امام حسین علیه السلام از «سفینه البحار» مرحوم شیخ عباس قمی ذکر کنید. ۳- امام حسین علیه السلام در چه شرایطی و چگونه اقدام به امر به معروف نمود؟ توضیح دهید. [ صفحه ۸۳ ]

### فرمانبری از خدا معیار مقاومت و مصالحه

شیوه و کار برادرم به امر خدا بود، و من نیز به امر خدا عمل می‌کنم امام حسین علیه السلام

## اخلاقی بزرگ

خداوند سبحان خطاب به پیامبر برگزیده‌اش صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرماید: (و انک لعلی خلق عظیم). (قلم / ۴): و تو بر ستیغ قله‌ی اخلاق پسندیده و عظیمی هستی. اخلاق عظیم همان اخلاق قرآن است، و در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است که «پروردگام مرا به بهترین وجه تربیت و تأدیب فرمود». از این حدیث در می‌یابیم که انسان - غالباً - به سنت‌ها و عادات قوم و جامعه‌ی خود خوی گرفته است و همواره پوینده‌ی خط سیر عادات و اخلاقیات پدران و اجداد خود که مقید به رعایت اصول الهی و منطبق با وحی و عقل نیست، می‌باشد. اما عادات و سنت‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و رفتار و کردارش همبستگی و انسجام خاصی با قرآن و آداب آن دارد. این جاست که خداوند او را با این کلام مورد خطاب قرار می‌دهد: [صفحه ۸۴] (فاستقم كما أمرت). (هود / ۱۲): به همان نحو که مأموریت داری استقامت کن. و صریحاً اعلام می‌کند که ای پیامبر: (انک علی صراط مستقیم). (زخرف / ۴۳): همانا تو بر استوای صراط مستقیم هستی. نمونه‌ی دیگری از انسجام با وحی و تخلق به اخلاق قرآنی رویداد جالب ذیل است: کنیز امام سجاد علیه السلام در حال ریختن آب روی دست و صورت امام جهت آمادگی و گرفتن وضو بود، ناگهان ظرف آب از دست کنیز رها می‌شود، و بر چهره‌ی امام اصابت می‌کند، و موجب خونریزی می‌شود. امام سرش را بلند می‌کند و نگاهی به کنیز می‌کند. کنیز می‌گوید: و الکاظمین الغیظ (فروخورندگان خشم) امام می‌فرماید: خشم خود را فرو خوردم. کنیز می‌گوید: و العافین عن الناس (درگذرندگان از مردم) و امام در پاسخ می‌گوید: خداوند از تو درگذرد. کنیز می‌گوید: و الله یحب المحسنین (و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد) امام می‌فرماید: برو ترا به خاطر خدا آزاد ساختم. این نمونه‌های انسانی، و اخلاق تابناک، همگی در آیه‌ی ۱۳۴ سوره آل عمران نهفته است. پرواضح است خیر و نیکی فقط با تلاش پیگیر حاصل می‌شود. اگرچه، در دین خدا نیست، اما زحمت و مشقت بلکه شهادت و جهاد و نبردی سهمگین در راهی که پر ارج تر از روح آدمی است. وجود دارد. روح چه ارزشی دارد، وقتی آزادی و شرف و افتخار نباشد... خداوند هیچ کس را به کاری که خارج از قدرت و توان آدمی است فرمان نمی‌دهد، آدمی باید مالک وجود خود باشد، فلسفه‌ی وجودی او گزینش یکی از دو راه است روح انسان در گرو اختیار اوست، بنابراین یا باید آن را در مسیر «الله» هدیه نماید. یا به شیطان سرکش تقدیم کند! این جاست همان نکته‌ی سراسر راز و رمزی که خداوند می‌فرماید: ایمان آورده‌ها خویشتن انسانی خود را در مقابل بهشت جاودان معامله می‌کنند. آیه ۱۱۱ از سوره توبه اشاره به همین نکته دارد که: خداوند جان و [صفحه ۸۵] مال مؤمنین راستین را در مقابل بهشت می‌خرد، همان مؤمنانی که در راه الله به جهاد و جنگ با دشمن می‌روند و می‌کشند و کشته می‌شوند. این وعده‌ی حتمی و راستین است که در تورات و انجیل و قرآن به ثبت رسیده است. به راستی در ایفای عهد چه کسی از خداوند مطمئن تر و وفادارتر است؟ آیاتی که اشاره به آسایش و رحمت، و نفی عسر و حرج و سختی و زحمت در دین و شریعت خداوندی دارد، موضع و چارچوبش عبادات و معاملات و بسیار مسائلی است که ناظر به نظام حیات اجتماعی است، و هیچ گونه رابطه‌ای با درگیری‌های مبارزین علیه ظلم و تجاوز و شرارت‌ها و عاملان آن ندارد. پروردگار در کریمه‌ی شریفه می‌فرماید: با کفار و مشرکین نبرد کنید تا دیگر فتنه‌ای نباشد، تا در تمام جوامع دین خدا حکمفرما باشد. و اگر از فتنه انگیزی و جنگ دست برداشتند، خداوند کردارشان را می‌بیند (انفال / ۳۹). (و جاهدوا فی الله حق جهاده حج / ۷۸): در راه خدا آن گونه که زینده و شایسته است جهاد کنید. آیا انسان ساکت و بی‌تحرك، برای تحقق حق و عدالت نباید قیام کند؟ چگونه می‌تواند تجاهل و تغافل خود را با آیه‌ی لاجرح، و قاعده‌ی «لا



ضرر) توجیه نماید؟! آیات قرآنی که در زمینه‌ی وجوب واجبات خاصی مانند روزه و نماز یا ترحیم محرمات از قبیل اکل میته و شرب خمر... نازل شده بی تردید براساس آسان سازی امور و سهولت بوده، و با سختی و عسرت رابطه‌ای ندارد آیت‌های دلالت بر انگیزش جهاد در راه نمونه‌ی اعلی و مقصد عالی انسانی و ارزشهای اصیل دارد، که این گونه آیات با ترحم و سهولت تسامح و تساهل به طور کلی سازش ناپذیر است و تأکید بر تحمل آزار و اذیت مخالفان و مقاومت و صبر بر رنجها و ناملازمات دارد: (و ان تصبروا خیر لکم). (النساء / ۲۵). (و لنصبرن علی ما آذیتموننا). (ابراهیم / ۱۲). (و اصبر علی ما اصابک ان ذلک من عزم الامور لقمان ۱۷ / ۱۷): صبر و ایستادگی کن بر مصیبتها و مشکلاتی که بر تو وارد می‌شود که این نشانه‌ی قدرت اراده‌ی تو در امور است. [ صفحه ۸۶] و مجموعه‌ی دیگری از آیات همچون: (و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة). (حشر / ۹): مؤمنین راستین دیگر مؤمنان را بر خویش ترجیح می‌دهند و ایثار می‌کنند در حالی که خود شدیداً نیازمندند. وقتی ایثار و تحمل سختی و تلاش در کار باشد، پاداش نیز چند برابر خواهد بود: (ذلک بانهم لا یصیبهم ظمأ و لا نصب و لا مخصصه فی سبیل الله... و لا یقطعون وادیا الا کتب لهم لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون). (توبه / ۱۲۰): (مؤمنان سطحی) در راه خدا هرگز تشنگی و رنج و زحمت و گرسنگی و خستگی و مخصصه (تنگنا) را نچشیده‌اند... (در حالی که) هیچ وادی نیمایند جز آن که در نامه‌ی عمل آنها نوشته شود که خداوند بسیار بهتر از آنچه کردند به آنها پاداش عطا فرماید. این آیات در مورد اصحابی نازل شد که رفق و مدارا را از پیامبران خواستار بودند، و بعضاً تشنگی و گرسنگی و رنج و زحمت را در راه خدا تحمل نداشتند در زیر نمونه‌هایی از مواضع عاطفی و روحی آنها را که خداوند و پیامبرش مورد ستایش و تقدیر قرار داده، بیان می‌کنیم:

## اول ایمان

ایمان دارای نشانه‌ها و تعاریفی است، از جمله، معرفت و شناخت قبلی، و اقرار به زبان، و عمل با جوارح و اعضا. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ایمان تماماً عمل است، و ایمان بدون عمل تحقق ندارد، شکی نیست که جایگاه ایمان قلب است، و در زمره‌ی ملکات نفسانی و روان شناختی قرار دارد. انجام و اجرا و تحقق ایمان با نیروی اصرار بر عمل به اینگزه‌ی آن تحقق می‌یابد، هر چند که عمل مبتنی بر ایمان منجر به قطع اندام و قطعه قطعه شدن اعضا و جوارح آدمی گردد» عبدالله بن جحش در نبرد احد می‌گوید: خداوند سوگند بتو که دشمنان، فردا مرا خواهند افکند، و سپس خواهند کشت، آنگاه شکمم را خواهند درید، [ صفحه ۸۷] و بینی و گوشم را خواهند برید، آنگاه اگر بررسی که آیا به اهداف خود رسیده‌ای؟ خواهم گفت: به خاطر تو و در راه تو، آری! این صرفاً یک آرزو نیست... بلکه بازتاب فریاد ایمان و شعله‌ی سوزان عشق به رضوان خدا و بخشش بی‌منت‌های اوست. عمرو بن جموح از پا فلج بود. چهار پسر داشت که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با دشمنان خدا می‌جنگیدند. خود نیز مایل بود تا در مقابل پیامبر به جهاد رود. پسرانش او را مانع شدند، و به او گفتند: خداوند متعال تو را از جهاد معاف داشته است... از او اصرار و از پسرانش ممانعت و انکار بود. پدر جریان امر را به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شکایت برد، پیغمبر به او فرمود: خداوند تو را از رفتن به جهاد معاف ساخته است. «عمرو» می‌گوید: به خدا سوگند آرزوی شهادت دارم، می‌خواهم با همین پای لنگ به بهشت وارد شوم، ای رسول خدا! مرا از این نعمت عظمی محروم و مأیوس مفرما... وقتی نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آتش عشق و سوز و گداز و التماس او را مشاهده کرد به فرزندانش فرمود: چرا او را به حال خود وانی گذارید، شاید که خداود شهادت را نصیبش فرماید. «عمرو» با شنیدن این کلمات به وجد آمد، و آثار شادی چهره‌ی او را پوشاند، و شتابان به میدان جهاد رفت، جنگید تا بالاخره به مقام رفیع شهادت رسید. خداوند در خصوص معافیت فلج و لنگ در کریمه‌ی شریفه می‌فرماید: (و لا علی الاعرج حرج نور / ۶۱): بر فلج و لنگ جهاد واجب نیست و گناه و حرجی بر او نمی‌باشد. او می‌خواهد به بندگان ناتوان خود ترحم و شفقت نماید، لیکن «عمرو» از این که لنگی او را به بستر آسایش بکشاند شرم دارد. او نمی‌خواهد که معیوب بودن خود را عذر

توجیه فرار از جنگ و بهانه قرار دهد، او جز شهادت به چیزی نمی‌اندیشد، و عمدا خواهان شهادت است. نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم او را به خاطر همین بینش، تحسین و تقدیر می‌کند و شهادتش را تبریک می‌گوید... و چه فاصله‌ی عمیقی بین این «جموح» لنگ و کسانی که خود را منتسب به دین و خدا و مکتب می‌دانند، و توقع بهشت را دارند، آنگاه از هر واجب دینی و وظیفه‌ی انسانی طفره می‌روند، و با عذرهای کاذب و پوچ و مبهم، کارهای خود را توجیه و تعلیل می‌کنند. [ صفحه ۸۸ ]

### کاملترین نوع شهادت

هر کس، در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و به فرمان او به نبرد برخیزد و به شهادت رسد، در زمره‌ی مدافعان اسلام، و در شمار شهدای اسلام محسوب می‌شود. اما آیا خروج امام حسین علیه السلام و یاران و همراهان او نیز دفاع از اسلام بوده است؟ قبل از ورود به حوزه‌ی پاسخ به این سؤال می‌گوییم: آیا خروج امام به امر خدا و رسولش صورت گرفت؟ پاسخ مثبت است. تمام کشته شدگان کربلا در معیت حسین علیه السلام شهدای اسلام و دین و قرآن می‌باشند... در غیر این صورت کارشان پوچ و عبث و عمل کسی است که خویشتن را در مظان مخاطره و تهلکه افکنده است. پرسش فوق را بدین گونه پاسخ می‌گوییم: ۱- به طور کلی در آیات عدیده‌ای از قرآن، و نیز در احادیث متواتر نبوی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و از طریق ثبوت ضرورت دین و اجماع مسلمین به اثبات رسیده که: جهاد علیه ستم و تجاوز و فساد در زمین امری ضروری و واجب است و گریزی از آن نیست. زیرا جهاد فریضه‌ای است که بقای اسلام و حیات دین و رشد ایمان و استقرار امنیت و ابقای نظام الهی، مصونیت حق و عدل و آزادی و شرف به آن بستگی تام دارد. احیای تمامی ارزشهای انسانی و مفاهیم والای دینی هدف اولیه و فلسفه‌ی نهضت حسین علیه السلام را تبیین می‌سازد. و تاریخ که بهترین شاهد است، از آن سخن می‌گوید. این همان ارزش و مفهومی است که امام حسین علیه السلام به امر خدا و به فرمان رسولش خروج کرد، و به شهادت نایل آمد. ۲- فیروز آبادی در جزء سوم از فضایل خمس می‌گوید: ابن اثیر در اسد الغابه، و ابن حجر در اصابه، و متقی در کنز العمال، و محب طبری در ذخایر العقبی، همگی از قول انس بن حرث که پدرش از صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود، گفته‌اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرماید، «فرزندم حسین علیه السلام در سرزمین کربلا به شهادت خواهد رسید، هر کس او را دریابد، باید او را نصرت و یاری دهد». و به خاطر همین حدیث شریف بود که انس بن حرث با حسین علیه السلام بود تا به شهادت رسید. بدیهی است که تأکید در نصرت و یاری حسین علیه السلام امری است بسیار پسندیده و خوب و مورد تحسین، و هر کس از نصرت و یاری او [ صفحه ۸۹ ] تخلف ورزد، به طور حتم با خدا و رسولش به جنگ و مخالفت برخاسته است: (الم يعلموا انه من یحادد الله و رسوله فان له نار جهنم خالدا فیها). (توبه / ۶۳): آیا ندانسته‌اند که مخالفت با خدا و رسولش منجر به آتش جهنم خواهد شد که در آن به طور دائم ساکن خواهند بود. ۳- در قسمت چهارم اعیان الشیعه سید محسن امین (۲۲۸، چاپ ۱۳۶۷ ه) آمده است: «وقتی حسین علیه السلام با حر و یاران او روبرو شد، می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است: هر کس حاکم و پادشاه ستمگری را ببیند که حرام‌های خدا را حلال، و پیمان و تعهد الهی را شکسته، و با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مخالفت می‌ورزد، و در میان بندگان خدا با گناه و تجاوز و ستم عمل می‌کند، هیچ گونه تغییر و تحولی نیابد. و بی تفاوت باشد و با سخن و عمل خود اعتراض ننماید، این حق خداست که او را به سزای سکوت و بی تفاوتی‌اش برساند و او را وارد دوزخ کند». یعنی با او همان رفتاری را کند که با آن ستمگر می‌کند... آیا امام حسین علیه السلام این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت کند و خود به آن عمل نکند؟! ۴- سخنان حسین علیه السلام، و مواضع انقلابی او، دلالت قطعی بر این اعتقاد او دارد که خداوند سبحان خروج و قیام علیه ستم و کفر را بر او و عیال و اطفالش واجب و حتمی ساخته، و جنگ و نبرد با حصول هر گونه نتیجه‌ای را ضروری و واجب فرموده است؛ و اگر او سکوت، و مسامحه و سستی نماید، با پروردگار به ناسازگاری و عصیان، و با قرآن به مخالفت پرداخته است... از

جمله دلایل و مواضعی که بیان شده است، می‌توان به مستندات شیخ مفید (ره) در ارشاد (صفحه ۲۰۶، چاپ ۱۳۷۷ ه) استدلال نمود. ایشان می‌گویند: «شیخی از بنی‌عکرمه بنام عمرو بن لوزان به امام معروض داشت، کجا می‌روید؟ پاسخ شنید: کوفه. پیرمرد گفت: سوگند به خدا منصرف شوید، شمشیرها همه آماده علیه شماست و تمام افرادی که برای شما نامه نوشتند همه در این باره اتفاق نظر دارند. بنابراین فکر نمی‌کنم کوفه دیگر برای شما [صفحه ۹۰] صلاح باشد. امام پاسخ داد ای بنده خدا، همه چیز را آگاهم، و هیچ چیز از من پوشیده نیست، و خداوند مغلوب اراده بنده‌ی خود نمی‌شود (هر چه خدا خواهد می‌شود). سپس فرمود: سوگند به خدا اینان مرا نخواستند مگر آن که قطعه خونی که در شکم من است، بیرون آورند. اما خداوند کسانی را بر آنان مسلط خواهد ساخت که ذلیل‌ترین ملت‌ها باشند». مفهوم سخن امام این است که وقتی می‌فرماید: «لا یخفی علی الرأی» می‌خواهد بفهماند که او به یقین می‌داند که شهید خواهد شد، و این مضمون از صراحت و وضوح سخن او پیداست. چرا که می‌فرماید: «فوالله لا یدعونی حتی یستخرجوا هذه العلقه من جوفی»: سوگند به خدا اینان مرا دعوت نکردند مگر آن که قطعه خونی که در شکم من است بیرون آورند. اما به هر تقدیر، فرمان، فرمان خداست که هیچ سلطه‌گری نمی‌تواند بر آن غلبه کند! برای امام فرق نمی‌کند، خواه این فرمان، امر تشریحی باشد، خواه تکوینی؛ آن چه مهم است حتمی بودن امر و تحقق فرمان الهی است. بنابراین چگونه می‌توان تصور نمود که امام با آن به مخالفت و ستیز برخیزد؟ از طرفی در حالی که امام به سمت عراق در حرکت بود اخبار و گزارشات فراوانی به ایشان می‌رسید که حکایت از انصراف مردم عراق از جنگ داشت این خبرها نشان می‌داد که شمشیرهای مردم بر علیه امام آخته است، هر چند که قلبشان تمایل به همراهی با امام داشت. از سویی، رژیم، اولین فرستاده‌ی ویژه‌ی امام را که مسلم پسر عموی آن حضرت بود، به شهادت رسانده بود. دومین شهید، عبدالله بن یقطر (برخی دومین شهید را هانی به عروه گفته‌اند). و سومین شهید حادثه‌ی کربلا، قیس بن مسهر صیداوی بود اما نه تنها هیچ کدام تأثیری در اندیشه‌ی انقلابی و زنده ساز حسین علیه السلام نداشت، بلکه از راهی که به سوی عراق در پیش داشت منصرف نداشت، تا آن جا که به همراهان خود می‌فرماید: «قد خذلتنا شیعتنا فمن احب الانصراف فلینصرف»: شیعیان ما (آنها که در کوفه هستند) ما را به خذلان کشاندند، هر کس دوست دارد می‌تواند از راهی که در پیش داریم انصراف خود را اعلام کرده و بازگردد. [صفحه ۹۱]

### گروهی رفتند جز اندکی گزیده و پاک...

یکی از گزارشات تاریخی می‌گوید: حسین علیه السلام وقتی مکه را به قصد عراق ترک نمود، هنوز مسافت زیادی طی نکرده بود که به «فرزدق» شاعر معروف برخورد می‌کند، گویا این برخورد در محلی بنام «صفاح» بوده است. فرزدق از رها کردن حج و رفتن امام به سوی عراق تعجب می‌کند، از امام سؤال می‌کند، و امام در جواب می‌فرماید: «لو لم اعجل لاختت»: اگر در خارج شدن از مکه شتاب نمی‌کردم، دستگیر می‌شدم. و آنگاه امام خواست تا از اطلاعات فرزدق استفاده نموده، و از اوضاع کوفه و عراق مطلع شود. فرمود: فرزدق مردم را چگونه دیدی؟ فرزدق در پاسخ به امام زنگ خطر را به صدا درآورد و اظهار داشت: بدان که زبان مردم با شما است، ولی شمشیرهای آنان علیه شما است. امام در پاسخ فرزدق فرمود: راست گفتی، مطلب همین است که می‌گویی. این برخورد و گفتگو نشان می‌دهد که امام علیه السلام حوادث آینده را بخوبی پیش بینی کرده و می‌داند که قدم در چه راه خطرناکی نهاده است. این شواهد و اخبار همگی بر این دلالت دارد که حسین علیه السلام کاملاً مطمئن است که حرکتش به فرمان خدا و رسول می‌باشد، و محال است که اهل بیت عصمت و طهارت کمترین انحراف از مسیر خشنودی خدا پیدا کنند. حسین علیه السلام بارها اعلام کرد، و در کربلا نیز تکرار نمود که، خشنودی خدا، خشنودی ما اهل بیت است. و در پیامی می‌فرماید: «اگر از آمدن و حضور من اکراه و دغدغه دارید، از شما منصرف می‌شوم». این پیام به منظور اتمام حجت و کفایت مذاکرات بود. و در سخنی معترضانه با ارایه حجت می‌فرماید: «من به خود این جا نیامدم تا آن که نامه‌های شما به من رسید، و این نامه‌های شما بود که

مرا این جا آورد». بیانات همه مؤید آن است آنها که مایل به صلح و آتش بس و آرامش بودند تعدادشان بسی فزونتر از افراد معتقد به قیام و اعلام انقلاب بود. [ صفحه ۹۲ ]

## اختلاف و بحث بیهوده

برخی از محققان ایرانی بر این باورند که آیا «امام حسین» علیه السلام می دانست کشته خواهد شد، یا این که به شهادتش علم و یقین نداشت؟ این گونه بحث‌ها و اختلاف نظرها، نه تنها بیهوده است. بلکه هیچ گونه اثر مثبت اعتقادی و دینی و دنیوی محکمی نیز در بر ندارد. زیرا (همان طوری که اشاره کردیم) امام علیه السلام قیام نکرد مگر پس از آن که علم و یقین حاصل نمود که خداوند قیام و جهاد را براساس آیات قرآنی و گزارشات روایی بر او واجب فرموده است، بدین معنا که گریزی از جهاد نداشت. حتی اگر تمامی جریانات و حوادث را می دانست، و پیش بینی می کرد. آیا هیچ عالم آگاه و آزاداندیشی که ماهیت روحی و حقیقت وجودی حسین علیه السلام را دریافته است، می تواند تصور آن را داشته باشد که حسین علیه السلام با علم و یقینی که به وجوب این فداکاری داشته، در قربانی شدن خود و اهل بیتش تردید و امتناع ورزد، حالی که وجوب این جهاد از دیدگاه حسین علیه السلام سپر بازدارنده‌ای از خشم و عصیان خداست. در بحث «اول ایمان» متذکر شدیم که خداند سبحان، تکلیف جهاد را از عمر و بن جموح به خاطر فلج بودن پا، برداشته و او را از این تکلیف معاف فرموده بود و دیدیم که او مشتاقانه به سوی شهادت شتافت... آیا ابن جموح از پروردگارش سرپیچی و عصیان کرد، و به گمراهی رسید؟ چگونه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شهادت او را تبریک می گوید؟ آیا ابن جموح نسبت به پروردگارش از حسین علیه السلام فرمانبر و مطیع تر بود؟ این چگونه داوری است؟! خلاصه این که: علت نخستین و اولین انگیزه‌ی نهضت حسین علیه السلام علم و یقین او به وجوب جهاد و قیام بود، و این که از طرف پروردگار جهانیان مأمور به این قیام شده است. حسین علیه السلام این ندای ربانی را با گوش جان پذیرفت تا آن جا که می فرماید: «رضا الله رضانا اهل بیت» رضا و خشنودی خدا، همان خشنودی و رضای ما اهل بیت است. غیر از آن چه گفته شد، در مبحث فلسفه‌ی قیام حسینی دلایل دیگری نیز شرح و بیان شده است که از حوزه‌ی بحث ما خارج است. علاوه بر این، [ صفحه ۹۳ ]

انقلابها و قیام‌هایی در تبعیت از فرامین الهی با قصد توسعه خیر و سعادت و ریشه کن سازی عوامل شر و فساد پا گرفت که هر یک به نوبه‌ی خود اثرات مثبتی در تعیین جهت و سرنوشت تاریخ داشته است.

## فلسفه‌ی انقلاب حسینی

یزید بر مردم تحمیل شد، و باطل با زشت‌ترین چهره ظاهرا پیروزی یافت، ظلم و فساد همه جا را فرا گرفت تا آن جا که بشریت احساس وجدان و درک خود را از دست داد. در اندیشه‌ی آدمی خیر و ارزشهای والا، اوهام بشمار رفت. مسأله درگیری رژیم ظالم، و گروهی مظلوم، منجر به نبرد بین حق و باطل گردید، و جنگ میان فضیلت و رذیلت اوج گرفت. زیرا جرثومه‌ی تباهی و سلطه‌ی رژیم، وجود بشریت را آلوده ساخته بود تا آن جا که بشریت در پرتگاه سقوط و فنا قرار گرفته بود. این جا بود که حسین علیه السلام براساس انگیزه‌ای الهی از آن گریزی نداشت، و بر همین پایه، عزم قیام نمود... و حرکت را آغاز کرد در حالی که عیال و اطفال و نخبگانی از یاران و اصحاب نیز همراه او بودند، و در شرایطی که می دانست ارتش دشمن بزودی بر سر راهش خواهد ایستاد، و نقطه‌ی پایانی بر حیات او خواهد نهاد. اوضاع و احوال به گونه‌ای بود که او حتما باید قربانی‌های بزرگ و بزرگتر تقدیم می داشت، تا وجدان تمامی جهان را به لرزه درآورد. در سراسر زمین هیچ کس جز حسین علیه السلام صاحب این قربانی عظیم نمی بود. این ایثار جاودانه برای خشنودی خدا و سعادت انسانیت تحقق یافت و همو او بود که برخوردار شد: ان کان دین محمد لم یستقم الا بقتلی فیا سیوف خذینی: اگر دین جدم محمد صلی الله علیه و آله وسلم جز با شهادت من پایدار نخواهد ماند، ای شمشیرها

مرا دریابید! واژه «لم یستقم» اشاره به شهادت بی‌چون و چرای حسین علیه السلام دارد. چرا که وقتی رژیم بنی امیه با ارباب و ترور و رشوه او را کشتند؛ امت جدش بیدار و زنده گشت، پیروان پیامبر از قاتلان او به خاطر آزادی و شرف [صفحه ۹۴] انسانی انتقام گرفتند، و همواره فریاد می‌زدند: پیش به سوی انتقام از خون‌های به ناحق ریخته‌ی حسین علیه السلام و یارانش (یا لثارات السحین علیه السلام) یعنی با کلمه «حسین» علیه السلام دین محمد صلی الله علیه و اله و سلم و انسانیت بر جای خواهد ماند. و چه بسا این فریاد، قبل از شهادت حسین علیه السلام هزاران بار تکرار می‌شد. اما قیام حسین علیه السلام همگام با گذشت ایام به آن مفهوم بخشید، و نسخه‌ی شفاف و روشنی برای رهایی محرومان و مغضوبان و شکنجه دیدگان، و تکیه‌گاه محکمی برای پایداری و پایمردی تمامی مبارزان و مجاهدان راه محمد صلی الله علیه و آله وسلم گردید. براساس همین نکته، مفهوم انقلاب حسین علیه السلام روشن می‌شود، و ماهیتش با تمام انقلابها تفاوت می‌یابد. چرا که هر انقلابی، بر نیروهای متخاصم، غلبه و پیروزی نخواهد یافت جز از نظر تجهیزات و نیروهای رزمنده و توانمند و کامل باشد. انقلاب حسین علیه السلام از این قاعده مستثنی است، زیرا خودش به تنهایی، نیروی رزمنده و مقاوم و ساز و برگ نظامی بود، و یکه و تنها بر طغیانگران متجاوز غلبه یافت. این نگرش، ما را به مقایسه میان انقلاب حسین علیه السلام، و قربانی شدن از دیدگاه مسیحیان می‌نشانند که می‌گویند: مسیح علیه السلام خود را به صلیب عرضه داشت، تا تمامی دردها و مصیبت‌ها را متحمل شود، تا جهان را از گناه نجات دهد! حالی که ما معتقدیم حسین علیه السلام خود را قربانی ساخت، تا انسانیت را از چنگال ستم زورگویان و ستمگران و تجاوز متجاوزین، رها سازد و پیروان خویش را از گناه و ستم و تجاوز بر حذر دارد.

### رابطه‌ی کربلا و بدر و احد

نویسنده‌ی شهیر مصری، استاد عبدالکریم خطیب، نخستین انگیزه‌ی شهادت حسین علیه السلام و اهل بیت او را چنین تحلیل می‌کند: قریش می‌خواست انتقام خونهای خود را که در بدر و احد از آنها ریخته شده است، از عترت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بگیرد. [صفحه ۹۵] نویسنده در کتاب علی بن ابیطالب صفحه ۱۴۵ به بعد با این عبارات می‌گوید: اگر قهرمانی علی مورد شک بود، یا اگر امتیاز منحصر بفرد او در تمامی ابعاد، موضع منازعه می‌بود، هرگز مصداق ضرب المثل معروف قرار نمی‌گرفت که درباره‌ی او و شمشیرش گفته شود: «لا سیف الا ذوالفقار، لا فتی الا علی»: هیچ شمشیری چون ذوالفقار و هیچ جوانمردی همچون علی نیست. علی علیه السلام نسبت به مشرکین قریش در میان مسلمین شدیدترین شیوه را برگزید، و سخت‌ترین روش کفر ستیزانه را اعمال نمود، موجب بسیاری از ضایعات و مصیبت‌ها علیه فرزندان و پدران و اقوام مشرکین بوده است. آن چه می‌خواهیم در این گفتار متذکر شویم، تشریح میراث و تبیین آن محنت‌ها و مصیبت‌هایی است که در قلب و در عمق نفوس مسلمانان، اثر گذاشته بود، و تعدادی از مشرکین را به خاک هلاک کشانده بود. مقصود از تذکر این نکته آن که مصیبت‌ها و آلام که از رهگذر این غزوات سهم قریش با قلبی خالی از احساس ایمان به خدا وارد شود، طبیعی است که ایجاد نوعی غم و اندوه، و حسرت در از دست دادن مافات رخ می‌داد. برعکس مصیبت‌ها و ضایعات وارده به مسلمین یا اهل و عیال یا قوم و خویش آنها هیچ گونه اثر منفی در نفوسی که به رشته‌ی محکم ایمان به خدا چنگ ساییده، و مرگ را بر زندگی ترجیح داده و برگزیده‌اند، و طالب شهادت در راه خدا بودند، باقی نگذاشت. میراث آن ضایعات سهمگین دشمنی و کینه‌هایی که در نفوس مشرکین قریش ایجاد شده بود، همچون آتشی زیر خاکستر، روشن و زنده بود تا وقتی که اسلام را پذیرا شدند این ورود به اسلام که از روی اکراه، و فاقد هر گونه ژرف اندیشی و استدلال بود. گامی در بستر سازی به سمت انتقامجویی‌های جاهلیت آنها رقم زده شد. آثار این بی‌میلی، و شواهد آن را پس از گرفتاری مسلمین به فتنه‌هایی که پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بر سر آنها فرود آمد، مشاهده می‌کنیم. می‌بینیم که پس از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم قریش در مقابل بنی‌هاشم جبهه‌گیری و صف بندی نمود، و خلافت غضب را

مورد حمایت قرار داد سپس شمشیرها را کشیده، و علیه بنی‌هاشم به کار گرفت، و پیر و جوان و کودک آنها را از دم تیغ گذراند، و اندیشمندان و بزرگان قوم، و آزادمردان [ صفحه ۹۶ ] را آواره و تبعید نمود. گویا که می‌خواست با این اعمال، انتقام خونهای بدر و احد را بگیرد. کافی است که تذکر دهیم شهادت حسین علیه السلام و خاندان او در کربلا- و آنگاه کشته شدن گروهی از وابستگان به اهل بیت در «واقعه‌ی طف»، و پی آمدهای آن، و سایر وقایع، نتیجه‌ی همان انتقام خونین بوده است! اگر همین تعابیر را یک نویسنده شیعی بر زبان می‌آورد، همه بر او می‌خروشیدند؛ و دنیا قیامت می‌شد، در حالی که این گونه اظهار نظرها و تحلیل‌ها اصولاً ریشه در کتاب خدا و سنت پیامبرش دارد. کریمه‌ی شریفه می‌فرماید: و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم. (آل عمران / ۱۴۴): محمد صلی الله علیه و آله وسلم پیامبر است فرستاده شده که پیش از آن نیز رسولانی به سوی بشر اعزام شده‌اند، آیا اگر او رحلت کند یا شهید شود، شما به دوران جاهلیت باز می‌گردید؟ بخاری در جلد نهم صحیح، در بخش کتاب الفتن، می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روز قیامت می‌فرماید: «کدام شما از اصحاب، مربی و رهبر بودید، در پاسخ به او می‌گویند: ای رسول خدا نمی‌دانی که پس از تو چه حوادثی آفریدند، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرماید: لعنت و دوری از رحمت الهی باد بر کسانی که پس از من (سنت و احکام را) تغییر و تبدیل نمودند...» حوادث نکبت بار، و ضایعاتی که حاکمان غاصب بر سر اسلام و مسلمین وارد آوردند، و جنایت‌هایی که به خاطر امارت و حکومت معاویه در شام به وقوع پیوست، بی‌شمار و گسترده است، ولی سنگین‌ترین فاجعه‌ها و بزرگ‌ترین جنایت‌ها، خلافت یزید بود، که آثار نکبت بار و ننگینی را در تاریخ و جوامع اسلامی به دنبال داشت. سؤالات ۱- حدیثی از امام صادق علیه السلام در مورد داشتن ایمان نقل کرده و روایتی در مورد جهاد عمرو بن جموح بنویسید. ۲- چرا امام حسین علیه السلام بر حاکمیت اموی خروج کرد با استفاده از روایات توضیح دهید. ۳- فلسفه‌ی انقلاب حسینی را به طور خلاصه توضیح دهید. [ صفحه ۹۹ ]

## علل قیام و انگیزه‌های تنازع

## علل قیام و انگیزه‌های تنازع

### اشاره

نکته‌ای که لازم است اختصاراً مورد بررسی و نقد قرار گیرید، موضوع انگیزه‌های مخالفت امام حسین علیه السلام با یزید است. ما معتقدیم ریشه‌ی اختلاف از عهد ابوسفیان جد یزید، و حتی کمی قبل از آن، زمان هاشم، جد اعلای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و عبد شمس جد ابوسفیان بوده است.

## تعارض روحی و اخلاقی

یکی از علل اختلاف، تعارض در مسائل فکری و ایدئولوژیکی بود که از زمانهای پیش در میان آنها بوده است. شگفت این که پژوهشگران چگونه عوامل طبیعی و وراثت را در ایجاد قیام فرزند علی علیه السلام مؤثر و قابل بررسی می‌دانند، اما شعله‌های سوزان روان و سنخیت روحی، و گرایش‌های فکری و موضع‌گیری‌های اجتماعی و منازعات سیاسی را مورد نقد و امعان نظر قرار نمی‌دهند. در این سوی میدان نبرد، پاک مردی را می‌بینیم با ویژگیهای ممتاز انسانی از قبیل: شجاعت، عفت، فداکاری، انسان دوستی، عشق به الله، وظیفه‌شناسی و در مقابل، خصلت‌های اهریمنی حب جاه، بغض و کینه توزی، انتقام و تجاوز، هرزه‌گری، و بی‌عفتی، یعنی مجموعه‌ای از رذایل در عنصری نامطلوب و نامشروع به نام یزید تجسم یافته بود. [ صفحه ۱۰۰ ] در آن سوی میدان، مکتب الهی، قرآن و اسلام نفی می‌شود، و با فریادی غرور آمیزی می‌گوید، دین پوچ است و افیون! نه خبری از آسمان آمده، و نه

وحی بر پیامبر نازل شده! و در این سو، قیام برای احیای دین، و اثبات عدم مشروعیت خلافت یزید، و جاری ساختن احکام الهی، و تبلور و تجلی آیات حق در جامعه، قلوب را فتح می‌کند. آن جا یزید است که زنا می‌کند، و هرزه گی می‌ورزد، و شراب می‌نوشد. و این جا حسین علیه السلام، سراسر عفت و عصمت و طهارت و پایمردیست، و نماز شب می‌خواند، و قرآن مجسم است، و به آیات حق گوش فرا می‌دهد و بر باطل می‌خروشد، و بر اجرا نشدن قوانین و حدود الهی می‌توفد... در نتیجه باید گفت: به موازات عوامل طبیعی و وراثت، عامل بزرگ سنخیت روانی نیز در زندگی امام معصوم همانند پدر و جد بزرگوارش و مانند سایر انسان‌ها در تحولات زندگی‌شان مؤثر و قابل توجه است. بنابراین بزرگ‌ترین عامل اختلاف بین امام و عنصر پلیدی بنام یزید، عامل عدم سنخیت روحی می‌باشد که اثر گذار و سرنوشت ساز بوده است بنابراین سنخیت روانی سرچشمه تمام خصلت‌ها و ویژگی‌های انسانی است.

## عامل وراثت

به طور کلی عامل وراثت را نمی‌توان در زندگی انسانها نادیده گرفت. وجود انسان حاوی ژن‌هایی است که از پدران به فرزندان منتقل شده، و آثار طبیعی خود را خواهد داشت. در زمان رسول خدا که نسبت آن حضرت به هاشم و نسبت ابوسفیان به عبدالشمس می‌رسد، درگیری و خصومتی شدید در میان بوده است. دو حزب مخالف، یعنی حزب توحید به رهبری پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم، حزب شرک و اهریمن به سرپرستی ابوسفیان، ابوجهل، ولید و گروهی از زورمندان و زرمندان مترف، اداره می‌شد. پس از پیروزی حزب توحید، مردم گروه گروه به آیین یکتاپرستی گراییدند. دو حزب متخاصم که از هر جهت خصومت داشتند، قد علم کردند. شعار گروه [صفحه ۱۰۱] (حزب توحید که هاشمی و علوی بودند) حق و فضیلت و عدالت بود. و شعار دسته‌ی دوم (حزب بنی امیه) شرک و بت پرستی، تبعیض طبقاتی، نژاد پرستی بر پایه‌ی هوی پرستی و خود خواهی و انتقام از گذشته بوده است. در خانواده‌ی بنی امیه از ابتدای رشد و پرورش خود، دشمنی و ستیزه جویی بر پایه‌ی حسادت و دنیا پرستی و حب جاه بود. چه جنایت‌های فراوان توسط پدران یزید، در دوره جاهلیت به وقوع پیوست و چه خونهایی که برای ارضای جاه طلبی و شهوت رانی به زمین ریخته شده بود! ژنها و سلولهای فاسد این پدران خبیث در فرزندان خبیث‌تر چون یزید منتقل گردید، و بالاخره وراثت نقش خود را بازی کرد. و صفات و خصلت‌های آلوده و پلید را به بنی امیه منتقل ساخت.

## پدیده‌ی شوم انتقام

عامل دیگر برای توجیه جسارت مستانه یزید، و تجاوز او به حریم امام، و فاجعه آفرینی او، حس انتقامجویی بوده است. انتقام از روزی که جدش ابوسفیان؛ با خواری و ذلتی منافقانه، در مقابل جد حسین علیه السلام یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، اسلام را پذیرفت. انتقام از آن روزی که شمشیر پدر گرانقدر حسین علیه السلام، علی علیه السلام، اسلام را تا مرز پیروزی رسانید، و عتبه و شیبیه، ولید و حنظله و گروهی دیگر از عموها و عموزاده‌های مشرک یزید را به دوزخ کشید. انتقام از روزی که یزید در مقابل عشق نامشروع خود نسبت به ارینب شکست خورد، و امام حسین علیه السلام او را در وصال به این عشق ناکام ساخت. آیا تمام این وقایع برای انتقام و خاموش ساختن آتش حقد و حسد که ریشه‌ای جز غرور جاهلی، و تعصب کورکورانه و شهوت پرستی ابلیسانه نداشت، کافی نبود. یزید با دلی پر خون که چرا اجداد حسین علیه السلام همواره مورد احترام و تکریم مردم بودند، و جد اعلای حسین، هاشم، مورد تقدیر و احترام مردم مکه، و عبد شمس و اخلاف او همواره مورد بغض و کینه و دشمنی مردم بوده است. [صفحه ۱۰۲] چگونه می‌تواند یزید برای همیشه در تاریخ اسلام، شکست جد خود را در فتح مکه از جد حسین علیه السلام تحمل کند، و چگونه می‌تواند قبول کند که خاندان او با ذلت هر چه تمامتر به دعوت اسلام لیک گفتمند در حالی که قلبا چنین پذیرشی را اکراه داشتند، اما جبر زمان ایجاب می‌کرد که تحت سلطه و قدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بروند. اکنون او

به طور نامشروع قدرتی کسب کرده، و می‌تواند حسین بن علی علیه السلام را در محاصره‌ی نظامی قرار دهد، و انتقام همه‌ی شکست‌ها و کشته‌ها و مصیبت‌های اجداد مشرک و کافر و منافق خود را از پاکترین انسانها و از سلاله‌ی منادیان توحید بازستاند!

## عقدہی پلید حقارت

عامل چهارم عقدہی حقارت است. عقدہی حقارت از شکست جد خود ابوسفیان هنگام انتخاب خلیفه. چه آن که بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقشه‌ی دقیق و حساب شده‌ای علیه اسلام و برنامه‌ی آسمانی قرآن داشتند. هنوز ریشه‌های کفر و شرک در اعماق وجود پدر معاویه وجود داشت، و آتش نفاق و حقد و دشمنی شعله‌ور. و ابوسفیان با قبول اسلام نتوانست دل خود را فروغی تازه بخشد. پیش از دفن بدن مطهر پیامبر، اختلاف درباره خلافت بین مهاجر و انصار پدید آمد (گرچه به تصریح پیامبر، علی علیه السلام جانشین بلافصل او بود) ابوسفیان می‌گوید: از ما یک امیر، و از شما نیز یک امیر باشد. می‌دانیم که او نه از مهاجرین بود، و نه از انصار، پس چرا خود را در صف مهاجر و انصار قرار می‌دهد؟ زیرا به خوبی می‌داند آن چه شیرازه‌ی امت را از هم می‌گسلد، افتراق و اختلاف میان مسلمین است، آن هم اختلاف در امر خلافت و جانشینی رسول خدا. او تصور می‌کرد با این نقشه‌ی مکارانه و رویکرد به سمت علی علیه السلام می‌تواند همکاری او را جلب و حضرت را تحت تأثیر قرار دهد، بلافاصله به حضور امیرالمؤمنین شتافت و گفت اگر بخواهی من مدینه را از قوای نظامی به نفع کاندیداتوری تو پر خواهم نمود، و در حالی که امام برای احقاق حق خود احساس نیاز و یآوری می‌نمود، صریحا او را رد کرد، و فرمود: ای ابوسفیان واگذار! آیا در [صفحه ۱۰۳] جاهلیت و در اسلام؟! و با این جمله خواست به ابوسفیان بفهماند که تو همواره، چه در جاهلیت، و چه در اسلام، نسبت به آیین محمد صلی الله علیه و آله وسلم نیت سوء و خائنانه داشته، و هم اکنون نیز در سر سودای حيله‌گری و خیانت داری. این جا بود که ابوسفیان شکست می‌خورد، و تحقیر می‌شود. معاویه در موقع حکومتش بر شام، با اظهار خصومت و نبرد و شورش علیه علی علیه السلام تمام آرزوهای تحقیر شده پدر خود را تحقق می‌بخشد. و سرانجام یزید بعد از پدر دست به کار شد، و جسارتی عظیم و گران مرتکب شد. او از پدرش داستان شکست‌ها و تحقیرها و احساسات جاهلانه و کینه‌ها و دشمنی‌های پدران خود را شنیده بود. کینه‌ای عظیم برای انتقام و جبران عقدہی حقارت خود و پدران آلوده‌ی خویش و تشفی آلام حقیرانه‌ای که سالها در پی تسکینش بود. و بالاخره دست به جنایتی بزرگ زد که تا ابد لکه‌ی ننگ آن محو شدنی نیست. سؤالات ۱- عامل انتقام را در توجیه جسارت‌های مستانه یزید نسبت به امام حسین علیه السلام توضیح دهید. ۲- چرا در وجود یزید عقدہی حقارت شکل گرفته بود؟ برای تشفی آن چه کرد؟ [صفحه ۱۰۵]

## شاخصه‌ی حرم حسینی

## هدایت و تذکار جهانیان

## خصلت عادت و اندیشه

گویند: عادت مانند عاطفه عقل را از درک واقعیت کور و محروم می‌سازد. و مانع اندیشیدن است... اما عادت خود نوعی اندیشه و پژوهش مداوم، و بررسی بی‌وقفه است. در همین ایام چندی پیش بود که براساس عادات روزانه جراید و مجلات را ورق می‌زد، به مقاله‌ی دور و درازی در مجله‌ی الطلیعة المصریة شماره ژوئن ۱۹۷۴ برخوردم که گمان می‌کنم متعلق به یک ادیب مصری است. ادیب مذکور روزهایی را در عراق در معیت ادبا و اهل ذوق و هنر بوده که در این مدت توفیق زیارت عتبات مقدسه را یافته است. در مقاله‌ی مکتوب و طولانی خود از دیده‌ها و شنیده‌ها سخن می‌گوید. فصلی را که هم اکنون در حال نگارش آن هستم، با



الهام از نوشته‌های این ادیب هنرمند می‌باشد. در قسمتی از مقاله تحت عنوان «فوج شهداء» نویسنده، احساس خویش و آن چه در تصوراتش نقش بسته بیان می‌کند و مشاهدات خود را که الهام گرفته از قبه‌های وحی و مناره‌های زیباست، تجسم و تجلی می‌دهد. [صفحه ۱۰۶]

### جمهور شیعه

زندگی امام حسین علیه السلام دارای چهره‌ها و ابعاد کامل و گوناگونی است، هم چون حقیقت که شامل یک سلسله از مبانی و آراء و معتقدات است... اما توده‌ی مردم شیعه به امام حسین علیه السلام با نگاهی سطحی و کوتاه می‌نگرند، و فقط از یک زاویه، آن هم این که او سبط رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ریحانه‌ی او و سرور جوانان اهل بهشت، و این که خاندان امیه در ظلم و فساد و ستم بر حسین علیه السلام و ریختن خون او و اهل بیتش، هم چون حیوانات وحشی درنده‌ی خطرناکی که برای لقمه‌ای از طعمه‌ی خود به مسابقه پرداخته‌اند، می‌شناسند. از همین روست که شعرای شیعه قصاید سراسر حزن و اندوه، و نوحه‌هایی اشک آفرین که دیدگان را در غم فقدان، و شهادت حسین علیه السلام گریان می‌کند، ساخته و پرداخته‌اند. برخی از علمای شیعه او را «قتیل العبرات» یعنی شهیدی که موجب اشک‌هاست یا «شهید اشکها» و اسیر غم و اندوه‌ها توصیف کرده‌اند. و عده‌ای نیز درباره‌ی او و سایر اهل بیت وی کتاب قطوری به نام اشک‌های ریزان تألیف نموده‌اند. و چه بسیارند از خطبای منبر حسینی، که صرفاً به بلایا و رنجها و دردها و مصائب اهل بیت می‌پردازند، و هیچ گونه تبیینی در باب علل و انگیزه و تحلیل عبرتها و برداشت‌های قیام حسین علیه السلام به عمل نمی‌آورند. البته تقصیری ندارند، این روند نوعی تقلید خلف از سلف بوده و تقلید، نوعی بیماری مزمن و لاعلاج است. به هر تقدیر، گرچه شیعه در زمان بنی امیه و بنی عباس، بهانه‌ی تأکید و توقفش روی نوحه سرایی و اشاعه و تبلیغ در زمینه‌ی مصائبی که به اهل بیت وارد شد را، در حقیقت تبلیغ علیه اموی‌ها، و بعدها نیز عباسیان، و تهدید کنان آن رژیم‌ها رقم می‌زند (هر چند به ایماء و اشاره) اما امروز شرایط فرق کرده و روزگار، اقتضای حرکتی نوین را دارد. شیعه‌ی زمان بنی امیه و بنی عباس، با برگزاری این گونه سوگواریها که صرفاً گریه باشد و نوحه، می‌خواست بفهماند که عاقبت آن خلیفه یا حاکم یا رهبر رژیم ستمگر هرگز بهتر از فرجام دردناک پیشینیان آنها نخواهد بود. اما امروز دیگر نه بنی امیه روی کار است نه عباسیان، بلکه مبارزه امروز علیه ارتجاع جاهلی قرن بیستم و عقب ماندگی، جمود است. نبرد علیه [صفحه ۱۰۷] نژاد پرستی و صهیونیسم و استعمار و استثمار است. و در این مجال هیچ عاملی و هیچ درسی بارورتر و پر بارتر و روشن تر از حیات پر ثمر حضرت سیدالشهداء علیه السلام نمی‌باشد. آیا بهتر نبود که سخنوران و خطبای منابر حسینی رنج‌ها «طف» را همراه با انگیزه‌های قیام قهرمان انقلابی، و هدفهای آگاهانه و سودمند او را بیان و تشریح نمایند؟ اگر حسین علیه السلام به شهادت نمی‌رسید، قهراً با رحلت و مرگ ساده از دنیا می‌رفت. غیر شیعه از ارباب قلم نیز به امام حسین علیه السلام از یک سو نگاه کرده‌اند. نظری سطحی ولی گسترده و مهم، و آن جرأت و شجاعت و جود خود او و اهل بیت و یاران او در راه خدمت به انسانیت، و ضدیت با دشمنان عدالت و آزادی. استاد احمد عباس صالح در کتاب چپ و راست در اسلام با این مضمون می‌گوید: حسین علیه السلام دارای مزاج انقلابی شگفت آوری بود که او را به انقلاب و قیام علیه فساد و آلودگی در زمین بر می‌انگیخت، به خطر نیز اهمیتی نمی‌داد... و اگر مردم نیز از او نمی‌خواستند با قیام خود علیه یزید به جنگ برخیزد، قطعاً خود قیام می‌کرد، یا اجباراً کوچ می‌کرد. آنگاه نویسنده در پاسخ یک سؤال می‌گوید: نمی‌دانم چرا این قهرمان انقلابی، کشته شدن و شمشیر و نیزه و سنگهای شکنجه آور را بر بازگشت از هدف، و در پناه صلح و آرامش و سلامت بودن در لحظه‌های حساس را ترجیح می‌دهد؟ پاسخ این رمز و راز را در کلام امام حسین علیه السلام می‌یابیم که می‌فرماید: (لا اری الموت الا شهادة و الحیاة مع الظالمین الا برماً).. من مرگ با عزت را جز سعادت، و هم زیستی با ستمگران را جز ذلت و نکبت و هلاکت نمی‌دانم. پدرش امیرالمؤمنین نیز پیش از این به یارانش فروده بود: «فالموت فی حیاتکم مقهورین، و الحیاة

فی موتکم قاهرین»: پس اگر مغلوب فتنه یاران معاویه شوید، مرگ محنت بار در انتظارتان است، اما اگر به افتخار و دلیری جان دهید، زندگی جاوید از آن شما خواهد بود. [ صفحه ۱۰۸ ] (ان اکرم الموت القتل، و الذی نفس ابن ابی طالب فی یده لالف ضربه بالسیف اهون من میتة علی فراش فی غیر طاعة الله): «عزیزترین و افتخار آمیزترین مرگها شهادت است. سوگند به همان کسی که جان فرزند ابوطالب بدست اوست، محققا هزار ضربه شمشیر آسانتر از مرگ بر بستریست که در او انسان در طاعت خداوند نباشد.»

### فهرست فوج شهداء

سابقا اشاره‌ای به یک فصل، «الهام از مقاله‌ی منتشره در مجله‌ی الطلیعه، شماره ژوئن ۱۹۷۴» گردید. نویسنده‌اش استاد فاروق عبدالقادر، تحت عنوان «صداها و رنگها» به رشته‌ی تحریر درآورده که قسمت دوم آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. او می‌گوید: «چشم‌هایم سرشار از تجلی زیارت عتبات گردید... کاظمین و کوفه و نجف و سامرا را ملاحظه کردم. گلدسته‌های طلایی و گنبد‌های زرین، میلیون‌ها آینه‌ی کوچک و نقوش درخشان و پرتلاوء، زیبایی‌ها و تزئینات جالب دیگری که اشتیاق انسان را به قهرمانی و فداکاری تجسم می‌بخشد... و در صحن کاظمین پلاکاردهایی که حکایت از ممنوعیت دخول زنهای بی‌حجاب دارد و آنها را لعن می‌نماید و در گوشه‌ای دیگر مردی که با لباسهای سیاه، مناظر تأثر انگیزی از شهادت حسین علیه السلام را نقل می‌کند را دیدم، و نیز مشاهده کردم که زنان سیاهپوش پیرامون او گرد آمده و ضجه و شیون سر داده‌اند، و ناله‌های حزن آور بر شهید کربلا بر می‌کشند.» (و در مسجد کوفه ضریح مسلم بن عقیل، و آن دیگری که شکوه و زیبایی‌اش کم نیست متعلق به هانی بن عروه بود... قلبم احساس کرد که این جا نیز شخصیت‌های - ثانوی - نسبت به حسین علیه السلام - از مقام و منزلت و موقعیتی خاص برخوردارند... و در همین مسجد است که تصویر تاریخ را می‌یابی... تو گویی حیدر کرار، شیر پیروزمند خدا، به سوی منبرش می‌رود؛ و گویی واژه‌هایی را که علی بر زبان آورده است: «فرت و رب الکعبه»: «به پروردگار کعبه سوگند که رستگار شدم»؛ هم [ صفحه ۱۰۹ ] اکنون گویی با وزش نسیم باد تجسم و تجلی یافته است. و گویی همین حالا «مسلم»، سرگردان در کوچه‌های کوفه در حالی که جراحت‌هایی بر بدن دارد، و او را با همان حال نزار، رها، بلکه طرد کرده‌اند، می‌بینی. و مشاهده می‌کنی که در خانه‌های کوفه را به رویش بسته‌اند، و گوشها کر است، و چیزی از او نمی‌شنوند، و وحشت مردم از رژیم اموی همه جا را فرا گرفته است، و تو گویی که کوفه علیه «مسلم» بسیج شده، و او را می‌گیرند و گردنش را می‌زنند. به این نیز اکتفا نمی‌کنند، بلکه جسد و جسم بیجان او را از بالای قصر دارالاماره برای عبرت و ترساندن دیگران بزیر می‌افکنند.» (و در کربلا، نزدیک ضریح حسین علیه السلام، ضریح باشکوه، و افتخار آفرین و غرور انگیز برادرش عباس علیه السلام آن تک سوار بلند قامت و زیبای چابک وجود دارد که دستها و پای حماسه سازش را بریده‌اند، و کاشانه‌ی چشمان او را با سر نیزه‌ها پر ساخته‌اند ولی او در همین حال نیز پرچم توحید را از دست نمی‌دهد. او همان ماه خاندان بنی‌هاشم، فرزند علی پسر ابوطالب است. تصور کن هم اکنون تو در کربلایی، و در مقابلت فوجی از شهداء، از اولین روزهای تاریخ شهادت تا به امروز بر اریکه‌ی شکوه و عظمت. تصور کن که حسین علیه السلام غرق در خون و شکنجه است تا بر خاموشان و سازشکاران، اقامه‌ی دلیل و حجت کند و سازشگران و معامله‌گران بر سر خون‌های ریخته را لعنت و نفرین نماید. «قبر حسین علیه السلام روشن است و گرم و زیارتگاه شیفتگان راه حق و آزادی، و قبر معاویه سرد است و بی‌روح و خاموش، که هیچ کس آن را نمی‌شناسد مگر او را رهنمون شوند، و در زیر پای علی علیه السلام ثروتهای جهان ریخته شده؛ تاج شاهان که مرصع به درها و گوهرهاست و ثروت اغنیاء همه در زیر پای علی علیه السلام نهاده شده است. در آن جا اگر بخواهی بر سر پیچ و خمی بایستی نمی‌دانی که راه از کجاست و چه راهی را باید برگزینی.» [ صفحه ۱۱۰ ]

### نکاتی در مورد نویسنده‌ی مقاله

این نویسنده شیعی نیست، و حتی در فضا و محیط تشیع رشد و پرورش نیافته، و در مجالس عزاداری نیز شرکت نکرده، و به سخنان خطبای منبر حسینی گوش فرا نداده است اما او یک انسان آگاه است که درک و وجدان و شعور دارد، برای اولین بار گواه بوده است که کربلا سرزمین فداکاری و ایثار و نبردی خونین میان یک زورگوی تجاوزگر و یک انقلابی عدل گستر است. انقلاب عدل گستری که تا شهادت می‌انجامد، و از آن جا انقلابهای دیگری را رهبری می‌کند که نابود کننده‌ی شرارت و فساد است. این نویسنده گواه سرزمینی انقلابی و فاتح و پیروزمند است که جهان شهادت و فوج شهیدان، گرداگردش حلقه زده‌اند، شهیدانی که هر چه در طبق اخلاص داشته‌اند داده و عطا کرده‌اند، ارواح و خون‌های پاکی بودند که به خاطر خدا و انسانیت شهد شهادت نوشیده‌اند، و چگونه این خونها ثمر نهد، و به میوه‌های سرخ و رسیده ابدیت پیوند نخورد؟! چیزی که بیش از همه موجب تعجب نویسنده است، تصویر و ترسیم چهره‌ی یزید و ابن‌زیاد و شمر و ابن‌سعد، و پیروان سازشکار و خون‌فروشان خیانت پیشه بر پهنه‌ی خیال است، که با دو واژه ترسیم می‌شود: «سگ‌های وحشی، انسان‌نمایی که با فضیلت‌ترین و شایسته‌ترین فرزندان انسان را به قتل می‌رساند» یزید و امثال او بی‌تردید هیأت و قیافه‌ای هم چون بشری داشتند اما در حقیقت پست‌تر از یک حیوان وحشی درنده بودند چرا که حیوان وحشی، فرزندان هم‌نوع خود را نمی‌کشد، ولی یزید و پیروان پلیدش شایسته‌ترین و بافضیلت‌ترین فرزندان انسانیت را به شهادت رساندند. اما در گذر زمان خون شهیدان از آنها انتقام می‌گیرد و قصاص‌شان می‌کند. ساده‌ترین نوع این قصاص رسوایی و فضاحت آنها، و ارایه و نمایش پلیدی درون آنها به توده‌ی انسانها است. و لعنت خدا و لعنت لاعین تا واپسین رستاخیز انسانها را که بر وجودشان سنگینی خواهد کرد. در پی خواهند داشت. [صفحه ۱۱۱] در کنار این تصویر آگاهانه و پراحساس، نویسنده، تابلوی خونینی ترسیم می‌کند که بیانگر حزن و اندوه و دردهایی است که در نتیجه مصیبت‌ها و کشتار وحشیانه بر اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وارد شده است. نویسنده مقایسه‌ی میان حرم بلند پایه و گرم و پر جوش و خروش و شکوه امیرالمؤمنین، و قبر سرد و ساکت و بی‌روح معاویه را فراموش نمی‌کند. و نیز بر خطیب منبر حسینی شایسته و لازم است که چنین کند و از کسانی که در راه نصرت حق و اقامه‌ی عدل، مبارزه و نبرد کرده‌اند، تمجید و تقدیس نماید، و خائن و مبطل و مخطفی را رسوا و مفتضح سازد، آنگاه گذری اشاره وار به مشهد شهادت صاحبان ذکر و شهادت، و امام حق و هدایت کند. و مهمتر آن که تأکیدش روی این مسأله متمرکز شود که بالاخره حق پیروز خواهد شد، هر چند که ظواهر قدرت ستم‌نرومند و گسترده باشد. دلیل قاطع و روشن آن یاد جاودان و عطر آگین سیدالشهدا است که سرانجام بر کفر و ستم یزیدیان چیره شد، و آنها را به زباله‌دان تاریخ افکند. به قول مرحوم استاد عقاد در کتاب ابوالشهداء می‌گوید: او [حسین علیه السلام] بالاخره پیروز شد و به هدف رسید، و به افتخاری نایل شد که ماندش در تاریخ نوع انسان بی‌سابقه است، و در تاریخ هیچ قوم و ملتی، چه عرب و عجم، یا قدیم و جدید دیده نشده است. علاوه بر این که شهر امن و امان، مهد رشد اسلام، و قبله‌ی مسلمین؛ مکه‌ی مکرمه، انسانیت را یادآور می‌شود که آنها امتی واحدند، هر چند که کشورهای متعدد، و زبانها و رنگهای مختلفی داشته باشند. و مدینه‌ی منوره بیانگر خاطره‌ی حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، و رسالت عظیم و مکتبی که موجب رحمت و عطوفت ژرف و گسترده‌ای بر جهانیان است اما کربلا، این سرزمین مقدس، حجت استوار، و منطقی شیوا و رساست که می‌کوبد، و می‌توفد، و می‌خروشد، و ساکنان و سازشکاران و رمیدگان از حق و آرمیدگان بر بستر باطل و ستمگران زمین و زمان را رسوا می‌سازد. [صفحه ۱۱۲]

سؤالات ۱- انگیزه‌ی نوحه سرایی و مرثیه خوانی برای امام حسین علیه السلام چگونه باید باشد؟ ۲- نکاتی در مورد استاد فاروق عبدالقادر و نظر او در مورد آرامگاه امام حسین علیه السلام بنویسید. ۳- خطیب منبر حسینی در قبال مفساد و جنایاتی که در اطرافش و در جوامع امروزی جریان دارد چه وظیفه‌ای دارد؟ [صفحه ۱۱۵]

منشأ آفرینش آدمیان خاک است. تردیدی نیست که تمام انسانها با گوش می شنوند، و با چشم می نگرند، و بر دو پا راه می روند. هر کس این ویژگیها را داشته باشد، در اصطلاح عرف به او «انسان» می گویند. و نیز در منطق آیین عدل اسلامی تفاوتی بین سیاه و سپید، عرب و عجم نیست. با وجود این، فرزندان بنی آدم دارای شکلها و رنگهای گوناگونی هستند. گروهی از آنها گوش به فرمان و پیروان مطیعی هستند که تحت تأثیر هر ساز و نوایی قرار می گیرند و گوش به هر ندایی می سپرند. نخبگان پیشگان اگر به خرافه‌ای اعتقاد داشته باشند، رهروان نیز به همان خرافه ایمان می آورند، اگر پیشگامان مثلا گوشت آدمیزاد را به دندان کشند و تناول کنند، پیروان و مقلدان نیز تناول می کنند. ذکر این گونه مردم؛ مورد اشاره پروردگار بوده و می فرماید: (قالوا حسبنا ما وجدنا عليه آباءنا اولو کان آباؤهم لا يعلمون شیئا و لا یهتدون). (مائده / ۱۰۴).: آنها (مشرکان) گفتند آنچه را که از طرف پدرانمان یافته‌ایم برای ادامه‌ی حیات فکری ما کافی است، آیا آنها اگر پدران بی دانش و ناآگاه و گمراهی داشته باشند باز هم پیرو آنان خواهند بود. [ صفحه ۱۱۶ ] گروهی از مردم؛ هوشیار و زیرک‌اند، برعکس جریان و جو حاکم حرکت می کنند، و از اقدام به اعمال خلاف نهی می نمایند، اما به علت انگیزه‌ای خاص قادر به تغییر نظام حاکم نمی‌باشند. ماند «مؤمن آل فرعون» که در سوره‌ی غافر به آن اشاره شده است: (و قال رجل مومن من آل فرعون... اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله). (غافر / ۲۸).: مؤمن آل فرعون گفت...: آیا کسی را می کشید که جرمش این است که می گوید پروردگار من خداست. گروهی اندک از مردم نیز «قهرمان تاریخی» هستند که مجاهدت و مبارزه می کنند تا وضع فاسد حاکم را تغییر دهند، و سلطان و حاکم ستمگر را سرنگون سازند، و مظلوم را از چنگال ستم ظالم، و فقیر را از چنگ حرص محترک، و جاهل را از تمامی قیودی که مانع خود آگاهی و تقدم و پیشرفت اوست، می‌رهانند این شاخص، معیار توفیق رسالت پیامبران و رسولان حق است. خداوند حکایتی از برخی پیامبران خود نقل می کند که چگونه قوم و جامعه‌ی خود را ارشاد می کردند. و در چالش با جامعه‌ی کم فروش و گران فروش می گفتند: (لا تبخسوا الناس اشیاءهم و لا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها) (اعراف / ۸۵).: در کالا- و اجناسی که به مردم می فروشید، کم فروشی و گرانفروشی نکنید و پس از [انقلاب] و اصلاح نظام گذشته، در زمین و جامعه ایجاد فساد و تباهی ننمایید. (و لا تعدوا ان الله لا یحب المعتدین بقره / ۱۹۰).: از حدود خدا و به حقوق خلق تجاوز نکنید که خداوند متجاوزان قانون شکن را دوست ندارد.

### امام حسین در تقابل با ستمگران جهان

امکان دارد انسانی به فضایل یا ویژگیهایی، از قبیل صدق و صفا، اقامه‌ی نماز، و زهد و فروتنی متصف باشد، اما اینها به تنهایی صاحب خود را [ صفحه ۱۱۷ ] قهرمانی جاوید نمی‌سازد. چرا که این قبیل عبادات غالبا وسیله برای کسب کمالات فزونتر و تمرین در جهت باقی کمال است. تاریخ به خودی خود فاقد ارزش است جز آن که اثری سودمند در حیات توده‌ی مردم داشته باشد، و این اثر سودمند نسل به نسل ادامه و استمرار یابد. بنابراین به عنوان مثال اگر برق که یک پدیده‌ی جدید است و جزئی از حیات ما از آن مدد می گیرد، نمی‌بود، ما هرگز ادیسون را حتی اگر زاهد و عابد هم می‌بود، نمی‌شناختیم. و اگر رادیو که صبح و شب به آن گوش می کنیم، نبود، ما هرگز نامی از مارکونی نمی‌شنیدیم هر چند که انسانی وفادار به عهد و پیمان، و در رفتار خود متواضع و فروتن می‌بود. (و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض رعد / ۱۷).: و اما چیزهایی که در جهت خدمت و به سود مردم است در (تاریخ) و زمین باقی می‌ماند. امام حسین علیه السلام، دارای فضایل بی شماری است که قلوب مؤمنین از آن آگاه، و گوشهای شنوا آن را شنوده است. به گونه‌ای که نهج البلاغه در وصف اهل بیت علیهم السلام توصیفات زیبایی دارد. نخستین علت جاودانگی

حسین علیه السلام تا برپایی قیامت، تصویر زنده‌ای است که در خیال ستمدیدگان و بینوایان و محرومانی که یار، و یآوری نمی‌یابند نقش بسته است. حسین علیه السلام غم و اندوه و بینوایانی که هیچ قوم و خویشی ندارند را به دوش دارد، و دردهای آنها را احساس می‌کند، و در راه یاری آنها خود را فدا و شهید می‌سازد و همواره بر لبانش ندای «هل من ناصر»: [آیا کسی هست که مرا یاری دهد]. نقش بسته است البته او یار و یاور را برای خود و خویشان خود نمی‌خواهد، و نیز مایل نیست که او را رئیس و نماینده بدانند، بلکه او اینها همه را برای دین خدا، برای حق و عدالت و گرسنگان و مظلومان، یتیمان و بیوه زنان، و آوارگان و رانده شدگان از دیار و سرزمینشان می‌خواهد. [۱۵] این جاست که ریشه‌های انقلاب حسینی در هر قلب و روحی [صفحه ۱۱۸] استحکام یافته و راهش استمرار و بقا می‌یابد، و نور او بقای خدا و حضور کتابش در هستی، پیوند می‌گیرد، زیرا انقلابش برخاسته از الهامات الهی و متن قرآن، و روح محمد و ایمان او است. درخشش این نور الهی هرگز خاموشی پذیر نیست. «شیخ عبدالحسین الاعسم» شاعری متعهد، در سوک شهادت حسین علیه السلام شعری دارد ناظر به همین معنا: گرچه جسم مطهر حسین علیه السلام در صحرای کربلا مدتی اندک بدون دفن باقی ماند... لیکن قبر او در درون سینه و قلب دوست دارانش تا ابد جای دارد. این جا مقصود از هر کس، دوستدار حسین علیه السلام است، یعنی تمامی مظلومان و محرومان جهان، خواه شیعه باشد، خواه بی‌دین. اسم حسین علیه السلام را شنیده یا نشنیده باشد. چرا که او اساسا با خشونت و فقر ناشی از محرومیت جنگید، و از انسانهای، چه مؤمن و غیر مؤمن دفاع نمود. طبیعی است که انسان وقتی از او دفاع و حمایت می‌شود، دوستدار و شیفته‌ی مدافع و حامی خویش می‌گردد، هر چند که اسم و هویت مدافع و حامی را نداند. و منظور از «قبر او در درون سینه؛ قلب و درون انسانهاست» این که اسم حسین علیه السلام، اسم رمز مؤثر و فعالی است که قلب و اندیشه‌ی ضعفا و ستمگران را به محبت می‌گدازد و به خشم می‌لرزاند. و چه بسیار دیده‌ام که در مجالس عزاداری و سوکواری آل عبا، اینان به شدت متأثر شده، و وقتی اسم سیدالشهداء و قمر بنی‌هاشم علیه السلام را می‌شنوند زار زار گریه می‌کنند. تو گویی برای خویشتن، و حیات درد آور و شکنجه آمیز و بینوایی خود گریه می‌کنند. یا چون خود تحت ستم یزید زمان زندگی می‌کنند و حسین علیه السلام یا شبیه او نیست که صدا و فریادهای آنها را بلند کند، و [صفحه ۱۱۹] با شهادت و خون خود ترجمان مصیبت آنها شود ناله سر می‌دهند. از همین روست که محرومان ستم کشیده و مغضوبین زمین با حسین علیه السلام در یک نقطه تلاقی و اشتراک می‌یابند، و او عالی‌ترین الگو و نمونه‌ی ایده‌آل آنها می‌شود. و تا پایان تاریخ که آیین الهی به خیر انسان و به سود دنیا و آخرت اوست، هرگز از یادها و قلبها محو نمی‌شود. از طرفی بر قدرت بینش و وضوح آنان افزوده می‌شد وقتی که می‌دیدم گردانندگان تعزیه و سوکواری به شیوه‌ای سنتی، مجلس حسینی را با این دعا ختم می‌کردند که: (اللهم لا تدع هما الا فرجته، و لا جائعا الا اشبعته، و لا عاریا الا کسوته، و لا مریضا الا عافيته، و لا دینا الا قضیته، و لا حاجه من حوائج الدنیا و الاخره الا سهلتها و یسرتها).: خداوندا هیچ غم و اندوهی را باقی مگذار جز آن را تبدیل به گشایش و شادی نمایی، خداوندا همه‌ی گرسنگان را سیر، و برهنگان مستمند را پوشش، و مریضان را عافیت عنایت فرما. و قرض قرضداران را ادا و نیازهای دنیا و آخرت محتاجان برآورده، و مشکلات آنها را سهل و آسان فرما. این رویدادها هرگز برای صدقه و انفاق نیست. بلکه اینها همه در یک ارتباط خاص و سازماندهی شده با انقلاب حسین علیه السلام بوده، و به خاطر گرسنگان و برهنگان و مظلومان و ستمدیدگانی که به حدود آزادی و شرف آنها تجاوز شده، می‌باشد. حسین علیه السلام نیز به خاطر هم اینان قیام کرد، نه آن گونه که گفته‌اند تحت تأثیر روحیه‌ی انقلابی و ضد ستم خود! بلکه اولاً به منظور لیبیک و اجابت فرمان خدا، و به انگیزه‌ی پیام دعوت قرآنی، و ثانیاً برای نجات محرومان و رهایی مستضعفان، که قرآن در این مورد چنین می‌فرماید: و ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله هو المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان... (نساء / ۷۵).: چرا در راه خدا و به خاطر نجات مردان و زنان و کودکان مستضعف و محروم با مستکبران و ستمگران نبرد نمی‌کنید. [صفحه ۱۲۰]

داستان علی و حسین علیهم السلام یکی است. ابعاد و جهت‌های عشق و گرایش‌های اجتماعی و سمت‌گیریهای سیاسی و ولایت هر دو امام یکسان بوده. و آن مسأله بیچارگان و بینوایان است. صاحب بحار در جلد سوم باب زهد علی علیه السلام و پروا پیشگی او می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای علی! خداوند سبحان، تو را به زینتی آراسته که پیش از تو هیچ یک از بندگانش را به چیزی محبوبتر از آن زینت نداده است. تو را به زهد و بی‌میلی در دنیا آراسته و به گونه‌ای قرار داده که بلا و مصیبتی از آن به تو و از تو به آن نرسد. و به تو عشق و علاقه به مساکین را عطا فرموده، و تو را از پیروی آنها از تو خشنود و آنها را با امامت و رهبری تو خشنود ساخته است. می‌دانیم که امام‌المتقین امیرالمؤمنین از دنیا به دو جامه‌ی کهنه و پوسیده، و از طعام آن به دو قرص نان بسنده کرده و مال و منالش را به طور مساوی بر سفید و سیاه تقسیم نمود. همو می‌فرماید: آدم علیه السلام غلام و کنیز برده نزیاید، تمام مردم آزاده هستند. (روضه کافی، جلد اول، صفحه ۱۲۴، سال ۱۳۸۲ هـ). مقاله‌ای طولانی تحت عنوان «شکافی در خلافت مسلمین» نوشته‌ی ادیب مصری سامی محمود را در روزنامه‌ی اخبار الیوم (مورخ ۱۹۷۲ / ۱۰ / ۲۱) خواندم که در آن گفته بود: «امام علی و فرزندان او از نوادگان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودند، طریق مستقیم پیمودند؛ راه آنها شفاف و واضح و مستقیم است، و هیچ گونه تردیدی در آن نداشتند. آنها حتی لحظه‌ای به مشکلات و مصیبت‌های دنیوی فکر نمی‌کردند، و در اندیشه‌ی زن و کنیزی که با او ازدواج کنند نیز نبودند، تنها چیزی که در اندیشه‌ی آن بودند، مسأله سیر و حرکت و هجرت به سوی خدا و رسولش بود». شکی نیست که هجرت و هدفشان در آن چه می‌گفتند و عمل می‌کردند، بوده است. به همین علت است که ناخودآگاه قلوب بی‌گناهان و پاکان و عدالت خواهان و به ویژه قلوب مساکین که از ضربات سرکوبگرانه و خشونت آمیز ستمگران به درد آمده است، به سوی علی علیه السلام جذب می‌شود. بنابراین شگفت نیست که مساکین از امامت و رهبری علی علیه السلام خشنود [صفحه ۱۲۱] باشند، و علی علیه السلام نیز از پیروی آنها به عنوان یک پیرو صالح خشنود باشد. تا زمانی که همراهی و هماهنگی آنها در راه خدا، و به خاطر خدا باشد، ناله‌ی سرکوب شدگان که عیال خدا هستند، همواره در جهان طنین افکن است. «سامی محمود» در همان روزنامه می‌گوید: «اما معاویه با تکالب (سگ دوی)، و تلاش مذبحخانه بر تخت سلطنت جهید، و آن را میان فرزندان خود موروثی ساخت، و با بسیاری از احکام و تعالیم اسلام به مخالفت برخاست، و هیچ احترام و عنایتی به فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نداشت. حرمت حریم مکه و کعبه را از میان برد، و با ارتش هتاک خود وارد مدینه شد، و در آن جا سه روز ماند. به گونه‌ای که جهان اسلام برای آن بهای سنگینی را پرداخت». ممکن است سؤال شود که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم عشق و علاقه‌ی به مساکین را موجب رفعت مقام و فضیلت در پیشگاه خداوند می‌داند، تناسب و هماهنگی و علت چنین طرز تفکری چیست؟ پاسخ: جهان انسانها مانند جهان حیوانات، دارای قاعده‌ی نیرومند آکل و مأکول است، مأکولی که هیچ گونه قدرت بازدارنده و تدافع از نفس خویش را ندارد. در جنب این خصوصیات جامع و مشترک، ویژگی‌های فراوانی یافت می‌شود که حاکی از فرق میان دو جهان است که بارزترین آن این است: جامعه‌ی بشری دارای حکومت‌ها و مسائل و مشکلات عدیده و طرح‌ها و برنامه‌هایی است، و نیز حقوق و وظایفی دارد که برآمده از تعاون و تعاضد در زمینه‌های مختلف حیات اجتماعی و شئون منوط به آن است. از همین روست که جامعه‌ی بشری نیاز به نظام و شریعت و هنجارهای رفتاری و مبانی اخلاقی ویژه‌ای دارد که از ضعیف در مقابل زورمندان حمایت شود، حقوق هر یک را تضمین کند، و وظیفه‌ی هر کدام را الزام آور نموده، به اجرا درآورد. بنابراین آیین حق و عدالت، در درجه‌ی اول دژ و سنگری مستحکم است که هر گاه ضعیف احساس ستم و تعدی و اجحاف کند، و از سوی نیرومند درنده، و مستبد ستمگر، زور و فشاری بر او تحمیل شود، به آن جا پناهنده شود. [صفحه ۱۲۲] و بدیهی است که حق و عدالت منهای نیرو و یار و یاور تحقق پذیر نیست، چنان که قدرت منهای حق و عدالت، ستم است و استبداد... تاریخ پرافتخار حیات علی علیه السلام و فرزندان او تماماً ستیز و نبرد و مبارزه علیه طاغوت‌ها و ستمگران، در جهت یاری

حق و عدالت، و استمرار حیات مردم آزاده است، تا بتوانند با سعادت و خوشبختی زندگی خود را ادامه داده، قاعده‌ی آکل و مأكول، و ظالم و مظلوم میانشان حکمفرما نباشد. و به همین دلیل است که آنها پناه و فریادرس و رحمتی برای مغلوب‌ها و چپاول شده‌ها در مقابل زورگویان و موج سواران و رانت خواران می‌باشند، و همین دلیل بر شایستگی و فضیلت آنهاست. ثانیاً، فقرا و مساکین با توجه به ماهیت و موضع طبقاتی و شرایط اجتماعی خود، مؤید جنبش‌های حق طلبانه و یاور رسالت و مکتب حق و عدالت مدار و رهایی بخش هستند چرا که آنها نه مال و ثروتی طغیان انگیز، و نه هژمونی و سلطه‌ای فریبکارانه و طاغوتی دارند که آنها را مغرور و سرکش بار آورد. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «با داشتن عصمت و تقوا، انجام معاصی و گناهان دشوار است». و پروردگار ضمن بیان داستانی از سرکشان ستمگر و باطل اندیش به نقل گفته‌ی آنها پرداخته و می‌فرماید: (أنومن لك و اتباعك الارذلون شعراء / ۱۱۱): [مشركان خطاب به پیامبران] آیا به تو و پیروان پست و پایین تو (از نظر مال و منال و موضع طبقاتی) ایمان آوریم. در منطق «ستمگران» و «متجاوزین و یاغی‌ها» هر ردیلتی، زینت و فضیلت محسوب می‌شود. یعنی ارزشها از دیدگاه ستمگران و مستکبران درست عکس ارزش‌ها نزد خداوند است. شاید کسی بگوید: بنابراین عشق و علاقه به مساکین از سوی علی علیه السلام وسیله بوده است، نه هدف و غایت؛ و طریق نیل به مراد بوده، و نه عشق ذاتی و درونی او؟! پاسخ: به هر تقدیر مصلحت شخصی و منافع فردی تحریم نشده، و نیز از طرفی مصالح شخصی، ضرورت حتمی ندارد که با مصالح عمومی برخورد [صفحه ۱۲۳] نکند، بلکه آن چه زیننده نیست این که انسان؛ زندگی و کسب و درآمد و منافع خود را با سوء استفاده از دیگران تحصیل کند و کل بر دیگران باشد و به اصطلاح زندگی انگلی داشته باشد. اما گاه سفری چونان حج، با سیاحت و تجارت پرسودی نیز همراه می‌شود، در این مورد خداوند متعال می‌فرماید: (لیشهدوا منافع لهم و یذکروا اسم الله حج / ۲۸): تا شاهد سودهایی برای خود باشند و در ضمن یاد کلمه توحید (الله) در صدد تبیین انقلاب توحیدی برآیند (منافع مادی و معنوی هر دو با هم). می‌دانیم که درماندگان و بیچارگان و مساکین، آرزویی جز رهایی از چنگال بدبختی، و نجات از زیر بار ذلت و خواری ندارند. و این آرزو یا امید با انگیزه و عمل به خاطر خدا و به سود عموم مردم، وجه اشتراک پیدا می‌کند، این جا همان نقطه‌ای است که از نوع بهترین و با فضیلت‌ترین پدیده‌های الهی می‌شود. پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله وسلم مبشر نجات محرومین جهان می‌فرماید: «احب خلق الله الی الله من نفع عیال الله... خیر الناس انفع الناس للناس»: محبوبترین افراد در پیشگاه خداوند کسی است که خلق خدا از او سود و بهره‌ای برد. بهترین مردم، سودمندترین و مفیدترین آنها در خدمت به مردم است. همین انگیزه، و ناله‌ی محرومان، و گرسنگی گرسنگان است که خواب را از چشم علی علیه السلام می‌رباید، بسترش را ترک می‌کند، و به یاری بیچارگان می‌شتابد، تا با تلاش پیگیر و مجاهدانه در راه خدمت و تأمین سعادت و رهایی آنها از درد و مصیبت، کمر همت گمارد. جراحتهای و مصیبت‌های آنان را التیام بخشد. هر چند که در مسیر راهش متحمل انواع سختی‌ها و مشقت‌ها و رنج‌های توانفرسا شود... از بیانات گهربار اوست که می‌فرماید: «هیئات که بر من هوای نفسم غلبه کند، و مرا بکشاند به طرف انتخاب بهترین غذاها، شاید که در حجاز با یمامه کسانی باشند که در آرزوی خوردن تکه نانی باشند، و یا هرگز به یاد نداشته که زمانی سیر شده باشند. و یا من با [صفحه ۱۲۴] شکمی پر بخوابم در حالی که اطرافم شکم‌هایی خالی، و یا جگرهایی سوزان و عطشان حضور داشته باشند!» این جاست که علی علیه السلام و مساکین با هم تلاقی می‌کنند، و براساس همین فلسفه است که علی علیه السلام همواره در ژرفای قلب هر برهنه و گرسنه، و افتاده و محرومی جای می‌گیرد. سؤالات ۱- عملکرد امام حسین علیه السلام در تقابل با ستمگران جهان به چه صورت بوده است؟ ۲- سامی محمود در مورد معاویه و حکومتی که وی غصب کرد چه می‌گوید؟ ۳- آیه‌ای در مورد لزوم همراهی منافع مادی و معنوی با هم در زندگی انسان ذکر کنید. [صفحه ۱۲۵]

کتاب قطوری تحت عنوان رابطه میان تصوف و تشیع نوشته‌ی دکتر کامل مصطفی شیبی را مطالعه کردم. کتاب به طور کلی شایسته‌ی مطالعه، نقد و بررسی است، با این که اشتباهاتی دارد. لیکن خواندنی است. هر چند که می‌دانیم آدمی در آن چه می‌گوید و عمل می‌کند و می‌فهمد و قضاوت می‌کند، نمی‌تواند عاری از خطا باشد. به گمان من تصوف، ارتباطی با هیچ یک از ادیان ندارد، و با هیچ علمی مرتبط نمی‌باشد. تصوف یک هنجار فردی - روانی و رفتاری است، مانند: جهاد علیه نفس اماره، و ایستادگی و ثبات در مقابل تحریکات و هوسها، و تقویت نیروی اراده و اصرار و ابرام بر تحقق عملی معتقدات، و هر گونه ایده‌آل و نمونه‌ی اعلاّیی که می‌تواند باشد. شرایط و نتایج هر چه می‌خواهد باشد، فرق نمی‌کند. رویکرد تصوف عبارت است از: نفی عقلانیت فردی با تکیه بر دروغ مزورانه منطق عقل. به هر حال من قصد تعریف مفهوم تصوف، و تبیین حدود آن از سایر مفاهیم را ندارم... و مدعی تخصص در این زمینه نیستم صرفاً مقصودم بیان قسمتی از نوشته‌های کتاب مورد مطالعه است که در رابطه با اهل بیت علیه السلام می‌باشد. [ صفحه ۱۲۶ ]

### ظهور و پیدایش تشیع در عصر رسول خدا

مؤلف در صفحه ۱۷ و صفحات بعدی می‌گوید: احمد امین در فجر اسلام اثبات کرده است که تشیع در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر شد، و ابوذر و سلمان و عمار و مقداد به عنوان شیعه، رفتاری شایسته پیرو علی علیه السلام را داشته، و در مقابل چشم و گوش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رفتاری شایسته و مقبول داشتند ابن حجر در صواعق المحرقة از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل می‌کند که ایشان فرمود: «یا علی انت و اصحابک فی الجنة»: ای علی تو و یارانت در بهشت خواهید بود. «ابن عساکر» از قول نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل می‌کند: «سوگند به همان کسی که جانم در دست قدرت اوست، علی و پیروان او روز قیامت پیروزان سعادت‌مندند». یعقوبی می‌گوید: «گروهی از انصار از بیعت با ابوبکر سرباز زدند، و به طرف علی علیه السلام گرایش نمودند، اما سبب و انگیزه پیروی از علی علیه السلام وصیت‌ها و سفارشات مؤکد و فراوان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام، و این که او ادامه و استمرار رسالت و مکتب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، و نیز نمایانگر موج اصیل اسلامی بوده، می‌باشد و سرکشان و متخلفین قریش که با خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به نبرد و جنگ برخاسته بودند، علی علیه السلام را به خاطر عظمت و ایمان و جهاد خالصش در راه خدا و اسلام، دوست نمی‌داشتند.» آنگاه مؤلف، جماعتی از صحابه را ذکر می‌کند که اینان غیر از اقطاب اربعه (رهبران چهارگانه) پیرو، و شیعه‌ی علی بوده‌اند که از آن جمله‌اند: حذیفه بن یمان و خباب بن الارث، و دو برادر اموی بنام خالد و عمرو که دو فرزند سعید بن عاص هستند. مضافاً این که در صفین با علی علیه السلام ۸۷ تن از صحابه که از مهاجرین و انصار بودند، همراهی می‌کردند. مؤلف در ادامه؛ گوید: و به این ترتیب مفهوم این که حرکت تشیع، یک جنبش و حرکت در جهت پاسداری از اسلام، و مراقبت در تطبیق مبانی اسلام و پیاده شدن آن به طور صحیح بوده است، روشن می‌شود. زیرا می‌بینیم بیشتر کسانی که شیعه هستند، اصحاب مصلحت در بقای اسلام، و حافظ آن، به گونه‌ای که خدا و رسولش اراده فرموده است، می‌باشند.». [ صفحه ۱۲۷ ]

### حسین نمونه‌ی عالی و الکوی ایده‌آل

دکتر شیبی در صفحه‌ی ۹۳ و پس از آن گوید: شهادت حسین علیه السلام در نفوس مردم، تأثیر عمیقی گذاشت، چرا که او در هاله‌ای از احادیث نبوی احاطه شده بود. یکی از آنها را احمد امین در فجر اسلام از عمر که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم



شنیده است، نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرمود: الحسن و الحسين ریحانتای: حسن و حسین دو گل خوشبوی من هستند. ابوسعید نقل می‌کند که: «الحسن و الحسين سیدا شباب اهل الجنة»: حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشتند. ترمذی نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «حسین از من و من از حسینم، کسی که «حسین» را دوست داشته باشد، خدا او را دوست دارد.» مؤلف گوید: حسین علیه السلام نمونه‌ی ایده‌آل و عالی‌ترین الگوی قهرمانی اسلام و فداکاری در راه حق است. چنان که کشته شدن او سبب ذلت و خواری و ننگ مسلمین بود. سلیمان بن قته می‌گوید: و ان قاتیل الطف من آل هاشم اذل رقاب المسلمین فذلت: شهادت شهید کربلا از خاندان پاک هاشم، گردن مسلمین را خم کرد و آنان را به ذلت و خواری کشاند.

## نه زور و زور و نه فتوحات در اسلام

دکتر شیخی می‌گوید: گاهی دیده می‌شود که برخی می‌گویند کشته شدن حسین علیه السلام هیچ اثری در جهان اسلام نداشته، و به هیچ وجه باعث ذلت و شکست مسلمین نشده است. به دلیل این که دولت اموی فتوحات و رشد خود را، پس از قتل حسین علیه السلام در شرق و غرب گسترانید، و عزت و شکوه اسلام حاصل ثمرات فتوحات اموی بوده است!! دکتر شیخی این پندار غلط و باطل را رد کرده است و می‌گوید: برتری و فضیلت اسلام برآمده از حق و عدالت و مساوات و اصلاح و بهبود مناسبات جامعه‌ی انسانی است. و کشتن حسین علیه السلام نابودی و انهدام همه‌ی ارزشها و [صفحه ۱۲۸] تمامی خصلت‌ها و فضیلتها و ولایتها و محبت‌هایی است که در قلوب مسلمین نسبت به پیامبر و خاندان او جای گرفته است. حسین علیه السلام از تمامی مسلمین برتر و والا-تر، و بر تمامی افراد عصر خویش افضل است. شهادت او فرصتی بود که انجام هر گناه و فسادی را آسان نمود و بهترین بهانه برای توجه مفساد اجتماعی و اباحه‌گری بود. و از همین رو پس از کشته شدن حسین علیه السلام همه چیز در مدینه‌ی منوره مباح و جایز شمرده می‌شود، و کعبه در معرض سنگهای منجنیق قرار می‌گیرد، و کشت و کشتار و ترور در جهان اسلام اوج گرفته و آزاد می‌شود، و اسلام در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرد و کار به جایی می‌رسد که تروریست‌تبهکاری مانند حجاج، شکست خوردگان ارتش ابن‌اشعث را میان کشته شدن، و اعلام برائت و نفرت از اسلام مخیر می‌سازد و عوامل و ایادی رژیم اموی دخول آنها به اسلام را نپذیرفته، تا بهتر و راحت‌تر بتوانند جزیه بگیرند. شرارت و فساد امویان تا آن جا توسعه یافت که حتی جزیه را پس از اعلام اسلام از مردم بی‌پناه با بی‌شرمی می‌گرفتند. این‌ها و صدها نمونه‌ی دیگر از فسادها و ذلت‌ها، ننگ و خواری عمیق و گسترده‌ای را ببار آورد که ناشی از کشتن فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود. اما ذخایر طلا و زرهایی که در سایه‌ی شمشیر و زور بدست آمده، و فتوحات و سلطه‌ای که بر گرده‌ی مردم و توده‌ها تحمیل شد، به هیچ وجه من الوجوه از اسلام، و برخاسته از روح قرآن نبود. باز می‌گردیم به سخن مؤلف، با توضیحاتی فزونتر، بر صراحت و وضوح آن می‌افزاییم: رژیم اموی برای مسلمین - نمی‌گویم برای اسلام - دولت بزرگ و باشکوه و عظمتی بود (شکی در آن نیست)، اما رژیم مسخره و لوده و نیز خشن‌ترین و کینه‌توزترین دشمن نسبت به اسلام و قرآن و پیامبر و ارزشهای انسانی بود. چرا که دشمنان اسلام می‌دیدند آزادی یعنی آزادی کافران بی‌دین و لایبیک، و شورا، حیل‌های دموکراسی و هرج و مرج یونانی است، و اقامه‌ی عدالت، بزرگترین جریمه و گناه، و حق در گستره‌ای دور دست، و کشتن صالحین و ابرار امت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بخشنامه و دستوری دولتی، و مصادره [صفحه ۱۲۹] اموال و غضب و ضبط املاک، «حق» مسلم غاصبان خلافت، فحشاء و فسق و فجور، آیین طرفداران رژیم اموی است. جنگ افروزی و خونریزی در حمایت از سلطان جور و ستم، وظیفه‌ای واجب و مقدس، و به نام اسلام هر خیانت و جنایتی را مرتکب شدن تا آن جا که همه چیز علیه اسلام و در راه نبرد با آن، بخشی از احترام به قوانین است. سرانجام آن فتوحات به ظاهر درخشان به آن جا ختم شد که دولت بزرگ و یکپارچه به دولت‌های کوچکی تقسیم گردید و برای هر دولت یک وحشی درنده با دندانهای تیز و سترگ قرار دادند تا گوشت و پوست مستضعفین را آسانتر به دندان کشد، به گونه‌ای که توده‌ها را به

جنگ‌های فرسایشی و رقابت آمیز حکام درنده مجبور ساختند، تا مسلمین لقمه‌ی چرب و نرمی برای چپاولگران، و طعمه‌ی لذیذی برای قدرتمندان متجاوز گردیدند. چنان که هم اکنون نیز همین وضع ادامه دارد و اگر تحقیق عمیق و ریشه داری در مورد علل آن صورت گیرد، بزودی خواهیم یافت که انگیزه‌های اساسی آن برمی گردد به ناکثین و مارقین و قاسطین که رژیم خلافت را تبدیل به وراثت، و همبستگی و وحدت را به فتنه بدل نمودند.

## مجالس سوگواری و عزاداری

صاحب کتاب رابط به بین تصوف و تشیع می گوید: «شهادت حسین علیه السلام حماسه‌ی بزرگی شد که شیعه به وسیله‌ی آن یاد و خاطره‌ی آن قهرمان تاریخی که اسلام را نجات داده و از آن حمایت و دفاع کرد، گرامی می‌دارند. شیعه هر سال با تکرار یاد حسین علیه السلام و تبلیغ آن، مردم را در جریان جزئیات واقعه‌ی کربلا قرار می‌دهند، و از آن درسها و عبرتها می‌آموزند، تا همچون زنگ خطر، مسلمین را که در محاصره‌ی ستم و تجاوز می‌باشند، آگاه سازند. مجالس سوگواری و عزاداری در ایام رویداد واقعه و روزهای دیگر برپا می‌شود. و شیعه با تمام توش و توان و توحید صفوف بهم فشرده خود، عشق و علاقه‌ی زائد الوصفی را نسبت به اهل بیت ابراز می‌دارند». شایان ذکر است که این عشق و علاقه دلیل بر نفرت و کراهت به سایرین نیست. [صفحه ۱۳۰] اعتماد و علاقه‌ی شیعه به خاندان رسول اکرم، براساس کتاب خدا و سنت پیامبرش استوار است. چنان که قرآن می‌فرماید: ای پیامبر بگو من از شما مزد و اجرتی برای انجام وظیفه رسالت خویش طلب نمی‌کنم جز می‌خواهم که با خویشاوندان نزدیک و اهل بیت من محبت و دوستی کنید (شوری / ۲۳). در تفسیر بحر المحيط نوشته‌ی ابوحیان اندلسی، و تفسیر روح البیان نوشته‌ی اسماعیل حقی، و تفسیر غرایب القرآن نیشابوری آمده است که به هنگام نزول این آیه جمعی از صحابه پرسیدند: ای رسول خدا، آنهایی که خویشاوند نزدیک تو هستند، و محبت و مودت به آنها بر ما واجب شده است، کیانند؟! پیامبر فرمود: آنان علی، و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام می‌باشند. و رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم همواره می‌فرمود: خدا را دوست بدارید، و مرا به خاطر عشق و علاقه‌ی به خدا دوست داشته باشید، و اهل بیتم را به خاطر علاقه و دوستی من مورد محبت و مودت قرار دهید. ترمذی در سنن خود (جلد دوم، صفحه ۳۰۸) و بغدادی در تاریخش، و زمخشری در کشاف و بسیاری دیگر این حدیث را روایت کرده‌اند. زمخشری از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حدیث طولانی نقل می‌کند که در آن آمده است: «من مات علی حب آل محمد مات شهیداً». هر کس با عشق و علاقه و محبت به خاندان پاک محمد صلی الله علیه و آله وسلم بمیرد، شهید از دنیا رفته است. «و من مات علی بغض آل محمد مات کافراً...!» و هر کس با بغض و دشمنی آل محمد بمیرد، کافر از دنیا رفته است (رجوع کنید به قسمت دوم کتاب فضایل الخمسه، صفحه ۷۵ و پس از آن، چاپ ۱۳۸۴ هـ) «شیخ عبیدی» مفتی موصل در کتاب النواة تحت عنوان اسلام و مسلمین می‌گوید: سخن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در حدیث ثقلین که می‌فرماید: «خدا را در مورد اهل بیت من به یاد داشته باشید.» (مراقب و مواظب افکار و اعمال خود باشید). این جمله را سه بار تکرار فرمود که به طور وضوح بیانگر حوادثی است که پس از او نسبت به «اهل بیت» علیهم السلام آفریده می‌شود. این رویدادها در حرمت شکنی و تجاوز به حریم ارزشهای اهل بیت ننگ و ذلت برای [صفحه ۱۳۱] مسلمین است، و طعنه زیبایی است در ژرفای اسلام، مادام که با گذشت اعصار و قرن‌ها، خون سرخ انسان جریان دارد. دکتر شیبی در صفحه ۹۸ می‌گوید: بنی امیه خطر یاد حسین علیه السلام را که همواره شیعه در برپایی آن تکیه می‌کند، احساس کرده و آگاه بودند. این است که مذبحخانه تلاش کردند تا با شادی و سرور به مقابله و مبارزه علیه یاد حسین علیه السلام پردازند. از همین رو حجاج آن را سنت رسمی شادمانی و عید رسمی دولتی مردم شام اعلام کرد. و این سنت پلید در روزگار عبدالملک هم بود، و تا صلاح الدین ایوبی، و پادشاهان بنی ایوب پس از دولت فاطمیون نیز ادامه داشت. که متأسفانه هنوز هم در کشورهای عربی ادامه دارد! چنان که در خطط مقریزی (جلد دوم، صفحه ۳۸۵) ذکر شده است. اقدام به انهدام قبر حسین علیه

السلام برای جلوگیری مردم از زیارت او، توسط متوکل را می توان از اقدامات گستاخانه‌ی خلفای پلید عباسی نام برد. اما باید دید چه حوادثی بعد از این تلاشهای مذبحخانه روی داد؟ سرنوشت و سرگذشت حسین علیه السلام درست همانند سرنوشت و سرگذشت خود اسلام است که طاغوت‌های ستمگر شرک و تجاوز و سردمداران کفر و فساد خواستند نور حیات بخش و هدایت آفرین آن را خاموش سازند، ولی نتوانستند و در پاسخ کافران فرمود: (بیریدون لیطفثوا نور الله بافواهم و الله متم نوره ولو کره الکافرون) (صف / ۸). آنها می خواهند نور خدا را با پف دهان خود خاموش سازند، و خداوند نور حیات بخش آیات نورانی خود را علی رغم میل کافران به اتمام و انجام خواهد رساند. [چراغی که خدا بر فرزند هر آن کس پف کند ریشش (ریشه‌اش) بسوزد] اضافه می کنیم که شیعه با تکرار یاد و خاطره‌ی شهادت حسین علیه السلام مردم را نسبت به دولت جور و ستم، بیدار و آگاه و انحراف حکومت‌ها و رژیم‌ها را با این معیار الهی مشخص و روشن می سازند. (اشاره به منتقدی که از یکی از علمای شیعه در مورد تکرار یاد حسین علیه السلام پرسیده و گفته بود: چرا شما [صفحه ۱۳۲] شب و روز از حسین علیه السلام و کربلا- یاد می کنید؟ آن عالم آگاه شیعی فرموده بود: «برای این که متعصب‌های غیر شیعی وجود حسین علیه السلام را انکار نکنند، و آن چه در کربلا اتفاق افتاده از یاد نبرند و منکر نشوند، چنان که «واقعه‌ی غدیر» را انکار و واقعیت آن را پایمال کردند، و کار خلافت را بجایی رساندند که برای یزید و روزگار شیرینش فضایل و امتیازاتی نیز تراشیدند». آری، این است فلسفه‌ی یاد حسین علیه السلام و انگیزه‌ی ذکر کربلا، تا دشمن خیال نکند اسلام به بن بست رسیده، و دیگر سوژه‌ای برای استمرار حیات امید بخش و تحرک توده‌ها وجود ندارد. اگر حسین علیه السلام، و شهادت فداکارانه‌ی او نبود، جلوه‌های پرشکوه سایر ائمه‌ی برحق نیز از میان می رفت. آثار و میراث فرهنگی و معنوی آنها، و اسلام و قرآن نیز در معرض نابودی قرار می گرفت، و خلاصه خیلی پیش از این فاتحه‌ی انسانیت و شرف و افتخار خوانده شده بود. حتی به جرأت می توان گفت که اگر حسین علیه السلام و شهادتش اتفاق نمی افتاد، اهل سنت و علما، و تحقیقات و آثار و کتب و تألیفات ایشان نیز محو و نابود و کأن لم یکن می گردید. زیرا یزید و معاویه دست اندر کار محو و نابودی اصل اسلام بودند، و اگر غیر از این است یقیناً شهادت اهل بیت و در رأس آن شهادت جانگناه سیدالشهداء به وقوع نمی پیوست و هیچ عالم آگاه اهل سنت، و یا دانشمند شیعی قدرت ادامه‌ی نهضت اسلام، و بیان حقایق قرآن و مکتب توحید را نمی داشتند. [فاعتبروا یا اولی الابصار].

### هیچ جوانمردی همچون علی نیست

اندیشمندان قدیم و جدید، همه از جوانمردی و فتوت علی علیه السلام سخن‌ها گفته‌اند، و کتابها و تألیفاتی در این زمینه ارایه داده‌اند که مفهوم آن کمال جوانمردی و مردانگی شخصیتی چون علی علیه السلام است. امروزه در کشورهای اسلامی نیز جمعیت‌ها و هیأت‌هایی تشکیل می شود، و خود را به نحوی برای تیمن و تبرک به برخی خصلت‌های ممتاز امیرالمؤمنین علیه السلام منتسب می کنند. زیرا آوازه‌ی جوانمردی، و شکوه و عظمت شمشیر او را شنیده‌اند که: «لا [صفحه ۱۳۳] سیف الا ذوالفقار، لا فتی الا علی»: هیچ شمشیری به قدرت ذوالفقار نیست و هیچ جوانمردی همچون علی. به دیگر سخن هیچ جوانمردی در عظمت و کمال هم سنگ و هم ارزش علی علیه السلام نیست. به راستی منشاء این پیام آسمانی چیست؟ گویند: جبرئیل است نه پیامبر (که برخی گمان کرده‌اند). دکتر شیبی در صفحه ۴۹۴ و پس از آن می گوید: «طبری در حوادث واقعه‌ی احد گفته است: علی علیه السلام به آزمونی سترگ آزموده شد که جبرئیل را به شگفت آورد. جبرئیل گفت: ای رسول خدا! آیا این برابری و مساوات در رابطه با شما و علی علیه السلام است. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آری علی از من است و من از علی. جبرئیل گفت: و من از هر دو شما. که ناگهان صدایی شنیده شد که می گفت: «لا سیف الا ذوالفقار، لا فتی الا علی...» یکی از ابعاد فتوت و جوانمردی علی علیه السلام این که وی خود را در معرض مرگ حتمی قرار داد، و در شب هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به مدینه به جای

پیامبر بر بستر او خوابید... و فرزند همان شخصیت ممتاز و فداکار؛ حسین علیه السلام در اوج قله‌ی فداکاری بی‌نظیر، خویشتن را در راه تحقق اهداف و ایده‌آل‌های متعالی اسلام قربانی ساخت، تا روح اسلام را که با زحمات جانفرومای جدش قدرت یافته بود حفظ و مصون دارد، تا آن جا که نامش هم‌ردیف حضرت مسیح، و سرنوشتش همسان او شد».

## اهل بیت و تصوف

شایان ذکر است که به هیچ وجه جایز نیست صوفیه را مشمول این سخن خداوند بدانیم که: (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا) (احزاب / ۳۳): «محققا خداوند اراده فرموده است که گناه و پلیدی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را پاک و مطهر فرماید. کلمه‌ی تصوف بیانگر عدم اعتدال و عدم توازن در مسائل گوناگون است. صوفیان در اغلب هنجارهای رفتاری خود که ناشی از جذبه‌های روحی [ صفحه ۱۳۴ ] است افراط می‌کنند. آنان و باورمندان به مکتبشان، دنیا را به شدت مذموم و محکوم دانسته، و با این عمل تفریط آمیز به خود و خانواده‌ی خود ظلم می‌کنند. از طرفی سخنان صوفیان پر است از شطحیات (سخنانی که بوی خود پسندی می‌دهد) و انحرافات مثل: کشف و مکاشفه و علم باطن، و سرکوب غرایز، و حلول و وحدت الوجود، و غیره که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیتش علیهم السلام از این سخنان بیزار و ناخشنودند. ممکن است پرسیده شود: آیا مفهوم تطهیر در آیه‌ی سوره‌ی احزاب این است که نفوس اهل بیت علیهم السلام از امیال و هوسهای خبیثه‌ای که محرک شرارت‌ها و فساد است، منزّه است، و ناخودآگاه به خیر و خوبی برانگیخته می‌شوند؟ اگر این طور باشد، هیچ گونه برتری و فضیلتی برای اهل بیت علیهم السلام محسوب نمی‌شود. چرا که در این حالات، آنها هیچ گونه رنج و زحمتی در میدان خیرات و نیکی‌ها متحمل نخواهند شد. در پاسخ و توضیح مطلب می‌گوییم: ۱- شکی نیست کسی که در راه خیر متحمل رنج و مشقت شود پاداش خواهد گرفت، لیکن این به آن معنا نیست که اگر کسی بدون رنج و زحمت کار خیری انجام داد، اجر و پاداشی نخواهد داشت، تا وقتی که فعل و انجام کار خیر به اراده‌ی او، و ترک آن براساس قدرت او باشد مأجور و از پاداش الهی محظوظ خواهد گردید. ۲- طهارت و پاکی نفس مثل نبوغ عقلی هر دو مورد تقدیر و تحسین و اعجاب مردم است. درست عکس خباثت و کودنی و جهل که مورد نکوهش و مذمت است. ۳- انسان طبیعتا دارای استعداد تام انجام خیر و شر است، خواه قدیس باشد خواه شریر. سعید باشد یا شقی. این جاست که ملاحظه می‌شود ضرورت‌ترین افراد، از داشتن ریشه‌ی خیر عاری نمی‌باشند. چنان که پاک‌ترین افراد نیز گاهی مرتکب گناه می‌شوند. و بر همین اساس است که حساب و پاداش و عقاب بر آنها مترتب و جایز و تحقق می‌یابد. [ صفحه ۱۳۵ ] اهل بیت علیهم السلام دارای نفوس طیبه و پاکی هستند که با میل و اراده‌ی باطنی به سوی انجام خیر و ترک شر با شرط داشتن قدرت بر انجام شر و ترک خیر اقدام می‌کنند. این همان علت اساسی، فلسفه‌ی برتری و فضیلت آنها، که قبولش برای گروهی از افراد بسیار دشوار و سنگین است، مگر (بر فروتنان و خاشعین) می‌باشد. فروتنان کسانی هستند؛ که قلوب خویش را در مسیر جریان ریزش آبشار هدایت الهی قرار می‌دهند کریمه‌ی شریفه می‌فرماید: (و انها لکبیرة الا علی الخاشعین) (بقره / ۴۵) سوالات ۱- دکتر شیبی در مورد این پندار غلط که «کشته شدن حسین علیه السلام هیچ تأثیری در جهان اسلام نداشته است» چگونه توضیح می‌دهد؟ ۲- شیوه‌ی اداره ممالک اسلامی به دست حکام جائر و فاسق و جور را توضیح دهید. ۳- شیعه با تکرار یاد و خاطره‌ی شهادت حسین علیه السلام چه چیزی را یادآوری و تداوم می‌بخشد؟ [ صفحه ۱۳۹ ]

## خط سرخ شهادت از کر بلا تا فلسطین

## خط سرخ شهادت از کر بلا تا فلسطین و جنوب لبنان

هیچ چیز سینه‌ی پرسوز مرا آرام و سرد، و روح پرتلاطم مرا آرامش نمی‌دهد، مگر رحمت و شفقت سلطان عدل و داد... اما ظلم و ستم و قساوت؛ عواطف و احساساتم را ملتهب و گدازان می‌کند. شاید همین دلیل تعصب و جانبداری من از این ارزشها باشد، و شاید که احساس و آگاهی عمیق ندارم به آن حاکمی که بی‌گناهی ضعیف به او پناه می‌برد، و مجرم و ستمگر از او بیم دارد. به هر تقدیر، عادل را دوست دارم، و به او عشق می‌ورزم، هر کس که باشد، و هر دینی داشته باشد. و متنفر و خشمگین هستم، و لعنت می‌کنم هر متکبر ستمگر و زورگویی را حتی اگر اهل نماز شب باشد، و روزها را روزه بدارد. بار دیگر تصادف و اتفاق نیز حادثه آفرید، صاعقه‌های آتش زا و بمب‌های خانمان سوز بر سر توده‌های مردم جنوب لبنان فرو می‌ریخت. صاعقه پشت صاعقه، و من همواره با تمام وجود وابسته و هم‌آهنگ با خاک پاک کربلا و مصیبت‌های دردناک آن. زیرا در همان لحظات مشغول نوشتن کتاب الحسین و القرآن بودم، فضای محیط پر از سر و صدا و غرش‌های گوشخراش بود، و اعصابم ملتهب و هیجان زده... و با چنین اعصاب متشنج و پر التهاب آن چه را می‌خوانید می‌نوشتم. تمام تاریخ بشری، بدون استثنا، از بدو پیدایش آدم تا واپسین طلوع [صفحه ۱۴۰] انسان بر کره‌ی زمین، از شمرها و یزیدها پر است. آیا قایل، آن ظالم، فرزند اول انسان - هابیل - برادرش را ستمگرانه در مذبح شرارت و حسادت نکشت؟ پس کدامین رابطه‌ی سرخ خون، آنها را بهم پیوست؟ و می‌بینیم که در روند تاریخ فرزندان او این ظلم را تا روز رستاخیز به میراث بردند. تنها تفاوت در اسم و صورت است، صورتکهای ستم با اسم‌های متفرق و متعدد لیکن ظلم و ستمی واحد، و مصادیقی متغیر است. قربانگاه کربلا، دردناک است و عظیم. در آن جا عفریت نکبت و خیانت جهان شمول و گسترده‌ی انسانیت، تجسم می‌یابد. فرزندان ابوسفیان و هواداران رژیم اموی، خواستند تا از عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با بهای سنگینی خلاصی یابند و بی‌دشواری و مشکلات، به سلطنت ننگین و جاهلی خود، مستانه استمرار بخشند. و آن چه نباید می‌شد، در صحرای تفتیده‌ی کربلا رخ داد، و مسلمین آن زمان بسان خفاشان ساکت، در سکوتی مرگبار و شگفت آور فرو رفته بودند. چنان که در وصفشان شاعر می‌گوید: «سر فرزند دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و وصی او - در مقابل ددیه‌ی ناظرین بر فراز نیزه بود - و مسلمین با نگاهشان می‌دیدند، و با گوششان می‌شنیدند - آنها نه منکر فاجعه بودند، و نه از مصیبت، دردمند و گدازان». [۱۶]. [صفحه ۱۴۴] حماسه‌ی ملت فلسطین نیز درد آور و عظیم است، چرا که صهیونیزم ستمگر این سازمان مافیایی و تروریستی که تمامی مردم آزاده‌ی جهان را هدف گرفته تصمیم دارد ملت غیور فلسطین را با تمام وسایل تسلیحاتی خود نابود و محو سازد، و در نهایت می‌خواهد باب امید و آرزوی بازگشت [صفحه ۱۴۵] را مسدود کنند، تا به تنهایی در فلسطین پاک و عزیز، سکونت کرده و به حیات ننگین خود ادامه دهد. قساوت و شرارت و کینه‌های صهیونیزم بین الملل کمتر از امیه و دوستانان حکومت اموی نیست. به همین لحاظ مشابهتی خاص در این برهه از زمان میان کربلا - و فلسطین وجود دارد. و نیز وجه دیگر شباهت، موضع بی‌طرفی و منفی جهان اسلام، و دنیای عرب در مقابل مسأله‌ی فلسطین و لبنان است، درست مانند موضع مسلمین آن زمان در مقابل واقعه‌ی کربلا که به وضوح تبیین گردید. کجاست آن عملیات مشترک و موضع واحد که بر علیه نقشه‌های شوم و ویرانساز رژیم اشغالگر قدس به کار گرفته شود؟ کجاست آن فریادهای خشم آلود «نجف» و طنین اعتراض آمیز «الازهر» و کنفرانسها و همایشهای اسلامی علیه آمریکا و هم پیمانان خائن و همپالکی‌های متجاوز او؟ و کجاست انقلاب توده‌ها و ملت‌های اسلامی و عربی بر علیه طاغوت‌های خائنی که با نفت مسلمین و اعراب، مؤید و محرک تجاوز اسرائیل گردیده، منابع ذخایر آنها، را غرق در نفت نموده، و بانکهای صهیونیست‌ها را مملو از دلار خود کرده‌اند، تا ارتش صهیونیستی بهتر بتواند آن دلارها را تبدیل به اسلحه‌ی کشنده و نابود کننده علیه مسلمین و اعراب، و هر کس که دم از حق و عدالت می‌زند، نمایند؟ در گذشته، همین آقایان متورم از دلار، چند روزی نفت را قطع کردند، بلافاصله موجودیت غرب به لرزه درآمد، و از این زلزله کوبنده، هستی‌اش به مخاطره افتاد. اما به زودی همه چیز به وضع عادی بازگشت، و مجدداً تحت مهمیز اطاعت و ذلت کشیده شدند، و ابرهای تیره در آسمان روابط آنها از میان رفت، و بهای سنگین آن را لبنانی‌ها و فلسطینی‌ها پرداختند! حماسه‌ی فلسطین در سال ۱۹۴۸ آغاز گردید. از آن

سال تاکنون، پی در پی آوارگی و مصیبت‌هایی بر مردم آن سرزمین اشغالی وارد شده است. و هم اکنون که در حال نوشتن این فصل هستم، هواپیماهای اسرائیلی به کرات ارتباط جنوب لبنان را از میان برده‌اند، و روستاها و اردوگاه‌های [صفحه ۱۴۶] فلسطینی را بمباران می‌کنند نشریات و جراید لبنانی، همواره گزارش‌های این هجوم‌های هوایی وحشیانه را با تصاویری از قربانیان و مجروحین آن به چاپ می‌رسانند. در این تصاویر کودکان مجروح و تکه تکه شده را می‌بینیم که در بالای آن با خط درشتی نوشته شده: «کجاست وجدان انسانی؟» «کجاست وجدان عربی» و زیر آن نوشته شده، نه غرور و افتخار...، نه شهامت... نه انتقام... همه در جدایی و انفکاک و انزوا... آیا این واژه‌های کوبنده و گزنده تفسیر کامل آن شاعر حسینی نیست که می‌گوید: «و مسلمین می‌دیدند و می‌شنیدند - اما هیچ یک از این حوادث دردناک را نه منکر بودند و نه از آن به دغدغه و احساس درد می‌آمدند». این جاست که نقش شعر در گذشته مانند نقش جراید در عصر حاضر هنرنمایی می‌کند. برخی از قسمت‌هایی را که جراید، آن فاجعه‌های صهیونیستی - آمریکایی را تشریح کرده‌اند، اشاره می‌کنم: «حملات هوایی اسرائیل به روستاهای جنوب لبنان و اردوگاه‌های پناهندگان به قصد ویرانگری، و نابودی از سر گرفته شد. در نتیجه‌ی این حملات دهها نفر از پیر و جوان و زن و کودک شهید و مجروح شدند. بمب‌ها، کودکان را نشانه گرفته‌اند، و در حالی که آنها در خیابانها بازی می‌کردند، به شهادت می‌رسیدند. خانه‌ها را بر سر اهالی آن ویران می‌کردند، و اردوگاه‌ها را به آتش می‌کشیدند، و می‌رفتند. وقتی مردم برای جمع آوری سریع اجساد کشته شدگان و مجروحین جهت انتقال به بیمارستان‌ها اجتماع می‌کردند، این جنایت کاران، نیروهای امدادی و مصدومین را با هم بمباران می‌نمودند. وقتی بمباران قطع می‌شد، بولدوزرها برای برداشتن آثار ویرانی‌ها می‌آمدند، اوضاع به گونه‌ای بود که چهره‌ی خانه‌ها بوسیله صاحبش شناخته نمی‌شد. سرهای تکه تکه شده، دستها و پاها، انگشتان بزرگ و کوچک و اجساد پاره پاره و سوخته شده در اثر بمب‌های ناپالم، در گوشه و کنار، یا افراد خفه شده زیر آوار، که در آن کودکان و پیران و زنان حامله و شیرده، نیز دیده می‌شود، در گوشه و کنار به چشم می‌خورد». [صفحه ۱۴۷] این خلاصه‌ی کامل گزارش‌هایی است که روزنامه‌های بیروت از این فاجعه نوشته‌اند، بود. تنها چیزی که از بیان صریح آن ساکت بودند، و ما برای تاریخ صرفاً به منظور خاطرات تلخ و ماندگار تشریح می‌کنیم، مسأله اردوگاه‌های فلسطینی در لبنان است که تحت فشار فقر و احتیاج، و سرما و بیماری، و تحقیر و آوارگی، و سرگردانی و نگرانی و... بدتر و بالاتر از همه، ستم و تجاوز صهیونیستی است که افراد را از میان می‌برد، و اجساد را می‌سوزانند، و پشتیبانی آمریکا در تمام زمینه‌ها به صورتی گسترده، و بی‌حد و مرز، و یا توأم با ترور و وحشت و تخریب وجود دارد... آیا تاکنون با دقت به این فاجعه که در قرن بیستم، عصر نور و فضا و مشعشع طلایی رخ می‌دهد نگاه کرده‌اید؟ آیا در طول تاریخ مانند آن را دیده‌اید؟ آری مانند آن فقط در صحرای کربلا- رخ داده است. اما در قرن هفتم میلادی، زمانی که فتوحات گسترده‌ی علمی در زمینه‌ی اکتشاف نیروی بخار و برق و اتم صورت نگرفته بود. آری، شبیه همین حوادث دلخراش در صحرای نینوا اتفاق افتاده بود، برای آوارگان دشت کربلا... آنها از نوشیدن آب منع شدند، آنگاه با شمشیرهای آخته، تکه تکه شدند، و با نیزه‌ها مجروح، و با سنگها به رگبار بسته شدند... و در انتها، دستها و سرهاشان بریده، و پشت و سینه‌هاشان با اسبان سترگ کوبیده شد. کودکانشان قربانی، و زنانشان مورد بی‌حرمتی و فحش و ناسزا قرار گرفتند. اسیرانشان در غل و زنجیر شدند، و خیمه‌هاشان به آتش کشیده شد. سر شهیدانشان بر بالای نیزه‌ها رفت. و اجساد بی‌جان‌شان را از بلندی به زیر پرتاب کردند، و زنده‌هایشان را با طناب در خیابانها و بازارها چرخاندند. تمام اینها برای یک کلام جاودانه حادث شد، آن هم اظهار کلمه‌ی حق و به جرم عدالت خواهی و دیگر هیچ با همین دو واژه است که لبنانی‌ها و فلسطینی‌ها فریاد می‌زنند، و این تنها گناهشان در عصر دموکراسی و حقوق بشر!!! این قتل عام‌ها و کشتارهای وحشیانه در این جا و آن جا همه دلالت بر یک چیز دارد، و آن این که: پیشرفت در علوم طبیعی و تقدم در علوم فیزیک و شیمی و کشف اتم و لیزر هرگز به مفهوم پیشرفت و تقدم انسانیت [صفحه ۱۴۸] و تجلی شرافت و بیداری وجدان نیست، بلکه این ساز و کارها، می‌تواند ابزار ویرانگر و نابود کننده‌ای برای جامعه‌ی انسانها باشد. چنان که خداوند می‌فرماید: (ان الانسان لیطغی،

ان راه استغنی علق / ۶): هر آینه انسان به سمت طغیانگری می‌رود و طاغوت صفت می‌شود، همین که احساس استغنا و بی‌نیازی کند! جامعه‌ی مدنی و مدینه‌ی فاضله هنوز در زمین تحقق نیافته، و شاید وحشیان متمدن مانع تحقق آن شوند، و هرگز با اختراعات و رفتن به ماه و مریخ نیز تحقق نخواهد یافت. هرگز، چنان که هیچ‌گاه با افزایش در تولید کالای مصرفی و توسعه و رشد اقتصادی و انفجار اطلاعات و گفت و گوی تمدن‌ها متحقق نمی‌شود. بلکه فقط زمانی جامعه‌ی عمل می‌پوشد که حق و عدالت، جهان شمول، و امنیت و آرامش روحی و اخوت و تعاون و تعاضد و وحدت جهانی براساس آن چه که همه‌ی مردم می‌خواهند (نه فرد بخواهد)، همه جا را فراگیرد. امام حسین علیه السلام به سردمداران ستم و استکبار می‌فرمود: وای بر شما آیا می‌خواهید انتقام قتلی را که نکرده‌ام، بگیرید، یا مالی را که مصرف نکرده، یا قصاص جراحی را که مرتکب نشده‌ام، بگیرید؟ و اینک با زبان فلسطینی‌ها و لبنانی‌ها به صهیونیست‌ها و هواداران آنها، و به آمریکای تروریست و فریب خوردگان آمریکا می‌گوییم: آیا ما کسی از شما را کشته‌ایم، یا زن و کودکی را آواره، یا یک وجب از خاک شما را غصب کرده، یا خانه‌ای از شما را ویران، و یا عزیزی از شما را ذلیل و خوار نموده و عرض و ناموس شما را از میان برده‌ایم؟ آیا بارها و به کرات فلسطینی‌ها به یهودیان و مسیحیان نگفته‌اند که بیایید برادرانه در سرزمینی واحد، و در سایه‌ی حکومتی واحد، که متکبر و مدعی و متجاوز در آن نباشد، زندگی کنیم! امتناع ورزیدند، و پاسخشان جز طرد و آوارگی و اخراج اهالی منطقه، یا قتل و کشتار با سلاحهای تخریبی غارتگری به نام آمریکا چیز دیگری نبود. درست مثل داستان درگیری امام حسین علیه السلام با فرزندی نامشروع، و زنازاده‌ای بنام یزید که بفرموده‌ی حسین علیه السلام: [ صفحه ۱۴۹ ] (الا وان الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین: بین السله و الذله... و هیهات منا الذله!): آگاه باشید که این زنازاده فرزند زنازاده مرا بین دو امر مخیر ساخته، یا مرگ با شمشیر آخته، و یا ذلت و سکوت... زنهار که ما پذیرای باشیم!... تعابیر کوبنده‌ی حسین علیه السلام به رهبران زور و ستم چنین است: «شما طاغوت‌های ستمگر بر این امت، و دم‌های خبیث شیطان، و کپسول گناهان، و رانده شدگان احزاب، و دور افکنان قرآن». آیا این ویژگی‌ها بر کسانی که موضوع لبنان و ملت فلسطین را مورد تسامح و تجاهل قرار می‌دهند و اظهار می‌دارند که لبنان و فلسطین طرفهای اصلی در مذاکرات صلح می‌باشند، صدق نمی‌کند؟ و آیا صحیح است که شایع کنیم که جنوب لبنان، بهای مقابل قنطره و کانال سوئز می‌باشد؟ و نیز پیام توفنده امام حسین علیه السلام خطاب به مسرفین و مرفهین بی‌درد که با لهو و لعب، و ثروتهای باد آورده و نامشروع و رانت خواریهای غیر قانونی، دستاوردهای حرام را بالا می‌کشند، و اسراف‌ها و تبذیرها و ولخرجی‌های مستانه می‌کنند، و هیچ توجهی به منتقدین و شاکیان و معترضین و محرومان و طبقات آسیب پذیر جامعه ندارند، و ترس و حسابی از دین و وجدان نمی‌برند آیا نمی‌بینند که عرقوب و جنوب لبنان در میان آتش آتشبارهای توپخانه دشمن و هواپیماهای متجاوز آن می‌سوزد؟! ثانیاً، تمام جهان کنونی نسبت به آن چه که در لبنان و فلسطین اتفاق افتاده، و یا روی می‌دهد، مسؤول هستند. به ویژه آمریکای جنایتکار و استثمارگر، متجاوزی که به اسرائیل غاصب برای کوبیدن مردم لبنان و فلسطین و در بیانیه‌ی مشترک آمریکایی - اسرائیلی، چراغ سبز نشان می‌دهد. و به خصوص جهان عرب، و مرتجعین خود فروش و سران ملت‌های محروم عرب، که دارای قدرت نفت و نیروی مالی فراوان و میلیاردها سپرده‌ی نقد در بانکهای صهیونیستی، و غربی هستند. لبنان به خاطر فلسطینی و فلسطینی‌ها، خیلی بیشتر از تمام دولتهای عربی، بلکه کشورهای اسلامی و غیره، مصیبت‌ها را تحمل نموده است، و از این مصیبت‌های فیزیکی بالا-تر مصیبت تحمل شعارهای پوچ و تو خالی و نفاق‌های پنهان و [ صفحه ۱۵۰ ] آشکار است که همواره از تمام دوستان و رفقای این جمله‌ی نامبارک را می‌شنود: «محکوم می‌کنیم، و یا تأیید می‌کنیم، و با شما می‌یم». یا همواره می‌گویند: به به و آفرین به عرب و عربیت، و احسنست به همایشهای اسلامی که دهها بار این جا و آن جا منعقد گردیده و می‌گردد ولی هیچ چیزی علیه حملات، تهاجمات اسرائیل جز همان احسنست و به به و صدور بیانیه‌های تکراری و کلیشه‌ای حاصل نگردیده است. در حقیقت این به به و چه‌چه‌ها نه تنها اثری در جنایات مکرر آمریکا و اسرائیل اشغالگر نداشته است بلکه این شیوه و امثال آن انگیزه‌ی پیدایش مقاومت فلسطین، و رویکردی مأیوسانه و غیر موفق، و یک

سری عملیات انتحاری و انفجار خشمگانه علیه غاصب و مغضوب، و سالب و مسلوب گردیده است. چنان که حوادثی انتقامجویانه در مونیخ، و معالوت، و شمونا، و نهاریا بوجود آورد که خود معلول عکس العمل همان بی تفاوتی هاست. و همان طور که گفته اند: «اگر مسبب نباشد، علت فاعلی، توفیق و تحقق نمی یابد.» باز می گردم به بیان شرح حال کشورم لبنان، و پرسشم را تکرار می کنم: گناه لبنان چیست که پس از قطع ارتباط، اسرائیل شب و روز کشتار وحشیانه... ویرانی... آواره سازی... آتش سوزی و اسارت را از سر گرفت؟ و این همه درندگی و زیان و خشونت برای چیست؟ آری لبنان گناهی نابخشودنی دارد! و آن این که ملت فلسطین را بعد از ۱۹۴۸ که می رفت مطلقاً به فراموشی سپرده شود، و با توطئه‌ی صهیونیست‌ها و آمریکایی‌ها به نابودی کشیده شود، و پس از سالیانی دراز که در این فراموشی و غفلت بسر می برد، لبنان موجب تقویت مقاومت فلسطین گردید تا آن جا که (مقاومت فلسطین) توانست موجودیت و حضور خود را به طریقی اثبات کند. و نگاه جهانیان را به فلسطینی‌ها، به عنوان یک ملت معطوف سازد. آری شروع مقاومت از لبنان بود، و اگر لبنان نمی بود هیچ اثری از فلسطین نبود. و همین نقطه‌ی آغازین، تنها جرم و گناه لبنان، در میان دشمنان حق و عدالت و انسانیت بوده است. در حال خواندن جریده‌ی النهار بودم. به جمله‌ی جامع و مانعی برخورد [صفحه ۱۵۱] کردم که گوینده‌اش رئیس جمهور سابق لبنان بنام شارل حلو بود، که در آن گفته بود: «به نظر می رسد که ما لبنانی‌ها، مصیبت ملت فلسطین را بر دوش گرفته ایم. اما در زمینه‌ی کمک‌های تسلیحاتی و نیروهای انسانی از طرف دوستانمان، صراحتاً باید بگویم که تاکنون صرفاً یک نوع مجامله و تعارف بوده است. چگونه از نیروهای سوریه و مصر کمک نخواهیم، آیا دو ارتش به قطع ارتباط با متجاوزین پایبند و متعهد خواهند بود؟ ما طالب کمترین کمک مالی هستیم. ما از دوستان و برادران خود می خواهیم که با تدابیر اقتصادی کسانی را که به ادامه تجاوزات اسرائیل اشغالگر کمک می کنند، تهدید کرده و ما را در راه مقاومت و مبارزه تشجیع و تشویق نمایند. و به نظر می رسد که روند مذاکرات سازش، جز به تسلیم ما در مقابل اسرائیل، و به انزوا و گوشه گیر کردن ما، نیانجامیده است. باز کردن هر چه بیشتر دست اسرائیل علیه ما، نه به عنوان تدابیر صلح، و در جهت روند عادی سازی روابط بلکه به عنوان تصمیمات و تدابیر جنگی آشکار علیه ما به کار رفته است.» خلاصه کلام شارل حلو (تا آن جا که من می فهمم) این است: صلحی را که در آن سخن از قطع ارتباط می باشد، مفهومش سازش و صلح و تسلیم لبنان در مقابل اسرائیل، آن هم از روی تصمیم و نقشه و تدبیر و توطئه‌ای است که بین صهیونیست‌ها و آمریکایی‌ها وجود دارد می باشد و در همین راستا، گروهی از اعراب در مقابل این سازشکاری و عادی سازی روابط متعهد شده، و حتی خود را به اجرای کامل مفاد آن، متعهد ساخته اند. و بالاخره، هر قدر که شر و ستم و درندگی اسرائیل بیشتر، و گسترش آن فزوتتر شود، ما هرگز در بازگشت اعراب به موضع وحدت مأیوس نشده، مصرتر خواهیم بود. مضافاً این که باید از سلاح نفت، و نیز سلاح سپرده‌های فراوان، به نفع مسأله فلسطین و لبنان بهره جست، و تا آن جا که دشمن اصرار به عناد و لجبازی و خصومت دارد، ما نیز پایدردی و پافشاری کنیم. [صفحه ۱۵۲] سؤالات ۱- شاعر در وصف مردمانی که در برابر شهادت حسین علیه السلام بی تفاوت باقی ماندند چه می گوید؟ ۲- قتل عام‌ها و کشتارهای وحشیانه در جهان بر چه چیز دلالت دارند؟ ۳- با تکیه بر واقعه‌ی کربلا وضعیت مردم لبنان را چگونه تفسیر می کنید؟ [صفحه ۱۵۳]

## ثروت مسلمین علیه آمریکا و اسرائیل

مرحوم محمد جواد مغنیه در یک سلسله از مقالات خود در زمینه ثروت مسلمین به کجا می رود چنین می گوید: آمریکا به اسرائیل، بیش از آن چه که بدان نیازمند است کمک مالی و تسلیحاتی می کند تا حافظ منافع او در منطقه‌ی خاورمیانه باشد. هنگامی که «جنگ چهارم» اعراب و اسرائیل اتفاق افتاد و دولتمردان اسرائیل اشاره‌ای نمودند، عقل و اندیشه از سر آمریکا پرید و جنون او فزونی یافت. در این میان، آمریکا تمام نیروهایش را به کار گرفت و یک پل هوایی بین واشنگتن و تل آویو به وجود آورد و بهترین و مدرنترین سلاح‌ها را از طریق همین پل هوایی به اسرائیل فرستاد. در آن هنگام، اعراب و کشورهای اسلامی، به طور دسته



جمعی از این حرکت آمریکا ناراحت شدند، و شیرهای نفت را به روی آمریکا بستند. در مقابل این حرکت، مردم به پیشگاه خداوند، سر به سجده نهادند، و این اقدام را به صورت ناباورانه و خیال انگیز تلقی نمودند؛ زیرا بیشتر به صورت رؤیا می نمود تا واقعیت. ولی پس از آن که قیمت نفت افزایش پیدا کرد و میلیاردها دلار سود آفرید، متأسفانه سران دست نشاندهی عرب به جای استفاده از این حربه در مقابل اسرائیل و آمریکا، آن را کاملاً در اختیار آمریکا قرار دادند تا منافع خود را تأمین نمایند. با این عمل، قدرت [ صفحه ۱۵۴ ] آمریکا را صد چند برابر نمودند، و آمریکا همان ثروتی را که از سوی مسلمانان و اعراب به او داده می شد، عیناً در اختیار اسرائیل قرار داد. این امر باعث گردید تا اسرائیل بر ضد مسلمانان گستاخ تر و دشمنی و عداوت او آشکارتر گردد. همه می دانیم که قدرت بخشیدن به آمریکا و اسرائیل، یعنی قدرت دادن به استکبار و ظلم است. آیا از این واضح تر و روشن تر چه ظلم ها و تجاوزاتی از سوی استکبار جهانی به سرکردگی آمریکا، در «ویتنام» و «رودزیا» و «آفریقای جنوبی» و مستعمرات پرتغال و... صورت گرفته است. ثروت مسلمین و اعراب، به صورت پول و سلاح تبدیل گردیده و بر علیه خود مسلمانان و بر علیه ملت های مستضعف دیگر جهان در سرزمین های پهناور اسلام به کار گرفته می شود. چرا در برابر این حقیقت ساکت هستیم و آن را در کنفرانس ها و محافل مذهبی و اجتماعات سیاسی مطرح سازیم و از این مسأله در راستای وحدت کلمه و اتحاد عمل برای مقابله با دشمن، استفاده نمی کنیم. حتی در قطعنامه ها نیز بدان اشاره نمی شود، و در مورد آن تاکنون هیچ برنامه ای طرح و اجرا نشده است. چنان چه سیاستمداران، یعنی دولتمردان به انگیزه هایی ساکت هستند! اینک ما مسلمانان نباید ساکت باشیم؛ بر ما واجب است که این مسأله را به مردم گوشزد نماییم و به کشورهای ثروتمند عرب اعلام کنیم که سکوت هر مسلمان خیانتی نابخشیدنی است. در حقیقت خطرناکترین ظلمها و گسترده ترین ستمها، بر اثر سکوت و خودداری از امر به معروف و نهی از منکر و عدم پایبندی رهبران مسلمان در مورد واجبات است. من در این باره خطاب به بعضی از سران کنفرانس ها اسلامی تلگراف هایی فرستادم، و از آنها درخواست نمودم تا در روابط خود با آمریکا - تا زمانی که اصرار دارد از اسرائیل حمایت و کمک نماید - تجدید نظر نمایند؛ و این درخواست در روزنامه «النهار» [۱۷] درج گردید، ولی آنان چشم پوشی نمودند و آن را نشنیده و نادیده گرفتند! درباره ی کنفرانس های مذهبی، در کتاب الاسلام بنظره عصریه در فصلی ویژه مفصلاً سخن گفتم. [ صفحه ۱۵۵ ] اما چیزی که قلب مرا اندوهگین کرده و به درد آورده آن است که روحانیت جلوی گوش های خود را نگرفتند تا پیام مرا نشنوند و یا نگفتند این سخن غلط و اشتباه است، زیرا آنان در فقه اسلامی خوانده اند که فروش اسلحه به دشمن، حرام و در حد شرک به خداوند است. و حتی این است که دشمن را با مال برای خرید سلاح نیز یاری نمایند؛ تا او نتواند با خرید انواع گوناگون اسلحه و برطرف کردن نیازهایش با مسلمانان به مبارزه برخیزد. آری اگر ثروت اعراب و کشورهای اسلامی به سوی آمریکا نمی رفت و به جیب آنان سرازیر نمی شد، آمریکا این چنین به اسرائیل کمک تسلیحاتی و مالی نمی نمود. و این چنین، کاندیداهای ریاست جمهوری آمریکا، برای رفتن به کاخ سفید (سیاه)، جهت ارضای خواسته های اسرائیل، دست به مسابقه نمی زدند. و نفت و ثروت اعراب را به یغما نمی بردند و به اسرائیل نمی دادند. «گولدامایر» نخست وزیر اسبق اسرائیل در مورد حمایت رؤسای جمهور آمریکا به اسرائیل می گوید: «نیکسون بیش از تمام رؤسای جمهور سابق آمریکا، با سلاح و پول به ما کمک کرد». اینک نیز برای بار دوم به این موضوع باز می گردم، زیرا در روزنامه ی «حقیبه النهار» [۱۸]، مقاله ای دهشت آور و تعجب انگیزی از استاد «میشل ابوجوده» خواندم که برای شما باز گو می نمایم: «از حقوق حقه ملت های مسلمان این است که بپرسند: چرا و چگونه اعراب و مسلمانان مبلغ پنج میلیارد دلار به کشورهای اروپایی وام می دهند، در حالی که مصر به همان کشورهای اروپایی چیزی در حدود یک صد میلیون دلار بدهکار است؟ چرا مصر به طور مستقیم از کشورهای عربی و اسلامی وام نگیرد. نه فقط یک صد میلیون دلار بلکه یک میلیارد یا بیشتر؟ و این سؤال، سؤال دیگری بر می انگیزاند و آن سؤال، این که چرا نباید در گفتار «جرالد فورد» رئیس جمهور اسبق آمریکا، که به گفته روزنامه ی فرانسوی «لوموند»، بی تأمل می گوید: «ثروت میلیاردی اعراب بر بحران مالی آمریکا غلبه می کند و ثروت اعراب

به منزله‌ی تکیه‌گاه آمریکا به شمار [صفحه ۱۵۶] می‌آید که تأمین‌کنندگان اصلی آن، «عربستان سعودی» و «کویت» می‌باشند، و این پول بیش از ده میلیارد دلار است.» جای بسی تعجب و شگفتی است که اعراب به دوستان اسرائیل کمک‌های شایان توجهی می‌کنند، و نسبت به مخارج آنان، سخاوت و کرامت به خرج می‌دهند، در حالی که کشور مصر [۱۹] به این کمک‌ها که به صهیونیسم می‌شود، شدیداً نیازمند است. و اگر به مقدار اندکی از این کمک‌های کشورهای عربی به مصر می‌شد می‌توانست با اسرائیل بجنگد و رویاروی اسرائیل بایستد! پناه بر خدا، فلسفه‌ی این تناقض چیست؟ به دشمن خود به لحاظ مالی و تسلیحاتی، برای ستیز با ما و نابودیمان، کمک می‌کنیم، ولی برای کمک و یاری خودمان دست به سوی او می‌بریم تا بتوانیم با این اموال، تجاوز او را دفع و خنثی نماییم و از وطن و سرزمین‌های اسلامی خود دفاع کنیم! و باز هم باید گفت پناه بر خدا از این اعمال متناقض! «دکتر شارل مالک» در روزنامه «النهار» [۲۰] به این تناقضات این گونه جواب می‌دهد: «در حقیقت، آمریکا آزاد است، و اعراب نیز آزاد هستند!». این جواب و توجیه آن با منطق «جهان آزاد» که دکتر شارل مالک از آن یاد می‌کند، کاملاً هماهنگ و موافق است. جهان آزاد، یعنی «اصالت فرد» و نه «اصالت جمع» و عقیده و شناخت من، این است که این تناقض، پدیده‌ای است از پدیده‌های نظام ستمگر و زورگو و ناشی از اوضاع فاسد کنونی است. و اما در حقیقت جنگ چهارم اعراب با اسرائیل، نمونه‌ی بارز و زنده‌ای از دو موضوع مهم است که سومی ندارد. اولاً: بدون هیچ شکی، بخشی از متانت و احترام به اعراب را بازگردانید. ثانیاً: به افسانه‌ی شکست ناپذیری اسرائیل پایان داد، با توجه به این اعتقاد که جنگ سال ۱۹۶۷ م، آخرین جنگ اعراب با اسرائیل است. مسلماً در ماورای این دو موضوع، موضوع دیگری وجود ندارد. آری، اوضاع داخلی کشورهای عربی بی‌سامان ماند و بحران چنان رو به فزونی [صفحه ۱۵۷] نهاد که حاصل آن، عدم امنیت در لبنان و تناقض گویی و درگیری میان نیروهای مقاومت فلسطین شد. اما ایجاد ارتباط در «قنطره» و «کانال سوئز» تا زمانی که اسرائیل، «غزه» و «بیت المقدس» و حتی یک وجب از «صحرای سینا»، «جولان» و «کرانه باختری» را در اشغال خود دارد، چیزی نیست که بتوان از آن صرف‌نظر کرد. در نتیجه، دیگر جنگ پنجم و ششم، هیچ سودی ندارد، مگر همراه با تحریم نفت. ثروت و دیگر امتیازات اقتصادی مسلمانان، به طور مستقیم علیه خود آمریکا به کار گرفته شود. تا آمریکا دست از حمایت اسرائیل بردارد، و این درست مانند عبور شتر از سوراخ سوزن است که اگر شتر از سوراخ سوزن رد شود، آمریکا نیز دست از حمایت اسرائیل برخواهد داشت.

## نگرشی به جهان اسلام و نحوه‌ی پیدایش اسرائیل

### جمعیت مسلمین

به طوری که در مجله‌ی «المصور» [۲۱] آمده است، در جهان بیش از هفتصد میلیون نفر مسلمان، وجود دارد [۲۲] که بیشتر آنان در قاره‌های آسیا و آفریقا زندگی می‌کنند. مسلمانان به ویژه اعراب، مالک ثروت‌های هنگفت زیرزمینی می‌باشند، که آنان را غنی‌ترین و ثروتمندترین افراد ساکن روی زمین ساخته است. مهمترین این ثروت‌ها، نفت است که اکنون از آن بهره برداری می‌شود و در آینده، پرده از روی منابع مهمتر و عظیم‌تر از نفت برداشته و کشف خواهد شد. به این ترتیب، موقعیت کشورهای اسلامی در جهان به عنوان قلب و کمر بند انسانی به حساب می‌آید. [صفحه ۱۵۸]

### کشورهای اسلامی

مسلمانان در حال حاضر، بر بیش از ۵۱ کشور حکومت می‌کنند، از قبیل: اندونزی، پاکستان، بنگلادش، ترکیه، ایران، افغانستان، مالزی، مصر، عراق، سوریه، اردن، یمن، عربستان سعودی، کویت، سودان، لیبی، تونس، الجزایر، مراکش (مغرب)، موریتانی،

سومالی، مالی، سنگال، گینه، نیجریه، کامرون و لبنان، امارات متحده عربی، عمان، قطر، بحرین، برونی، کشورهای حوزه بالکان، منطقه قفقاز، اتیوپی، اوگاندا، چاد و بسیاری کشورهای آسیای مرکزی، بخشی از هند، چین، ژاپن، و چند کشور دیگر می‌باشند. از میان کشورهای اسلامی، چند کشور است که در رأس آنها افراد غیر مسلمان حکومت می‌کنند، کشورهای اسلامی در مجموع یک پنجم وسعت جهان مسکون را تشکیل می‌دهند.

## درد، در سر است نه بدن

اگر بیش از یک میلیارد مسلمان، و بیشتر از ۵۱ کشور اسلامی و ثروتی شبیه به «انگشتر سحر آمیز» نبود، جهان متمدن و صنعتی امروزی، وجود نداشت، و ایالات متحده آمریکا نمی‌توانست سفینه فضایی به ماه بفرستد. تمام این امکانات و نیروهای مادی و معنوی در نزد مسلمانان موجود است ولی متأسفانه هیچ گونه نقشی و رسمی در جهان ندارند! و اگر در کنفرانس‌ها صدایی و یا صحبتی از آنها شنیده شود، آن هم جز رسوایی و ننگ هیچ چیز دیگری به دنبال ندارد. چه ننگی بالاتر از این که مسلمانان و اعراب، در مسأله اسرائیل این چنین بی‌خاصیت و بی‌تفاوت شده‌اند؟ به طوری که هر گاه کنفرانسی منعقد نمودند، ظلم و تجاوز اسرائیل گسترش پیدا کرد، و هر گاه صدایی در این گونه مجالس بلند شد، اسرائیل آنها را مورد اهانت و استهزا قرار داد و تمام مصوبات آنان را زیر پا گذاشت و در نتیجه جز اوضاع فاسد و ناهنجار در تمامی کشورهای اسلامی، از امیر و وزیر گرفته تا شیخ و پادشاه و پیروان [صفحه ۱۵۹] سلاطین جز جهل و ارتجاع در میان کشورهای اسلامی، چیز دیگری حاصل نشد. علاوه بر این اختلاف و درگیری که میان مسلمانان به وجود آمد، گاهی آن چنان گسترده است که در اسرائیل به این گستردگی نیست، و اغلب رؤسا و حکام کشورهای اسلامی برای خود در میدانی تاخت و تاز می‌کنند، و مانور می‌دهند و در میان خود به نزاع و درگیری می‌پردازند. اما درباره‌ی جنگ اعراب و اسرائیل باید بگویم که این جنگ نشان داد، اعراب قادر بودند به پیروزی دست یابند به شرط این که مانند آزادگان، صبر و تدبیر پیشه می‌کردند تا می‌توانستند این لکه ننگ و عار را از دامن خود پاک کنند، ولی اینان، این کار را نکردند و سیاست گام به گام، آنها را به خاک مذلت و تسلیم نشانده، که در این جا باید گفت: «درد، در سر است، نه در بدن»، یعنی اشکال در رهبری است نه در ملت‌های تحت فرمان حاکمیت.

## جنگ اعراب و اسرائیل

اندک مدتی پس از جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۷۳ م، برحسب اتفاق و تصادف، با بعضی از اساتید، نشست داشتم. یکی از آنان از من پرسید: جنگ اعراب و اسرائیل را چگونه می‌بینی؟ و نظرت در این باره چیست؟ گفتم: از طرفی نتایج آن چنان قابل غلو و مبالغه است آن گونه که عده‌ای در این باره مبالغه و غلو کردند - و حال آن که این طور نیست. و از طرف دیگر نمی‌توان از اهمیت آن کاست، زیرا بیشتر مردم تصور می‌کنند، ویتنامی‌ها معجزه کردند و در قرن بیستم کاری مافوق طبیعت انسان انجام دادند. دلیل واهی اینان، این است که بمب‌های جهنمی که آمریکا بر سر ویتنامی‌ها می‌ریخت، از آنان افراد مبارز می‌ساخت که از مرگ نمی‌هراسیدند و هر مقدار این بمباران‌ها شدت و قدرت می‌یافت، بر عزم و صلابت و ثبات قدم ویتنامی‌ها افزوده می‌شد. فقیرترین و ضعیف‌ترین ملت‌ها در برابر غنی‌ترین و قوی‌ترین کشورها در جهان به لحاظ نظامی و اقتصادی و پیشرفت تسلیحاتی ایستاد و کمر خم [صفحه ۱۶۰] نکرد و سر به تعظیم فرود نیاورد، و بر آن قدرت اهریمنی فایق آمد! بنابراین، حتما رازی و عصای سحر آمیزی وجود داشته است! اولی سرباز مصری، این راز و عصای سحر آمیز را هنگامی دید که در چند ساعت «کانال سوئز» و خط دفاعی «بارلو» را درنوردید و به آتش کشید و به جهان ثابت نمود که انسانها دارای یک سرشت‌اند، چه ویتنامی باشند یا غیر ویتنامی، سیاه پوست باشند یا سفید پوست و یازردپوست. در حقیقت، مسأله جهاد و پیروزی و ایستادگی تا مرز پیروزی، با رهبری و اخلاص و

هوش و شجاعت و تدبیر آن پیوند می‌خورد و نقش اساسی ایفا می‌کند. یک انسان آگاه منصف تردید نمی‌کند که اگر آتش بس برقرار نمی‌شد، ارتش مصر به هر صورت حتی با قربانی‌های فراوان، «تل اویو» را آزاد می‌کرد، ولی اگر ویتنامی‌ها، همین کار مصری‌ها را انجام می‌دادند - یعنی گذشتن از «کانال سوئز» و «خط دفاعی بارلو» - از آنان یک اسطوره می‌ساختند. هنگامی که دهمین جوابم را پایان می‌دادم، برای بار دوم پرسید: «اما پل هوایی در جنگ - که آمریکا میان خود و اسرائیل برقرار کرده بود - روشن ساخت که مصری‌ها با آمریکا می‌جنگیدند نه با اسرائیل!» گفتم: «آیا ویتنامی‌ها در رو و در رو و به طور مستقیم با آمریکا می‌جنگیدند یا با اسرائیل؟ و چگونه در برابر یک میلیون و نیم نیروی مسلح به سلاح‌های جدید، ثبات و صلابتی بی‌نظیر نشان دادند، و هیچ‌گاه از جبروت و عظمت مادی آمریکا و طغیانش، ناتوانی نشان ندادند؟ و آیا برای دفاع از سرزمین و آزادی و معنویات و شرف اسلامی، برای جنگیدن هیچ مجوزی جز اسرائیل نیست؟ و آیا جنگ با آمریکا برای مؤمنان و پاکان حرام است و نباید با آمریکا جنگید؟ [۲۳]. [صفحه ۱۶۱]

### کشورهای اسلامی و اسرائیل

اسرائیل، محکم‌ترین دوستی‌ها و بهترین روابط را با تعداد زیادی از سران کشورهای اسلامی دارد، و این روابط و دوستی‌ها به عنوان ابزاری بسیار مناسب برای سرکوب و نابودی ممالک و امت اسلامی استفاده می‌کند. اسرائیل بعضی از سران کشورهای اسلامی را اغفال کرده و یا به مزدوری گرفته تا با کمک آنان علیه مقدسات اسلامی بجنگد و تا مسلمانان را گمراه نماید. با کمال بی‌شرمی و وقاحت، یکی از رؤسای جمهوری - که از اعضای هیأت کنفرانس اسلامی بود - در کنفرانس اعلام کرد که: «ما برای مسجد الاقصی آمده‌ایم، نه برای اسرائیل». «اسرائیل» در بعضی از کشورهای اسلامی، کارهایی انجام می‌دهد که به مغز هیچ کس خطور نمی‌کند. «اسرائیل» در آغاز، دست به فعالیت‌های اقتصادی می‌زند. سپس نمایندگی شرکت‌ها را به عهده می‌گیرد و هم‌چنان به نفوذ و دخالت در کشورهای اسلامی ادامه می‌دهد، تا این که به اهداف کامل خود برسد. در این زمینه، انگلستان و آمریکا و بسیاری از کشورهای غربی پشتیبان او هستند. پس تا چه وقت باید غافل بود! چرا بیدار نمی‌شویم تا حقیقت را درک کنیم و در مقابل این خیانتکاران و دوستان اسرائیل بایستیم، و خود را نجات دهیم؟! در حقیقت، تاریخ به میل خود به جلو و عقب حرکت نمی‌کند، زیرا بسیار فراز و نشیب‌ها و به ویژه انحطاط در تاریخ به دست آنانی که در برابر حق و اسلام قد علم کرده و منحرف شده‌اند، پدید آمده است. هیچ راهی برای پیشرفت اسلام و مسلمانان وجود ندارد مگر آن که بات «اراده»، «اتحاد» و «وحدت کلمه» پیکار و جهاد را ابزار رسیدن به پیروزی نهایی رقم زنند. و در یک کلام خلاصه نمایم: که تاریخ جز با اراده‌ی انسان حرکت نمی‌کند، این اراده انسان است که تاریخ را یا به جلو و یا به عقب حرکت می‌دهد. و مشیت الهی نیز پشتیبان اراده‌ی انسانهاست. [صفحه ۱۶۲]

### صهیونیسم و قرآن

صهیونیسم با کمال جدیت، کوشش خود را بر منحرف و مشوه جلوه دادن ارزشهای انسانی و تحریف حقایق، گذاشته است و با هر دعوتی - که بخواهد براساس عدل و داد برقرار شود و زور و تجاوز را نفی کند و میان مردم در وظایف و حقوق، تساوی برقرار نماید - مبارزه می‌کند. زیرا یهودیان - عموماً عقیده‌ای نژاد پرستانه دارند، و خود را ملت برگزیده خداوند می‌دانند، و هر ملتی - غیر از خودشان - باید مسخر آنان شود و در خدمت آنان و منافعشان باشد. و هر یهودی حق دارد هر که را از شرق و غرب بخواهد تملک کند و در اختیار گیرد، و آن چه را که بخواهد، مانند تملک حیوانات در مورد او انجام دهد. در این باره در تورات تحریف شده‌ی آنها، در سفر دوم - اصحاح هفتم و سی و یکم، مسأله فوق آمده است. در کتاب تلمود چنین آمده است: «ما ملت برگزیده‌ی

خدا به دو نوع حیوان نیازمند هستیم. نوعی اعجم و بیگانه، همانند جنبندگان و چارپایان و پرندگان و نوعی دیگر از حیوانات انسانی و آن سایر امتهای شرق و غرب است.» [۲۴]. در مقابل این اندیشه، قرآن و نیز انجیل زمان عیسی علیه السلام در برابر این عقیده‌ی وحشیانه و درنده، ایستاده و با آن اعلام جنگ نمود و با هر نوع نژاد پرستی مبارزه کرد. لذا یهود تصمیم گرفتند که حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را به قتل برسانند. اما هنگامی که از ترور و کشتن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم به وسیله‌ی زهر ناتوان شدند و نیز راهی برای نابودی رسالت اسلامی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیافتند، شروع به تحریف و جعل احادیث از زبان پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نمودند. آنان برخی از عمامه به سرها و آخوندهای درباری را، جهت تحریف حقایق اسلامی و گمراه کردن مسلمانان به نام اسلام خریدند. اما هنگامی که نیرنگ و ترفند آنان بر ملا و به فصاحت کشیده شد، راه و روش دیگری در پیش گرفتند. این را در حالی که روزنامه مصری «اخبار الیوم» مورخ ۲۱ / ۱۰ / ۱۹۷۲ م را، مطالعه می‌کردم. برایم روشن شد. [صفحه ۱۶۳] یهودیان تصور نمی‌کردند که خوانندگان این مطلب، متوجه ترفندهایشان شوند و آن ترفند، این است، که یهود - براساس سیطره و تسلط و نفوذی که بر دستگاه‌های خبری و وسایل ارتباط جمعی دارند - در رسانه‌های خبری غربی به ویژه روزنامه‌ها و مجلات، این توهم و مکر شیطانی را منتشر نمودند. در جزیره «باربادوس» سگ‌هایی وجود دارند، هنگامی که مرگ را نزدیک احساس می‌کنند، به گورستان می‌روند و در مقبره‌ای مخصوص خود جان می‌سپارند و نیز سگ‌های جزایر دیگر که نزدیک این جزیره است، هنگامی که نزدیکی مرگ خود را احساس می‌کنند، راه طولانی می‌پیمایند و به سوی قبرستان و مقبره‌هایی می‌روند که هیچ‌گونه آشنایی قبلی با آن نداشته، و در آن جا به دلخواه خود و آن گونه که دوست دارند، جان می‌سپارند. همچنین گربه‌هایی در جزیره «اوزیل» وجود دارد که هنگامی که مرگ خود را نزدیک احساس می‌کنند با سرعت به سوی مقبره‌هایی مشخص می‌روند، تا این که با آرامی کامل در آن جا بمیرند. در آن جا گربه‌ها با موش‌ها، همزیستی مسالمت آمیزی دارند. زیرا، گربه‌ها در آن حال به فکر خوردن موشها نیستند، و این ناشی از ترس مرگ و هراسهای دردناک آن می‌باشد که سرگرم اندیشیدن به آن هستند. این اباطیل و مطالب گمراه کننده را صهیونیستها در مجلات و مطبوعات غرب به چاپ می‌رسانند و بیگانگان به این یاوه‌ها و اباطیل دامن می‌زنند تا نقشه‌های شوم آنان محکم و ریشه‌دار گردد. این مطبوعات به وسایل گوناگون به دست نویسندگان و سردبیران مطبوعات کشورهای مختلف می‌رسد. برخی از آنان - مغرضانه یا غیر مغرضانه - این اباطیل را گرفته، ترجمه و پخش می‌کنند. بنابراین «صهیونیزم بین الملل» با انتشار این مطالب امید دارد تا شاید احمق و یا فرومایه‌ای، این اباطیل را بخواند و آن را باور کند، و به آن چه قرآن در این زمینه بیان فرموده است: «و ما تدری نفس بای ارض تموت»، [صفحه ۱۶۴] «هیچ کس نمی‌داند که به کدام سرزمین مرگش فرا می‌رسد» [۲۵] شک و تردید نماید و هر شخصی که صفحه‌ی آخر روزنامه‌ی مصری «اخبار الیوم» تاریخ ۲۱ / ۱۰ / ۱۹۷۲ م را مطالعه نماید، به این واقعیت خواهد رسید که این مقاله بیشتر به افسون و حقه و شارلاتان بازی شبیه است و بوی تعفن آمیز آن، بینی هر بوینده و دود آن، چشم هر بیننده را می‌آزارد. هدف آنان هر چه باشد، ما از آنان سؤال می‌کنیم، که چرا این برتری و فضیلت فقط به سگ‌های «باربادوس» و گربه‌های «اوزیل» اختصاص یافته است و غیر از این دو مکان، گربه‌ها و سگ‌های دیگر دنیا، این برتری و امتیاز را ندارند و حتی یک بار هم نشده که این مسأله اتفاق بیفتد! متخصصین و حیوان شناسان می‌گویند: «حیوانات به طور مطلق از مرگ نمی‌هراسند؛ زیرا آنان مرگ را نمی‌شناسند. در این میان فقط انسان تنها حیوانی است که می‌داند، خواهد مرد. اما حیوانات دیگر فقط این را احساس می‌کنند که موجود هستند». گذشته از این، آیا ما نیاز داریم که درباره گربه‌های «اوزیل» و سگ‌های «باربادوس» گفتگو کنیم اما نیاز نداریم که درباره‌ی توحید کلمه سخن بگوییم و نیروهایمان را برای آزادی قدس شریف بسیج نماییم؟! ما باید بدانیم که چه عاملی باعث شده که آن افسر جوان مسلمان با افتخار به سوی مسجد الحسین علیه السلام در قاهره می‌رود؟ من در انتظار و جستجوی این خبر در مطبوعات مصر هر چند به صورت کوتاه بودم که چرا این افسر جوان مسلمان، مسجد امام حسین علیه السلام

را برای نماز انتخاب می‌کند؟ زیرا می‌داند که این اسم شریف و مقدس، رمز فداکاری و ایثار برای تحقق بخشیدن به آرمانی است که به طور فطری بدان نیازمند است، مانند: عدالت اجتماعی، حق و آزادی و... ولی با کمال تأسف باید گفت که سخن بر محور اباطیل و رواج و تبلیغ در مورد آنها است، یعنی گربه‌ها و سگ‌ها، که می‌دانند در کجا و کی خواهند مرد! [صفحه ۱۶۵]

## دولت جهان شمول اسلامی

در مجله‌ی «المستقبل» [۲۶] پیرامون رهبری حضرت امام خمینی (ره) این چنین آمده است: «در حقیقت، دعوت خمینی برای برپایی نظام اسلامی، فقط در برابر نظام شاه است و نظام نژاد پرست یهودی در فلسطین اشغالی را توجیه می‌کند! اجمالا اگر در فضایی آزاد، برای مهتدی، اجازه سخن گفتن و نیز امر به معروف و نهی از منکر داده شود، و به جاهل نادان و گمراه کننده، اجازه نهی از معروف و امر به منکر بدهند! به عبارت دیگر چنان چه به مصلح اجازه‌ی سازندگی و گسترش عدالت داده شود و به مجرم اجازه‌ی ویرانی و ایجاد فساد، داده شود! چنین خواهد شد که ملاحظه می‌فرمایید! تمام افراد و گروه‌ها و ملت‌های مستضعف در مغرب و مشرق زمین، نام امام خمینی را بر زبان دارند، و هنگام دعا و نماز به یاد او هستند. و فریاد درود بر خمینی را همه جا سر می‌دهند، و بعضی از آنان بر نوزادان تازه به دنیا آمده‌ی خود، نام «امام» را می‌نهند، و برخی از خیابانهای شهرهای بزرگ خود را به نام «امام» زیور می‌بخشند و این حقیقت انکار ناپذیر است که اگر کسی پایبند صدق و راستی باشد، از «بگین» و «دایان» آنچه را که استحقاق دارند و شایسته آن هستند، یاد خواهد نمود. اینک از این موارد که بگذریم، آن چه را که تورات کنونی یهود، در رابطه با برخورد با دیگران به یهود گفته است، اشاره می‌کنیم. و هم چنین پیرامون نظر قرآن راجع به دستور رحمت و یاری و تعاون به تمام آنهایی که با مسلمین جنگ ندارند، می‌نگاریم: تورات به بنی‌اسرائیل، دستور تجاوز و دشمنی و ظلم و خشونت را تا آن جایی که در توان دارند - داده است، از جمله در تورات تحریف شده، آمده است که: «بکشید دیگران را تا این که کسی نماند، از پیر و جوان، پسر و دختر، نوزادان و زن، نگذارید و به آنان رحم نکنید.» [۲۷]. [صفحه ۱۶۶] رژیم اشغالگر قدس (اسرائیل) نیز این اعمال را در فلسطین پیاده نموده و افزون بر آن، در «دیراسین»، شکم زنان حامله را دریدند به طوری که صهیونیست‌ها با یکدیگر بر سر این که در شکم مادران باردار، پسر یا دختر باشد، شرط می‌بستند و شکم آنان را می‌دریدند! اما قرآن به مسلمانان درباره اقوامی که با ما جنگ ندارند این چنین فرموده است: (لا ینهیکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبرهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین).: خدا شما را از دوستی با آنان که با شما در دین جنگ و دشمنی نکرده و شما را از دیارتان بیرون نمودند، از نیکی کردن به آنها نهی نمی‌کند بلکه با آنها به عدالت و انصاف رفتار کنید، که خدا مردم عادل و دادگر را دوست می‌دارد.» معنی این سخن آن، است که اسلام برای تمام ملتها است، و مختص به پیروان اسلام نمی‌باشد، و حتی خیر و صلاح کسانی را که به آن ایمان نداشته باشند نیز می‌خواهد و این صلاح و سعادت را تا زمانی که دست به سلاح بر ضد اسلام نبرده و اقدام به قیام مسلحانه و دشمنی با نظام نکنند و به پیروان این شریعت آسمانی آزار نرسانند، فراگیر است. آیا با این همه، می‌توان گفت: وجود حکومتی براساس قرآن به دست انسانها، برایی دولتی صهیونیستی و تروریست را توجیه می‌کند؟! معیار و میزان سنجش و وجه اشتراک آن کجا است که بتواند میان بهشت و دوزخ را تمایز دهد؟

## نظام اسلامی و حاکمیت مستضعفان

در واقع، خداوند منان، دعوت و رسالت و نظام اسلامی را در خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم چنین مشخص و ترسیم نموده است: [صفحه ۱۶۷] (و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین) [۲۸].: (و ای رسول! ما تو را نفرستادیم مگر آن که رحمت بر تمام جهانیان باشی). و درباره اجرای عدالت و حکومت عدل، قرآن به پیامبر می‌فرماید: (فاحکم بین الناس بالحق و لا تتبع الهوی) [۲۹].:

«پس میان مردم به حق حکومت و داوری کن و هرگز از هوای نفس پیروی مکن». و در جای دیگر می‌فرماید: (کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور) [۳۰] :: «این قرآن، کتابی است که بر تو فرو فرستادیم تا مردم را از تاریکیها بیرون آوری و به نور و روشنایی برسانی.» نبی گرامی اسلام رسالت خود را به امر خداوند متعال آغاز کرده و شالوده‌ی نظام صلح و محبت و رحمت و انسانیت را پی‌ریزی نمود. همزمان و همگام با تأسیس این نظام اسلامی، میلیون‌ها نفر از محرومان و مستضعفین زمین، از دست اربابان خود، یعنی امپراتوری مسیحی روم و امپراتوری ایران، رهایی یافتند، و بسیاری از آنان دین اسلام را پذیرفتند و آن را به آغوش کشیدند، تا از اربابان ظالم و مستبد و فاسد، آزاد و از نعمت این نظام عدل و رحمت، بهره‌مند گردند و در سایه‌ی آن، زندگی شرافتمندانه داشته باشند. این است نظام و دولت اسلامی که امام خمینی خواستار پیاده نمودن آن بوده است؛ زیرا برای تمامی مردم، رحمتی الهی است، خواه مسلمان و خواه غیر مسلمان. از این رو استعمارگران و صهیونیست‌ها و مزدوران وابسته به آنها، با این نظام مقدس مبارزه می‌کنند. ایمان و حق، کالایی نیست که مورد معامله واقع شود و یا در بازار مورد خرید و فروش قرار گیرد بنابراین از هر سلاح و دولت باطل و احزاب گمراه نیرومندتر می‌باشد و این یک پدیده عاطفی نیست، بلکه عین واقعیت است. به عنوان نمونه حکومت ننگین شاه با این که مورد حمایت کشورهای شرق و [صفحه ۱۶۸] غرب و پول و عناصر به ظاهر نیرومند و نیز مسلح به سلاح‌های نابود کننده بود، با شمشیر دین و رهبری امام خمینی و ایمان و عزم یاران او، با سرعتی بسان سرعت برق، نابود شد.

### خبری تحقیقا صادقانه

در کتاب شریف سفینه البحار [۳۱] به نقل از منابعی که چندین قرن از تألیف آن گذشته، این چنین آمده است: (یخرج رجل، من قم یدعو الناس الی الحق فیجتمع معه قوم کزبر الحدید لا- تزلهم العواصف، و لا- یملون و لا- یجبنون، و علی الله یتوکلون، و العاقبة للمتقین). «مردی از شهر قم قیام می‌کند و مردم را به حق دعوت می‌کند، همراه او یارانی به صلابت آهن گرد خواهند آمد که باد و توفان آنان را نمی‌لرزاند، هیچ گاه ملال و ترس بر آنها سیطره پیدا نمی‌کند و بر خداوند عالم توکل می‌کنند و سرانجام، عاقبت از آن متقین و پرهیزگاران است.» ابن توصیف، صادق‌ترین توصیف نسبت به امام خمینی و یارانش می‌باشد. او بیشتر زندگی و درس و تدریس خود را در شهر قم گذرانید، و در آن شهر دعوت خود را بر ضد شاه اعلام نمود، و سرانجام از آن شهر تبعید گردید. دعوت وی دعوتی بر مبنای حق و عدالت بوده است و هر حقیقت‌گرا و مخلص صادقی به آن دعوت لبیک می‌گوید. فرد باطل اندیش از آن دعوت می‌هراسد، و خداوند راهبر و ولی پرهیزگاران است.

### تهاجم استکبار جهانی علیه انقلاب اسلامی ایران

مقاله‌ای تحت عنوان «چرا این همه تهاجم علیه انقلاب اسلامی ایران صورت می‌گیرد؟» نوشته «استاد سعید جمعه» نخست وزیر اسبق اردن در [صفحه ۱۶۹] «مجله‌ی الحوادث» لبنانی [۳۲] ملاحظه کردم. هنگامی که این مقاله را می‌خواندم، این احساس را در درون خود داشتم که در مقابل مقاله‌ای ارزشمند، قرار دارم نه مقاله‌ای گمراه کننده و فریبنده که بی‌خردان و بی‌مایگان و مزدوران، برای تحریف حقایق و واقعیتها به نفع اربابان خویش، آن را نگاه داشته‌اند. بلکه من با حقایقی روبرو هستم که هر خواننده و شنونده‌ای بدون هیچ گونه مناقشه و سؤالی، آن را می‌پذیرد. اگر حقیقتا خواننده از پیروان عقل و خرد باشد پی به صادق بودن این مقاله می‌برد. آرزو کردم که این مقاله به زبانهای مختلف ترجمه و لااقل به صورت جزوه‌ای در کلیه ممالک اسلامی توزیع شود و در دسترس همه قرار گیرد، تا مسلمانان بدانند چه نیروی ارزشمند در وجود آنها نهفته است. و بدانند چه توطئه‌ها و ترفندها و دامهایی، آنها را احاطه کرده و در انتظار شکار آنها می‌باشد، و هم چنین دوست داشتم تا بخش زیادی از اهداف این مقاله را هر چند به مرور

زمان استفاده نمایم. من بهترین عناوین آن را در عبارتهای زیر خلاصه می‌کنم:

## مطبوعات غرب

نشریه «ساندی تلگراف» مقاله‌ای درباره‌ی پیروزی انقلاب اسلامی در ایران دارد، که در آن چنین آمده است: «غرب معتقد بود شکست و فرار کشور عثمانی در جنگ اول جهانی در واقع، شکست دین اسلام است. در همین میان، صهیونیسم جهانی و امپریالیسم به سرکردگی بریتانیا و آمریکا، نقشه‌ی محو و نابودی روح اسلامی در کلیه شئون آن و تار و مار کردن مسلمانان را کشیدند. و به همین منظور نظام صهیونیستی (اسرائیل) را در فلسطین به وجود آوردند؛ زیرا این نظام به عنوان خطرناکترین و قوی‌ترین پدیده‌ای است که می‌تواند در تحقیق بخشیدن این نقشه‌ها مؤثر باشد. [صفحه ۱۷۰] اما هنگامی که «امام خمینی» (ره) برخاست و قیام و انقلابی اسلامی به پا کرد، از اسلام در تمامی دنیا به عنوان موضوع روز، صحبت شد. امروز تنها چیزی که درباره‌ی آن صحبت می‌شود، همین اسلام است. غرب و صهیونیسم ناگهان به خود آمدند و لرزیدند. در این هنگام، رسانه‌های گروهی، استکبار جهانی را به حالت آماده باش دعوت کرده و به آنها هشدار دادند.» و مجله «تایم» در مقاله‌ای این چنین می‌نویسد: «در حقیقت، انقلاب آیت الله خمینی، منشأ و محور حرکت‌های اسلامی است و عامل و محرک بزرگی در فعالیت مجاهدین (انقلابیون) می‌باشد.» هم چنین مجله «نیوزویک» درباره انقلاب اسلامی ایران می‌نویسد: «انقلاب ایران، در حقیقت ثابت کرد که اسلام به عنوان یک ایدئولوژی، عظیم‌ترین نیروی معنوی است و از نظر اخلاقی نیز بر سایر مذاهب برتری دارد.» و نیز روزنامه‌ی «تایمز مالی» می‌نویسد: «از امروز دیگر کسی نمی‌تواند عظمت اسلام را منکر شود.» و روزنامه «فیگارو» درباره‌ی عظمت انقلاب اسلامی می‌گوید: «چه کسی باور می‌کرد که شعار «الله اکبر» می‌تواند معجزه‌هایی به پا کند؟ انقلاب امام خمینی ثابت کرد که این انقلاب مانند طوفانی از درون قلبهای نیروهای مؤمن، استکبار را به زانو درآورد.» «ابابابان» (وزیر جنگ اسبق اسرائیل) نیز نظری راجع به انقلاب اسلامی ایران، دارد او می‌گوید: «در حقیقت جریان اسلامی در منطقه، معادلات اسرائیل را بر هم زد و بر ما است که با سرعت و جدیت، درباره‌ی روح انقلابی که در اسلام وجود دارد، اندیشه کنیم. و بر غرب است که درباره‌ی وسعت نیروی اسلام و همچنین پایبندی مسلمانان به مذهب خود و نیر رهبری خالصانه آن بیندیشند؛ زیرا اسلام، تنها خطری است که ما درباره‌ی آن هشدار می‌دهیم.» [۳۳]. [صفحه ۱۷۱] «مناخیم بگین» (نخست وزیر اسبق اسرائیل) پیرامون انقلاب اسلامی ایران چنین می‌گوید: «انقلاب ایران، تهدیدی مستقیم علیه غرب به شمار می‌آید، و باید فرهنگ اسلام را نابود کرد.» و «موشه آرون» (وزیر جنگ پیشین اسرائیل) چنین می‌گوید: «پس از انقلاب خمینی، مساجد در سرزمینهای اشغالی، برای مردم مسلمان به صورت دژ محکم برای عصیان و قیام درآمده است.»

## دشمنان اسلام و انسانیت

انقلاب اسلامی ایران، ضربه‌ای کوبنده بر دشمنان اسلام و انسانیت وارد آورده است. با این ضربه، عقل دشمنان را مختل و تفکر و هوشیاری را از آنها سلب کرد و آنها را بر آن داشت تا خود و مزدورانشان را در جوامع اسلامی و عربی بسیج نمایند. تا با تحریف حقایق و جعل دروغ، اسلام را عامل ارتجاع و رکود معرفی کنند. زیرا در منطق آنان مبارزه با برهنگی و سکس ارتجاع است! و تمدن را آزادی زن در برهنگی پاها و سینه‌ها می‌دانند در حالی که آنها از این حقیقت آگاهی ندارند که اسلام همان نیروی عظیمی است که توانست تخت و تاج شاهان و حکام مستبد و خودکامه استعمار را درهم بشکند، و آنها را به وسیله مستضعفین لگدمال کند و آزادی حقیقی را به انسان بدهد. و در حقیقت در پاسخ فریاد امام خمینی (ره) که می‌گفت: «اسلام در خطر است»، امت مسلمان با فریاد «الله اکبر» به آن، پاسخ مثبت داد و شعار «لا اله الا الله» و «الله اکبر» میلیون‌ها مسلمان نشانگر پاسخگویی و قبول فریاد امام خمینی است. این بدان معنی است که هیچ کسی حق ندارد دیگران را به بردگی و خواری و ذلت بکشد و هیچ امتیازی برای هیچ



کس وجود ندارد، و هرگز برای غیر خدا خضوع و تعبد وجود نخواهد داشت. خلاصه، جز این نبود که ملت مسلمان ایران، با نام «الله» و «اسلام» که مرادف با آزادی و حقیقت و عدالت است، بر طاغوت پیروز شدند. [صفحه ۱۷۲]

### شیعه و سنی

«استاد جمعه» پیرامون شیعه و سنی به طور شفاهی این گونه اظهار نظر می‌کند: «بیشتر نویسندگان عرب مغرضانه و منافقانه، اصرار دارند بگویند که انقلاب اسلامی ایران یک انقلاب شیعی است و می‌خواهد میان کلیه مسلمانان اختلاف و تفرقه به وجود آورد. در حالی که شیعه اثنی عشری، مذهبی همانند مذاهب دیگر اسلامی است و اگر چنانچه میان آنان اختلاف ظاهری وجود دارد، به علت این است که پیشوایان شیعی - یعنی علما و مراجع - مستقل هستند، و این امتیازی است که علمای شیعه بر روحانیت اهل سنت دارند. و در حقیقت اگر این چنین نبود، «امام خمینی» نمی‌توانست قیامی علیه طاغوت دو هزار و پانصد ساله برپا کند. در حالی که سادات خائن رئیس جمهوری معدوم مصر - در این هنگام توانست به زور، شخصیت‌های «الازهر» را وادار به نوشتن فتوایی فریبنده در مدح پیمان سازش با اسرائیل کند و در واقع آنان با این عمل، اشغال مقدسات اسلامی به دست اسرائیل را تأیید کردند و این مورد پسند و رضای خداوند و رسولش نمی‌باشد.» به گفته‌ی نویسنده: «علمای شیعه در شریعت اسلامی بر علمای اهل سنت پیشی و امتیاز دارند، زیرا کلیه‌ی «علمای الازهر»، حتی رییس و بزرگشان از حقوق بگیران دولت هستند و با حکم و فرمان دولت عزل و نصب می‌شوند. در حالی علمای شیعه، دارای بودجه مستقل هستند و از هیچ سلطه‌گری پولی دریافت نمی‌دارند.» در این زمینه، شاه سعی فراوان داشت که تمام علمای شیعه را همانند علمای الازهر، به استخدام خود درآورد، و در این مورد پافشاری و اصرار زیادی نمود. اما عاقبت دیدیم تمامی کوزه‌ها بر سرش شکست و ناکام به گورستان فرعونیان رهسپار شد. در این جا از ادامه مقاله‌ی استاد جمعه صرف نظر می‌کنیم و در عناوین زیر به شعارهایی اشاره‌ای می‌کنیم که مردم مسلمان ایران در تظاهرات علیه شاه و نظام ساواک او می‌دادند، و آن بهترین دلیل است که انقلاب [صفحه ۱۷۳] اسلامی ایران یک روح حسینی و عاشورایی دارد و از قیام حسین بن علی علیه السلام سرچشمه گرفته است، که در همان لحظات آخر روز عاشورا فرمود: (امضی علی دینی النبی) «بر دین و راه پیامبر رهسپارم و مطلقاً هیچ چیز دیگر را بر آن ترجیح نمی‌دهم».

### منبر حسینی

در این جا خوب است سؤال شود که چرا هنگامی که «استاد مطهری» با گلوله خیانتکاران به شهادت رسید، این مصیبت قلب «امام خمینی» (ره) را به درد آورد، و اشک معظم له را جاری ساخت و آن مرد باوقار در برابر مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها، این چنین شد. راستی چرا این همه بی‌تابی؟ مگر مطهری چه شخصیتی بود؟ جواب: استاد مطهری، خطیبی از خطبای منبر حسینی بود که کارش، افشاندن روح فداکاری و عزت در قلوب مردم، و عاملی در انفجار انقلاب بر ضد ظلم و تجاوز بود و نظیر این دانشمندان و خطبا در ایران به تعداد صدها نفر وجود دارد. آنها در کنار امام خمینی و سربازانش، بزرگترین نقش را در تعیین شعارهای حسینی داشتند و تظاهر کنندگان، آن شعارها را بر ضد شاه مخلوع به کار می‌بردند. بنابراین، جای تعجب نیست اگر امام خمینی (ره) در فقدان یکی از مبلغین قیام اسلامی ایران، متألم و متأثر گردد. رسانه‌های گروهی و خبرنگاران خارجی، این شعارها را در ایران شنیده و مشاهده نموده‌اند و درباره‌ی آنها مطالب زیادی نوشته‌اند. به عنوان نمونه در مجله‌ی «المستقبل» [۳۴] چنین آمده است: به تازگی کتابی در فرانسه تحت عنوان «انقلاب ایران به نام الله» منتشر شده است که نویسندگان آن عبارتند از: «کلیر بریر» و «پیر پلانته». [صفحه ۱۷۴] در این کتاب چنین آمده است: «در حقیقت، تظاهرات ایران چیزی جز شعار حسین علیه السلام که از آن سخن می‌گفت، نبود. حسین علیه السلام چه کسی بود؟ حسین علیه السلام شهید شهادتی که تمام درد و ناراحتی‌اش متبلور و متجلی در شعارهای ضد ستم

و ظلم ستیزی است. و در حقیقت مجد و عظمت و سربلندی او در شهادتش بود و نه در حیاتی که سرتاسر مورد ظلم و تعدی و فساد واقع گردیده بود. از این جاست که تظاهرات مردم ایران بر ضد نظام و ساواک شاهنشاهی در کلیه مراحل، نظیر قیام و تظاهرات حسین علیه السلام است. هم چنین در روزنامه لبنانی النهار [۳۵] چنین آمده است: «استاد «میشل ابوجوده» گفت: «چه مفهومی دارد که ایالات متحده آمریکا با کمال قدرت و نیرو، از نظام شاهنشاهی در ایران حمایت می‌کند، آیا جز این است که این نظام، منافع آمریکا در ایران و خاورمیانه را حراست و حفاظت می‌کند؟ و بر آمریکا است قبل از هر چیز معنی «تاسوعا و عاشورا» را که امام حسین علیه السلام در شعاری تفسیر کرد، بشناسد و آن عبارت است از این کلام: (و الله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا اقر اقرار العیید، هیئات ان نؤثر طاعة اللئام علی مصارع الکرام). [۳۶]. :: به خدا سوگند دست تسلیم و ذلت به شما نخواهم داد و همچون بردگان با بیعت، شما را به رسمیت نخواهم شناخت. هیئات، هرگز اطاعت فرومایگان - نظیر ابن زیاد - را بر شهادت در راه حق ترجیح نخواهم داد. به طور خلاصه باید گفت که انقلاب اسلامی ایران نه کمونیستی است و نه کاپیتالیستی، (نه شرقی نه غربی) و نه ملی (یعنی فارسی و یا ترکی و...)؛ بلکه تماماً نشأت گرفته از «نهضت امام حسین علیه السلام» و اسلام است و همان گونه که چهره‌ی آن را روزنامه‌ی «السفیر» [۳۷] ترسیم نموده است: [صفحه ۱۷۵] «در حقیقت، انقلاب ایران، اولاً- اسلامی است، و دوم اسلامی است و سوم هم اسلامی است. زیرا رهبری آن، اسلامی است و در کلیه‌ی شاخه‌ها و راههای تلاش و نبرد آن، اسلام حضور دارد، و در شعارها و اهداف فقط اسلام است. و به طور خلاصه، دارای ملت مسلمانی است که با قدرت کوبنده و عظیم خویش، شاه شاهان را سرنگون کرد». آیا پس از این همه توضیح می‌توان گفت: «دین افیون ملتها است؟» تاریخ قدیم و جدید اسلام، این دروغ و تهمت را به طور جدی رد می‌کند زیرا سرطان کشنده ملتها، همان نظامی است که برای اندیشه‌ی آزاد، احترام و ارزشی قایل نیست. و این گونه طرز تفکر خیانت آمیز (دین افیون توده‌ها) را گناه و جرمی بزرگ و تجاوزی عظیم بر حقیقت و واقعیت می‌داند. خلاصه‌ی کلام، آن که: آیا بر روی زمین، عاقلی وجود دارد که انسانیت را بدون آزادی بخواهد و یا حداقل تصور کند؟ در واقع دیکتاتوری و استبداد، دشمن بزرگی است که متوجه انسان و انسانیت است، چه حکومت دیکتاتوری فرد بر فرد باشد یا گروه بر گروهی دیگر. و اگر شعار «لا اله الا الله» در اسلام نبود، نمی‌توانستیم بگوییم اسلام یک دین جهانی کامل برای همه‌ی زمانها و مکانها است. شعار «لا اله الا الله» جامعه بشری را در کلیه‌ی حقوق و وظایف، بر یک سطح متساوی و عام قرار می‌دهد. در پایان مناسب است، کلام پروردگار را که بر رسول بزرگوارش وحی فرموده است، متذکر شویم؛ خداوند می‌فرماید: (ما علیک من حسابهم من شیء و ما من حسابک علیهم من شیء) [۳۸]. :: نه چیزی از حساب آنها بر تو و نه چیزی از حساب تو بر آنها است. (فانما علیک البلاغ و الله بصیر بالعباد) [۳۹]. :: بر تو چیزی جز تبلیغ دین خدا و اتمام حجت بر آنها نیست و خداوند به حال بندگان بینا است. [صفحه ۱۷۶]

### خدای اسرائیل؛ صهیونیسم

سخن پیرامون فلسفه‌ی وجودی یهود و صهیونیسم نژاد پرست، به بیش از یک جلد کتاب نیاز دارد، اما در این مقال به سخنی کوتاه پیرامون خدای اسرائیل و حقیقت و هدف او در دین یهود، بسنده می‌کنیم. زیرا که فلسفه و تمام تعالیم این دین بر ویژگیها و سرشت این خدا نهفته است. اجمالاً- سخن در پیرامون خدای اسرائیل - همان گونه که خود اسرائیلیها از آن برداشت می‌کنند - شگفت انگیزتر از این است که عقل آن را تصور نماید: «این خدا فردی صهیونیست است و با انسانیت دشمنی می‌ورزد، و دستور نابودی و آتش زدن شهرها و خانه‌ها با ساکنان آن را می‌دهد حتی به کودکان نیز رحم نمی‌کند. او فرمان نابودی خانه و کاشانه‌ی مردم را صادر می‌کند و طلا- و جواهرات و اشیای قیمتی آنان را به غارت می‌برد، چرا که این‌ها را به خدای بزرگ سرمایه داری می‌دهد...» همچنین این خدا، یک نژاد پرست است، همچون بت‌های برخی از قبایل جاهلیت قبل از اسلام می‌باشد، که اندیشه‌ای جز

گشودن و حل مشکلات یهودیها و صهیونیستها ندارد. بنابراین خدای یهود به این جهت است که هستی و آن چه در بر دارد، حتی انسان غیر یهودی و... را در اختیار صهیونیستها قرار داده است. تورات در سفر یوشع - اصحاح ۶ - آیه ۲۴ خطاب به بنی اسرائیل، همین امتیاز را ذکر می کند: «شهر را با آن چه در آن است به آتش زنید... اما نقره و طلا- و ظرفهای مسی و آهنی را به خزانهی پروردگارتان بسپارید». و اما در سفر تثنه - اصحاح ۱۴ چنین می گوید: «قهر خدا شما را ملت برگزیدهی خود قرار داده تا بر دیگر ملت های روی زمین برتری داشته باشید». و در سفر عدد - اصحاح ۳۱ - آیه ۱۲ چنین می گوید: «همه را غارت کنید و غنیمت ها را، اعم از این که انسانی باشد و یا حیوانی به چنگ آورید.» [صفحه ۱۷۷] و فراتر از این، جریان یعقوب است که در طول شب با خدا کشتی گرفته و خدا برای رها شدن و گریز از دست حضرت یعقوب ناتوان ماند، که سرانجام چاره ای نیافت جز این که برای رهایی به دامن حضرت یعقوب متوسل شود، و با حالت تضرع و التماس به یعقوب گفت: «مرا آزاد کن چرا که سپیدهی سحر در حال دمیدن است». یعقوب به خدا گفت: «من تو را آزاد نمی کنم تا این که مرا مبارک گردانی...» پروردگار او را پر برکت گردانید و نامش را اسرائیل نهاد. [۴۰]. معنی اسرائیل در زبان عرب آن گونه که اهل فن می گویند: «نیروی ضد خدایی و غلبه یافته بر خدا می باشد». این فلسفه و یا به عبارت دیگر، این خرافه به این مسأله اشاره دارد که حتی خدا در برابر شخص یهودی ناتوان است و یعقوب که مظهر یهود بود بر خدا چیره گشت! و این موضوع با عباراتی روشنتر و گویاتر در سورهی مائده آمده است که می فرماید: (و قالت اليهود یدالله مغلوله غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا). [۴۱]. و یهود گفتند دست خدا به زنجیر بسته است! دستهایشان بسته باد و به خاطر این سخن از رحمت (الهی) دور شوند! و در آیهی دیگری می فرماید: (قالوا ان الله فقیر و نحن اغنیاء) [۴۲] و [۴۳]: گفتند خدا فقیر است و ما بی نیازیم. [صفحه ۱۸۳]

## امامت استمرار فر آیند نبوت

### اشاره

[پاسخ برخی شبهات پیرامون شیعه] [صفحه ۱۸۵]

### یاران فداکار حسین

### بهره ور و زیانمند

در یکی از کلمات حکمت آمیز «انجیل» آمده است: اگر تمام جهانیان سود برند، و انسان، خود در این رابطه متضرر و زیانمند شود، انسان چه سودی برده است. مشابه و بهتر از آن را قرآن می فرماید: بگو، زیان مندان کسانی هستند که خود و خانوادهی آنها روز رستاخیز خسارت خواهند دید. آگاه باشید که زیان آشکار و بزرگ همان زیان روز قیامت است. (زمر / ۱۵). یعنی تنها نفس انسان است که معیار ربح و خسران مبین می باشد، و این که اگر باورمندی بر حق و هدایت پافشاری و ایستادگی کند، بهره ور. و هر کس به باطل و گمراهی فروغلتد، زیانمند و متضرر خواهد بود. تردیدی نیست که حرکت و سیر در راه حق دشوار و مشکل است، و احیانا منجر به قربانی کردن خویشتن آدمی می شود. و هر کس شجاعانه و سخاوتمندانه نفس خویش را در راه حق مبدول دارد، پیروزی افتخار آمیز و ابدی را نصیب خویش ساخته، و هر کس بخیلانه از بذل جان دریغ ورزد، کوشش و تلاشش عقیم و بی نتیجه خواهد ماند. چنان که پروردگار [صفحه ۱۸۶] می فرماید: واژه فانی و مرده را بر آنها که در راه خدا «شهید» شده اند، مگذارید، آنها زندهی شاهد، و شهید جاویدند، لکن شما مفهوم این حقیقت والا را در نمی یابید. (بقره / ۱۵۴). سرور دو عالم صلی الله علیه وآله وسلم می فرماید: «شهیدان در پیشگاه خداوند از احترام و حرمت خاصی برخوردارند که حتی پیامبران دارای چنین حرمت و افتخاری

نیستند. تمام پیامبران با آب غسل داده می‌شوند، و من نیز پس از مرگ غسل داده خواهم شد. شهیدان به آب دنیا نیاز ندارند تا به وسیله‌ی آن غسل داده شوند. تمام پیامبران در کفن پوشیده خواهند شد، و من نیز هم چنین و شهیدان با همان لباسهایشان دفن می‌شوند».

## یاران پیامبر و یاران حسین

بر طبق یک عادت و جریان سنتی حاکم، خطبای منبرهای حسینی، همواره صحابه را با یاران حسین علیه السلام در پیشگاه خداوند همطراز و همسنگ می‌دانند. و چه بسا گویند: یاران حسین علیه السلام در شیوه و سیره‌ی خود همچون آنان بوده و جان و روح خود را به خاطر خدا و حق و حقیقت فدا نمودند، که شکی در آن نیست. امام حسین علیه السلام کشته شد، و انحراف و سرکشی و گمراهی دولت متجاوز و ستمگر اموی افزوده شد. در مکه حرام‌های خدا حلال شمرده شده و مدینه به آتش کشیده شد. در زمینه‌ی جهاد یاران پیامبر، می‌گوییم گرچه آنها فداکاری کردند، و جان و خون خویش را به ارمغان دادند، ولی همه‌ی این‌ها در سایه‌ی حضور وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و نفوذ دولت اسلامی بوده و سرانجام رهبری پیامبر ثمر داد. بنابراین قیاس و مساوات در این مورد هرگز جایز و توجیه پذیر نیست. پاسخ: ۱- مقام شهید با نمونه‌ی اعلا و آرمانی که در راه آن شهید شده، مقایسه می‌شود. چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرماید: «هر کس هجرتش بسوی خدا و رسول او باشد، به سمت خدا و پیامبرش حرکت کرده است، و [صفحه ۱۸۷] هر کس هجرتش به سوی مال و منال دنیوی باشد، یا به سوی زنی که با او ازدواج کند، حرکت کند، به سمت آن چه هجرت کرده، حرکت نموده است». خداوند می‌فرماید: (و من یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیة اجرا عظیما). (النساء / ۷۴). هر کس در راه خدا بجنگد، و کشته و شهید شود، یا به پیروزی بر دشمن نایل شود، بزودی پاداش بسیار بزرگی به او عطا خواهیم کرد. بنابراین، معیار شهادت افتخار آمیز و احترام انگیز در پیشگاه خداوند، رضایت و خشنودی حق و یاران او، و خشم و غضب باطل و هواداران آن می‌باشد... و براساس همین طریق، صحابه و یاران حسین علیه السلام - که بهترین درود و رحمت بی‌پایان خدا بر آنها باد - بیانگر کیفیت تحقق آیات الهی، و حرکت به سمت شهادت، و راه سعادت هستند، چنان که در اشعاری آمده است: بزودی حرکت می‌کنم، و مرگ بر جوانمرد ننگ و عار نیست وقتی که هدف حق باشد و جهاد کننده مسلمانان مردان صالح خود را ساختند و آماده کردند و از مطرودین هلاک شونده جدا شده و با مجرمان وداع ۲- گروه کثیری از صحابه، که در میانشان نیز از اصحاب بدر (جنگ بدر) نیز بودند، جنگیدند و بالاخره به همان انگیزه و هدفی که به خاطر آن در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می‌جنگیدند، در راه خدا شهید شدند. از آن جمله‌اند: عبدالله بن عمیر کلبی که می‌گفت: به خدا سوگند من در راه خدا و جهاد علیه مشرکین بسیار اشتیاق داشتم، و هم اکنون امیدوارم که جهاد و جنگ با این گروه ستمگر که با فرزند دختر پیامبرشان به نبرد برخاسته‌اند، خداوند پاداشی بزرگتر و فزونتر از پاداش جهاد علیه مشرکین نصیب فرماید. دیگر از آنان انس بن حرث، و حبيب بن مظاهر، و مسلم بن عوسجه، و جنادة بن حرث، و بسیاری دیگر بوده‌اند. ۳- یکی از آموزه‌هایی روحی - روانی شهداء این که، آنها با انگیزه‌ای واحد، سمت گیری و حرکت داشتند. و آن احساس و آگاهی به وظیفه و ایمان به نمونه‌ی اعلا و آرمانی و الگوی والایی بود که در اعماق وجود [صفحه ۱۸۸] شهیدان موج می‌زند، و در سرشت شهید، آگاهی به گونه‌ای ریشه دار است که به خاطر آن مبارزه و جهاد را تا مرز پیروزی می‌کشاند، تا آن جا که هر یک از ایشان که شهید می‌شوند. احساس می‌کند در راه حق و عدالت، و آزادی و مساوات و به خاطر حق و حریت، شهید می‌گردند و از نظر اصول و ریشه‌ی اعتقادی مانند کسی است که در رکاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به شهادت رسیده باشد، چرا که ارزش‌ها و مفاهیم الهی برخاسته از ژرفای اسلام و دعوت به آن است... دلالت بر این جهان شمولی، نصوص قرآن و سننی است که شهادت و کشته شدن در راه خدا را بدون قید و شرط بیان می‌کند، و بدیهی است که راه خدا، فراگیری گسترده‌ای دارد، و به جیتی از

جهات، در برگیرنده‌ی خیر و صلاح مردم نیز می‌باشد.

## پاره‌ای از ویژگی‌های شهید

شهید دارای چنین ویژگی‌هایی می‌باشد: شجاعت و ثبات، و زهد و بی‌میلی نسبت به تمامی عوامل جاذب و تحریک کننده، غرور در مقابل سازش و پستی، و صبر جمیل در برابر بلا و مصیبت، و احساس و آگاهی نسبت به مسئولیت در مقابل دیگران، و فدا کردن چیزهای گرانبها از جمله جان و مال. اما برتری اجر و پاداش یک شهید بر شهید دیگر در پیشگاه خداوند، براساس نیت و صداقت در آن، و عزم و پایداری و نیرومندی و قدرت، و اطمینان کامل به خداوند و استحکام و استقامت در راه تحقق آن است. کلام الهی ناظر به همین معناست که می‌فرماید: تا خداوند راستگویان را بر مبنای صداقتشان پاداش دهد (احزاب / ۲۴). و در نهج البلاغه آمده است که: «العطیة علی قدر النیة»: پاداش و عطا، به اندازه و میزان صداقت در نیت است. در اصول کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده که می‌فرماید: دوزخیان تا ابد در دوزخ خواهند ماند زیرا نیت آنها در دنیا این بوده است که اگر تا ابد در دنیا حیات داشته باشند، همواره از فرمان خدا سرپیچی کنند، و هیچ گاه به [صفحه ۱۸۹] ایمان نگیرند. و علت خلود اهل بهشت در آن، این است که اگر همیشه در دنیا حیات می‌داشتند نیتشان این بوده است که تا پایان روزگار مطیع فرمان و دستورات خداوند، باشند. و مقصود از معصیت و سرپیچی در این جا «کفر»، و غرض از اطاعت، «ایمان» است (به قرینه‌ی خلود در آن). زیرا صرف نیت عصیان که منهای قول و عمل باشد، هیچ گونه حساب و عقابی در بر نخواهد داشت. ولی کفر به تنهایی موجب خلود می‌شود.

## آفرین به چنین مردن

سابقه اشاره کردیم که شهداء از نظر روحی و مقام و منزلت در هر زمان و مکان حالت واحد و یکسانی دارند. شواهد در این زمینه بسیار است، در این جا یک نمونه را یادآوری می‌شویم؛ و آن جریان کار «فرعون» و جادوگرانی را که او گرد آورده بود تا به مقابله با موسی بپردازد، می‌باشد وقتی حق و حقیقت بر ساحران آشکار شد، اظهار داشتند: ما به پروردگار جهانیان که پروردگار موسی و هارون است ایمان آوردیم... این جا فرعون آنها را تهدید به اعدام، و بریدن دست و پاها به طور معکوس نمود؛ در پاسخ این طاغوت ستمگر گفتند: ما ترا بر آگاهی‌ها و دلایل روشن و بینات محکم و نیز بر آن کس که ما را آفریده است ترجیح نمی‌دهیم، و هرگز تو را بر نخواهیم گزید. درباره‌ی ما هر چه می‌خواهی داوری کن، و آن چه می‌خواهی کوتاهی مکن که فقط همین چند روز حیات دنیوی را می‌توانی قضاوت و حکومت کنی. (طه / ۷۲). ساحران تلویحا اعلام کردند: باطل هرگز در وجود ما نفوذ و حضور نخواهد داشت، و فرعونها با ستم و سلطه هرگز نخواهند توانست که شعله‌ی فروزنده‌ی ایمان را در ژرفای وجود خاموش سازند. درود بر مرگی که به دست ستم‌گرانه طاغوت‌ها بر ما تحمیل شود. در راه مبارزه و نبرد با فرعونها، آغوشمان برای چنین مرگی باز است... و این همان چیزی است که یاران حسین علیه السلام پس از بیست قرن به طاغوت زمان خود، یزید ستمگر [صفحه ۱۹۰] گفتند، و عینا همان معانی والا و ارزشهای انسانی را که جادوگران به فرعون گفته بودند، بیان نمودند: «ای یزید ما ترا پس از وضوح دلایل و صراحت آیات مبنی بر حقانیت خود و اهل بیت پیامبر، و پس از ثبوت فساد دستگاه خلافت و این که تو به راستی فاسد و باطل و ضد ارزشهای الهی هستی! هرگز بر حسین علیه السلام ترجیح نخواهیم داد». امام حسین علیه السلام تلاش بسیار نمود تا آنها سرخویش گیرند و راه خود روند، و او را تنها گذارند، تا حیاتشان از گزند آسیب‌ها و مصیبتها در امان بماند، آنها نپذیرفتند، و جز مرگ در کنار او را برنگزیدند، تا به عهد خدا و رسولش وفادار مانده باشند.

## قدرت یقین و نور ایمان

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایتی است مشهور که می‌فرماید: «اگر پرده‌ها کنار زده شود، بر یقین مطلقم به خداوند پاک و منزّه، هرگز چیزی افزوده نخواهد شد... خواه چیزی را به اثبات رساند یا نفی کند. این درست عین واقع است، و تصویری از اعتقاد راسخ و گواه صادق آن، افعال او پیش از گفتارش در حرکت می‌باشد. سراسر زندگیش خوف از خدا، و وقوف بر طاعت از یکتای بی‌همتا است... و چه عجب از این یقینی می‌توان داشت که حجابی در ورای آن وجود ندارد؟! آیا ایمان به حق، آن یقینی نیست که شک و تردید در آن راه ندارد، درست مانند کسی که دیده و شنیده؟ در غیر این صورت، ایمان، راستین نخواهد بود امام علی علیه السلام می‌فرماید: ایمان راستین و صادق را بنده‌ای دارد که به آن چه در دست و قدرت خداست، بیشتر اطمینان پیدا کند تا آن چه در دست و قدرت خودش می‌باشد. و باز می‌فرماید: خدا را به گونه‌ای عبادت کنید که گویا او را می‌بینید، و نیز می‌بینید که مؤمنان در بهشتند، و در نعمت و رفاهند، و گروهی از کافران در آتش و معذبتند. درستی این صداقت و یقین را یاران حسین علیه السلام لمس کردند، آنها به فوز و پیروزی از جانب خدا مطمئن بودند، و نعمت و فضلش را بشارت [صفحه ۱۹۱] می‌دادند. و هرگز اثری از حزن و اندوه و ترس از کشته شدن در قلوبشان احساس نمی‌شد. از امام صادق علیه السلام پرسیدند که: یاران حسین چگونه به سمت مرگ شتافتند؟ ایشان فرمودند: پرده‌ها کنار رفت، و آنها با نور ایمان و قدرت یقین، مراتب و منازل و مقامات خود را در بهشت مشاهده کردند. بریر بن خضیر همدانی شب دهم محرم یعنی شب عاشورا می‌گوید: به من بشارت دادند که ما چه چیزهایی را ملاقات خواهیم کرد... به خدا سوگند که بین ما و بهشت فاصله‌ای جز مخالفت و ناسازگاری آنها و نمود آن جز در شمشیرهایشان نیست، دوست داشتم که آنها با ما بیشتر از یک ساعت مخالفت و مبارزه نکنند (یعنی هر چه زودتر ما را به شهادت رسانند)... حر در ابتدا با حسین علیه السلام و حرکت او مخالف بود، اما پس از تلاشی آگاهانه به سوی او آمد، و مجذوب محبوبش گردید، و گفت: به خدا سوگند من خود را بین بهشت و خدا می‌دانم، پس به خدا سوگند اگر قطعه قطعه و یا سوزانده شوم، چیزی جز آن را انتخاب نخواهم کرد. آنگاه خود و پسرش بکیر بن حسین علیه السلام پیوستند، و هر دو تا مرگ از او دفاع کردند تا به شهادت رسیدند. این از میان رفتن حجاب، مانع علم و وحی و آگاهی از ملکوت اعلی نیست، فقط ایمان اصیل و ریشه دار و یقینی کامل می‌خواهد که در حوزه‌ی آن تردیدی راه نداشته باشد. سؤالات ۱- یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یاران امام حسین علیه السلام را مقایسه کنید. ۲- ویژگیهای شهید را بیان کرده و حدیثی از امام صادق علیه السلام در رابطه با خلوص نیت ذکر کنید. ۳- روایتی از حضرت علی علیه السلام در مورد نور ایمان و یقین نوشته و در این مورد توضیح دهید. [صفحه ۱۹۲]

## پرتوی از نور حسین

### علم بی عمل چونان درخت بی ثمر

امام حسین علیه السلام، که بر او باد درود از لبان پاک، می‌فرماید: (ما خلق الله العباد الی عرفوه، فاذا عرفوه عبده، و اذا عبده استغوا بعباده عن عباده ما سواه): خداوند بندگان را نیافرید مگر برای این که او را بشناسند، وقتی او را شناختند، پرستند، و وقتی او را پرستیدند، با پرستش او از عبادت غیر او بی‌نیاز می‌شوند. مقصود از شناخت خدا در این جا، جاهل و غافل نبودن از اوست. زیرا می‌فرماید: «اذا عرفوه عبده»، و غرض از «بعباده الله» عمل و اجرای امر و نهی اوست، چرا که می‌فرماید: «و اذا عبده استغوا عن عباده ما سواه». و هر کس از سیره‌ی اهل بیت علیهم السلام در گفتار و کردار تبعیت کند، معتقد خواهد شد که علم آگاهانه و متعهدانه منوط به عمل است، و با آن ارتباط عمیق و محکمی دارد. و اگر علم بدون عمل ظاهر شود، در صورت ظاهر، علم است، ولی در حقیقت جهل است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «علم مقرون و همراه با عمل است، هر کس علم پیدا کند، عمل می‌کند. و عمل، عمل را صدا می‌زند، اگر پاسخ داد که هیچ، و الا عمل می‌رود...». [صفحه ۱۹۳] در اصول کافی از امام جعفر

صادق علیه السلام نقل است که ایشان در تفسیر آیه‌ی ۲۸ سوره فاطر می‌فرماید: انما یخشی الله من عباده العلماء یعنی آن دسته از دانشمندانی که عملشان سخنان را تصدیق می‌کند، خدا ترسند. و هر کس سخنان با عملش تصدیق نشود عالم نیست. بدین معنا که انسان، خوب می‌داند که چه باید بکند، و چه چیز نباید انجام ندهد و چه میزان فراگیرد تا بتواند به همان مقدار ضروری عمل کند. بنابراین، علم تابع عمل است نه اصل و ریشه، و وسیله است نه هدف. گروهی از دانشمندان کلام می‌گویند: علم و آگاهی به پروردگار و شناخت خدا واجب است. زیرا او منعم بوده، و شکر منعم واجب. و آن نیز انجام نمی‌شود مگر با شناخت خداوند تبارک و تعالی. و واجب انجام نگیرد الا به علم. بنابراین علم نیز واجب است... این اولین و آخرین هدف علم به خداست که فرمان‌های او را بشنویم و اطاعت کنیم. اما متأسفانه برخی از مذهبی‌های حرفه‌ای اسم خدا را ابزار تجارت و وسیله تولید قرار داده‌اند، درست مانند کارخانه و تجارتخانه، و مزرعه و غیره. [۴۴].

### حکومت و سلطه فقط از آن خداست

هر کس به دنبال دنیا رود که تحقق آن با معصیت خدا همراه باشد، به چیزی نخواهد رسید، و در گرفتاری و معرکه‌ای قرار می‌گیرد که از آن ترس و دغدغه و نگرانی خواهد داشت! اگر این کلام صحیح باشد، مردم نه از روی نراهت و پاکی بلکه به خاطر عجز و ناتوانی از اقدام به حرام باز [صفحه ۱۹۴] می‌ایستادند، و دیگر نه دین و آیین را فساد تهدید می‌کرد، و نه دیگر اثر ملموسی از ستم فرومایگان پست می‌بود. بنابراین مقصود امام از این که اگر کسی با اطاعت از خدا به چیزی رسید، این است که آن چیز حلال است و پاک و طیب، و رزق خدا محسوب می‌شود، نه پلیدی شیطان. و هر کس با معصیت بر خدا به چیزی رسید، آن دست‌آورد؛ حرام است و ممنوع، و شیطانی است نه رزق حلال و رحمانی... امیرالمومنین علی علیه السلام می‌فرماید: «ما صاحب و مالک چیزی نیستیم الا آن چه را که خداوند در اختیار و ملکیت ما گذاشته است، در غیر این صورت چپاول است و سلب و تصرف عدوانی و عنف.»

### وفاداری و استکبار

«وفاداری، مروت؛ و استکبار، خودستایی و خود محوری است.» مروت: کمال مردانگی است. و خودستایی و خود محوری: بی‌شرمی و وقاحت و دروغزنی است. وفاداری، رساترین اثرات و سودمندترین آثار را در حیات فرد و گروه و جامعه دارد. اگر وفاداری به تعهدات و قراردادهای و معاملات نمی‌بود، نظام زندگی مختل می‌شد... و نیز اگر وفاداری و تعهد به وطن نمی‌بود هر آزمندی چشم طمع به چپاول کشور می‌دوخت. وفاداری به مبدأ و ایمان، تمامی فضایل را جمع می‌کند. به همین دلیل است که گفته‌اند: «من لا وفاء له لا دین له و لا ضمیر»: کسی که وفاداری و احساس تعهد ندارد، دین و وجدان ندارد. استکبار ضد تواضع و فروتنی است. تواضع این است که ارزش حقیقی خود را بدانی، و آن را در مقامی که شایسته است قرار دهی. نه بیش از آن علو و برتری یابی، و نه کمتر از آن که فرود آیی. زیرا افراط و تفریط در هر حالت، تجاوز از حد و مرز عدالت است. و هر گاه چیزی از مرز خود گذشت. تبدیل به ضدش خواهد شد «کل شیئی اذا یتجاوز عن حده ینعکس علی ضده». [صفحه ۱۹۵]

### عالم را دو نشانه است

یکی از نشانه‌های عالم، نقد از سخن خود و واریسی مقولات خویش و دانش و آگاهی به حقایق و دقایق فنون نظری و علمی است. و هر کس از خود رأیی و خود محوری بپرهیزد، چاره اندیشی‌ها و حزم او را بیدار و آگاه سازد، که مفتاح آن رفق و مداراست. امام برای عالم دو نشانه ذکر می‌کند: یکی، اظهار نظر و داوری و نظر سنجی بر سبیل محاسبات و تقریب، و اعلام احتمال اشتباه از طرف خود، و نقد پذیری با رویی باز و گشاده. با مطالعه دقیق و پیگیری اقوال علما، دریافتم که وقتی انسان، افق بینش و دانشش گسترش

می‌یابد، دایره‌ی تعصبش تنگ‌تر و سرانجام متلاشی و نابود می‌شود. و از گفتن تعبیر «این درست و حق است نه غیر آن» پرهیز می‌کند، و به هر تقدیر او را پروا پیشه می‌سازد، و می‌گوید: شاید این جور، یا این طور باشد... و به میزان کاهش علم و کثرت جهلش، اصرار و ابرام در تحمیل رأی و نظر و جانب داری از اندیشه‌ی خود می‌ورزد. نشانه دوم عالم، علم او به حقایق فنون، و دیدگاه‌های او ژرف و عمیق است. یعنی شناخت او از حقایق گوناگون، و تعیین عیار کامل حقیقت، و شناخت تحلیلی آن حقایق به مقتضای آن علم است. بنابراین در امور مذهبی بر نصوص کتاب و سنت استدلال می‌کند، و در حقایق طبیعی با مشاهده و تجربه، و در حقایق فلسفی با دید و کشف ذهنی به استدلال می‌پردازد... اگر حقیقت بر او پیچیده و پوشیده بود، و بصیرت و بینش در آن نیافت، در این جا باید از حکم و فتوی و اظهار نظر، خودداری و پرهیز نماید. در غیر این صورت مرگ عقلانیت و درک خویش را امضا کرده است. یک واعظ اهل عمل گوید: اگر بگویی نمی‌دانم، ترا عالم و دانا خواهند دانست؛ و اگر بگویی می‌دانم، به تو می‌خندند. [صفحه ۱۹۶]

### حس و عقل

«مطالعه و تحقیق در هستی موجب توسعه‌ی شناخت، و ژرفنگری در تجارب؛ عامل فزونی عقلانیت است». برخی از پیشینیان گویند: تفاوت شناخت و علم در این است که، معرفت و شناخت در عرصه‌ی محسوسات و معانی جزئی است، در حالی که علم مختص به معقولات و معانی کلی است. و لذا گفته می‌شود: خالق علم دارد. و نمی‌گویند خالق معرفت و شناخت دارد؛ (که این نظریه مردود است و ناپذیرفتنی). گروهی دیگر برعکس دسته‌ی اول گویند: علم، ادراک حرکت و سیر و ادراک قوانین جزئیات است. و معرفت، درک کلیات و حقایق نهایی و غایی است. اما متجددین معتقد به فرآیند منطقی هستند. آنها تعمیم‌های کلی را از اساس منکرند، زیرا می‌گویند کلیات متکی به حس و تجربه نیستند، بلکه مستند بر ذهنیت و رؤیت ذهنی می‌باشند. و این رؤیت، در نگرش آنها به جویدن هوا بیشتر شبیه است. و بالاخره علم و معرفت را با هم در جزئیات و تفصیلات و پی آمدهای آن محصور می‌سازند. زیرا آنها صرفاً تحت حس و آزمایش قرار می‌گیرند. امام حسین علیه السلام، نتایج و پی آمدهای حس و تجربه را به دلیل تعهد در عمل به سخنش می‌پذیرد. آن جا که می‌فرماید: مطالعه و بررسی علم، موجب توسعه و باروری شناخت و عمق تجارب و عامل فزونی در عقلانیت است. و نیز پی آمدهای عقل و ادراک معانی کلی و حقایقی را که در فراسوی حس و تجربه است پذیرا می‌باشد. به دلیل همین کلام گهربار: باروری معرفت... و فزونی در عقلانیت را قبول دارد. او نیک می‌داند که عقل بی‌نیاز از احساس نیست، و احساس نیز بی‌نیاز از عقل نمی‌باشد. درست مانند درختی که بدون لقاح و باروری میوه ندهد، و بدون لقاح نیز درختی وجود نخواهد آمد. [صفحه ۱۹۷]

### ترس و قساوت

(شر خصال الملوک الجبن عن الاعداء، و القسوة علی الضعفاء): بدترین خصلت پادشاهان، ترس و هراس از دشمنان، و قساوت و سنگدلی نسبت به ضعفا است. حاکم ترسویی که بر گرده‌ی انسانها حکومت می‌راند، غیر از بلند پروازی و جنایت بر رعیت و توده‌ی مردم چه دست‌آوردی خواهد داشت؟ این یکی از اثرات لثامت و پستی است. و نیز رکوع و تسلیم در مقابل تجاوز و متجاوزین، و غارت و چپاول محرومان یکی از ثمرات آن ترس و بیم است. آیا این ویژگیها و توصیفات بر حکام عرب و اکثر رهبران جهان صدق نمی‌کند؟ آیا آنها از اسرائیل اشغالگر نمی‌ترسند، و بر توده‌های محروم و مستضعف خود خشم و ستم روا نمی‌دارند؟! ممکن است گفته شود: نظر شما در مورد این حکم مشهور که می‌گوید: (کما تکونون یولی علیکم): هر گونه که باشید بر شما حکومت می‌کنند، چیست؟ آیا مفهوم آن، این نیست که اشرار، تبهکاران و فاسدان، حکامی از جنس و سنخ خودشان، بر آنها حکومت



می‌کند؟ پاسخ: مفهوم آن این است که: هر کس در مقابل حاکم ستمگر ساکت و خاموش باشد، و علیه او اعتراض و اعلام مبارزه نکند، [همان گونه که ابوذر (رضی الله عنه) چنین کرد]، او نیز هم چون حاکم ستمگر خواهد بود. دلیل شاخص این مفهوم سخن نبی اکرم است که می‌فرماید: (الساکت عن الحق شیطان اخرس... افضل الجهاد کلمة عدل عنه امام جاثر): کسی که در مقابل حقی سکوت کند، شیطان لال و زبان بسته‌ای است... والاترین جهاد، سخن یا کلام عدالت آمیزی است که در مقابل حاکم ستمگر گفته شود. و نیز از امام حسین علیه السلام از قول جدش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گزارش می‌دهد که: «هر کس سلطان ستمگری (پادشاه، رئیس جمهور، حاکم، والی، استاندار، فرماندار و یا هر سلطه گر ظالمی) را ببیند... و در وجودش دگرگونی ایجاد نشود، [صفحه ۱۹۸] و با فعل یا سخنش بر نیاشوبد، خداوند حق دارد او را به جایگاهی که آن سلطه گر ستمگر را داخل می‌کند، وارد سازد».

## مال و ثروت

(کل مالک قبل ان یا کلک): مال و ثروت (مشروع) خود را بخور، قبل از آن که او ترا بخورد. این بیان موجز از پیام الهی است که می‌فرماید: و آنها که طلا و نقره را ذخیره و گنج (ذخیره) می‌کنند (اسکناسها و ذخایر ارزی طلا و جواهر و مال و ثروتها را روی هم انباشته می‌سازند) و آن را در راه خدا برای از میان رفتن فاصله‌ی طبقاتی اسفنداده و هزینه نمی‌کنند، به عذابی دردناک بشارت ده. روزی که در آتش دوزخ برشته شوند، و پیشانی‌ها و پهلوها و پشتشان با گدازه‌های آتشین داغ و سوزانده شود، و به آنها گویند: این است پی آمد ذخایر و گنج‌هایی که برای خود اندوخته بودید. نوش جان کنید! که این نتیجه‌ی ذخیره‌ها و انباشتن مال و ثروت‌ها، و اندوختن سرمایه‌هاست. (توبه / ۳۵).

## سه بیماری مهلک

اگر سه پدیده نبود، انسان سرش را خم و خود را پست نمی‌ساخت: فقر و مرض و مرگ. «مرگ» در هم شکننده‌ی آرزوها، و ویرانگر لذات است. و «فقر»، حالت احتضار بدون حضور مرگ است. و «مرض»، زندگی را تبدیل به جهنم می‌کند... و اگر هر پدیده‌ای دارای آثار سلبی و ایجابی و خیر و شر باشد، بنابراین حداقل اثر خیر در هر یک از این آسیبهای سه گانه این است که از بلند پروازی انسان و غرور و تکبرش جلوگیری می‌کند. و اگر غیر از این بود غرور گناه سراسر وجود آدمی را فرا می‌گرفت. تنها مرگ است که چاره‌ای ندارد، زیرا از سوی قاهر مطلق است. و از [صفحه ۱۹۹] زمین بر نمی‌خیزد. بسیاری از پدیده‌ها مانند فقر و بیماریها، ساخته دست انسان است، نه برخاسته از اراده‌ی الهی، درست مانند جهل که برآمده از قصور آدمی در نیل به آگاهی است، و راه حل آن عبارت است از: طب رایگان، و ایجاد عدالت اجتماعی، با شریک ساختن فقیر در اموال ثروتمندان طبق قواعد و ضوابط شرع و عرف. و برنامه ریزی صحیح اقتصادی و سایر اقدامات عادلانه. در کتاب وسایل الشیعه از قول امام صادق علیه السلام نقل است که: مردم به فقر و گرسنگی و برهنگی دچار نشدند، مگر به واسطه‌ی چپاول و گناه ثروتمندان... این است که خداوند برای فقرا در اموال ثروتمندان حقوقی را واجب فرموده که باید آن را ادا کنند، و اگر آن چه بر او واجب است کفایت زاد و توش و زندگی فقرا را نکند، باید یقه‌ی کسی را که مانع اجرای حقوق و ادای آن شده، گرفت؛ نه آن که تقصیر را به گردن خدا و دین و آیین انداخت. یعنی مقصر اصلی پدیده‌ی فقر؛ ثروتمندان جامعه‌اند، نه خدا و مذهب و دین و مکتب. و در نهج البلاغه آمده است که: خداوند تبارک و تعالی روزی و مایحتاج فقرا را در اندوخته‌ی ثروت اغنیا قرار داده است. هیچ فقیری گرسنه نماند جز آن که ثروتمند از بهره‌ی او سودها برده است. خداوند از پول دارها در مورد فقر جامعه سؤال خواهد کرد. بدین معنا که وقتی ثروت اغنیا افزوده می‌شود، فقر و بیچارگی فقرا نیز زیاد می‌شود، و هر گاه یک غنی از پرخوری می‌افتد و می‌میرد، هزاران گرسنه

در کنارش از گرسنگی تلف می‌شوند! هیچ عاقل منصف و باوجدانی در این حقیقت شک و تردیدی ندارد و راه جدال و ستیز را علیه دین و مکتب راستین نمی‌پوید.

### حسین از عدل خدا به سوی رحمتش می‌گریزد

سیدالشهدا علیه السلام از عدل خداوند می‌گریزد، نه از کربلا... چه شگفت است این کلام؟! آیا عذاب خداوند، حق و عدل نمی‌باشد؟ و هر مؤمنی نباید، از عدل خداوند به سوی رحمتش گریزد؟ و به او پناه برد. [صفحه ۲۰۰] بارها در مورد مناجات اهل بیت و فلسفه‌ی آن چیزها نوشته و منتشر نموده‌ام، و همواره در مقابل این سخن خاشعانه احساس تشنگی عمیق کرده‌ام. و شاید گمان شود که انگیزه و علت این تشنگی، ولایت شدید من به پیامبر و خاندانش پاکش می‌باشد... در حالی که این طور نیست. گرچه عشق و علاقه‌ی من به آنها در روحم عجین و در خونم همواره جریان دارد، ولی حقیقت آن در روح پاک و صفای باطن عترت طاهره و در عقل و گوشت و خون مطهر آنها نهفته است. همان عقل و گوشت و خونی که به خاطر خدا شکفت و آشفت، و جوشید، و سر برآورد. آری آنها به خاطر خدا، از بچه‌ی شیرخواره در گهواره، و جوان همچو گل و ریحان، تا پیران چون ماه بدر به بلندای هیبت آسمان، همه را به مسلخ عشق و شهادت بردند. حال با من به سوی یگانه سرچشمه‌ی جوشان بیاید... او را می‌گویم؛ آری، حسین، محبوب قلبها را می‌گویم؛ او که پاکترین درووها بر او باد در دعای روز عرفه می‌فرماید: «الهی انا بین یدیک...»: پروردگارا من در مقابل تو هستم... اکنون نه کسی است که (از عذاب و رسوائی) گناهانم مبرا و پاک سازد، و نه صاحب قدرتی که از او بر دفع عذاب، یاری طلبم، و بر تبرئه خود عذری توانم آورد؛ و نه حجت و دلیلی که به آن متمسک شوم، و نه، توام گفت که من این گناه نکرده و این کار زشت به جا نیاورده‌ام. و تو البته حاکمی به عدالت، و هرگز جور و جفا به کسی نخواهی کرد، و همان عدل تو مرا هلاک خواهد کرد. و از عدل تو باز به عدل کل تو (که عین لطف و رحمت است) پناه می‌طلبم. پس هر گاه عذاب کنی، به کیفر گناهان من است، و پس از اتمام حجت بر من است. و اگر بر من ببخشی، از حلم و کرم تو است. زیرا که هیچ خدایی جز تو نیست، پاک و منزهی تو، و من از یکتا پرستانم؛ هیچ خدایی جز تو نیست، پاک و منزهی تو، و من از قهرت ترسانم. هیچ خدایی جز تو نیست، پاک و منزهی تو، من بدرگاه کرمت از امیدوارانم...». آیا اینها فقط حروف و واژه‌هایی هستند، یا وحی و الهام، یا نماز و نیاز و نیایش و استغفار و عذر خواهی؟ این حالت کشف و شهود، حسین علیه السلام را از همه چیز، حتی از خودش غافل می‌کند، و هیچ کس را جز واحد احدی که از [صفحه ۲۰۱] رگ گردن به او نزدیکتر است نمی‌بیند... بنابراین چگونه، و برای چه عذر خواهی می‌کند؟ و آیا از این که علم و عمل را فراموش کرده، پوزش می‌خواهد؟ و به کدامین چیز حجت و دلیل می‌آورد؟ آیا حجت و دلیل خداوند محکم و عظیم تر نمی‌باشد؟ و با کدام نیرو حمایت و دفاع می‌کند، در حالی که هیچ جنبش و حرکتی و هیچ نیرویی جز قدرت خدا، و از سوی خدا امکان پذیر نیست؟ لذا هیچ راه و چاره‌ای جز فرار از عدل، به سوی رحمتش باقی نمی‌ماند... و کدام بهتر و زیباتر از این که عبدی از خشم مولایش به سوی لطف و حلم او گریزد، بویژه آن که مولا، همواره بندگانش را به رحمت و درگذشتن از خطاها یادآوری می‌کند، تا به آن چه می‌خواهند نایل شوند. با یقین به این که می‌دانیم حسین علیه السلام علم و عمل را در کنار هم پاس می‌داشت، جنگ و نبرد و کشته شدن در راه خدا، و جریان حساب و داوری عادلانه و اعطای پاداش و رحمت همیشه در خاطرش زنده بود، آیا نتیجه‌ی اقدام شجاعانه و آگاهانه‌ی حسین علیه السلام بیش از یک سلسله عملیات حساب گرانه تجارت آمیز که بر اساس مبادله و معاوضه است، ارزش نداشت؟ و آیا محصول فداکاری او بیش از یک پدیده‌ی تجربی و مشخص نمود نداشت؟ یقیناً بعید است که حسین علیه السلام نفس خویش را با یک معامله سوداگرانه در یک معادله تجاری صرف ارضا کند. عظمت و بزرگی او را نمی‌توان جز با نشان افتخار و تحسین الهی مزین ساخت. قادر مطلق که سود و زیان و فراز و نشیب به ست پر توان اوست... و مقام و عزت و جلال و شکوه و عظمت ویژه‌ی ذات پر جبروت

اوست. سؤالات ۱- حکومت مطلق تنها از آن چه کسی است؟ سخن امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در این مورد بنویسید. ۲- دو نشانه شخص عالم را نام برده توضیح دهید. ۳- حدیثی از امام صادق علیه السلام در مورد فقیران و جرم و گناه کوتاهی ثروتمندان نقل کرده در این مورد توضیح دهید؟ [ صفحه ۲۰۳ ]

## سرهای پاک شهیدان راه فضیلت

### فرآیند دفن شهدا در دشت نینوا

حادثه‌ی جانگداز کربلا در آغاز سال ۶۱ هـ، روی داد. وقتی آن قتل عام وحشیانه به دست یزیدیان انجام گرفت، سرهای مقدس شهیدان را از بدنشان جدا، و سبانه بر سر نیزه‌ها کردند. (نکته‌ی لطیفی در همین پدیده به چشم می‌خورد. دشمن ناخودآگاه سرهای شهیدان مظلوم و به خون خفته را بر سر نیزه‌ها می‌کند، و نیزه‌ها را با سرهای متصل به آن بلند می‌گرداند، و همین بلندی و رفعت سمبل برتری و عظمت و فراتری از زمین و زمان و رفعت مقام آنهاست. از آن جا که حسین علیه السلام و یاران پاکش نمی‌خواستند تسلیم زر و زور، و فروافتادن، در دامن حاکم ستمگر شوند، لذا سرها به نشانه و سمبل این مقاومت و ایستادگی در بلندای نیزه دشمن قرار می‌گیرند.) هفتاد و دو تن از یاران حسین علیه السلام به شهادت رسیدند، سرهای مطهر آنها و سر مقدس سیدالشهدا و اهل بیت او بر سر نیزه‌ها بالا رفت. قبایل وحشی و جاهلی جنایت کاری که در این نبرد غیر عادلانه بین حق و باطل شرکت داشتند، سرها را بین خود بی‌شمانه تقسیم کردند، تا با این سرهای پاک، سوداگرانه تجارت کنند، و آن را به رسم تحفه و به قصد تقرب به درگاه طاغوت‌های کافر (ابن زیاد و یزید) هدیه برند!!! [ صفحه ۲۰۴ ] ابن سعد، تمامی شیاطین و اجساد پلید عناصر مزدور و دوستان و رفقاییش را به خاک سپرد. و بدن مطهر امام و سایر شهیدان را بدون دفن رها کرد و رفت. به هنگام ترک کربلا، گروهی از افراد قبیله‌ی بنی‌اسد به آن جا رسیدند، و اجساد مقدس شهدا را مشاهده کردند. آنها پس از دفن این بدن‌های مطهر، خطی شاخص بر مدفن حسین علیه السلام ترسیم نمودند که اثر آن با گذشت سالها و قرن‌ها کهنه نشده است. این مطلب در کتاب کامل الزیارة از امام زین العابدین علیه السلام نقل گردیده است. که قداست روند خدا گزینی و شهادت طلبی را تبلور می‌بخشد.

### دفن سرها

گزارشهای تأیید شده حاکی از آن است که سرهای پاک از کربلا برای ابن زیاد، به کوفه برده شد. و از آن جا برای یزید بن معاویه فرستاده شد. آنگاه سر مطهر امام به بدن شریفش برگردانده، و با آن مدفون گردید. این قضیه در نزد شیعه و علمای شیعه معروف و محرز است، از جمله شیخ طوسی و شریف مرتضی و ابن نما استاد صاحب شرایع و سید بن طاووس و سایرین. و نیز سبط ابن جوزی حنبلی در تذکره الخواص گفته‌اند: مشهورترین قول این است که: سر حسین علیه السلام به بدنش در کربلا بازگردانده، و با آن به خاک سپرده شد. اما در مورد سایر سرها، سید محسن امین در بخش چهارم کتاب اعیان الشیعه می‌گوید: «بعد از سال ۱۳۲۱ هـ در دمشق شهادتگاهی، در مقبره‌ای مشهور به باب الصغیر، دیدم که بالای آن مشهد، سنگی بود که روی آن نوشته بود: این مدفن سر «عباس بن علی»، و سر «علی بن الحسین» (علی اکبر)، و سر «حبيب بن مظاهر» است... و بعد از سالها، بنای این مشهد، بازسازی شد، و سنگ نوشته از بین رفت، و ضریحی داخل مشهد تأسیس گردید، و بر آن نامهای بسیاری از شهدای کربلا منقوش گردید... به گمان قوی و مقرون به صحت این مشهد می‌تواند منسوب به سرها باشد، چرا که به دمشق برده شد، و آنها را برای تشفی عقده‌های درونی و اظهار غلبه و پیروزی ظاهری به دربار یزید بردند، و پس از آن باید در یکی از مقابر دمشق [ صفحه ۲۰۵ ] مدفون شده باشند... و این سه سر مطهر در مقبره باب الصغیر دفن، و محل آن محفوظ مانده است.» دفن این سرهای سه گانه در دمشق نشان

می‌دهد که سایر سرها نیز در دمشق مدفون است (با در مقبره باب الصغیر، و یا در جایی دیگر). سرهای سه گانه فقط به خاطر مقام و شهرتشان در آن جا دفن شده‌اند.

## اسیران

در میان اسرا، شیر زن کربلا- و سایر زنان امام حسین علیه السلام و امام زین العابدین علیه السلام و حسن بن حسن مثنی، دیده می‌شدند، که احیانا مجروح نیز بودند. کتاب عقد الفرید می‌گوید: پسر بچه‌های اسیر شده دوازده نفر بودند. و در روایتی آمده است که امام باقر علیه السلام نیز در کاروان اسیران بوده است.

## نوسازی بارگاه شهیدان

قبر مقدس حسین علیه السلام در زمان حکومت اموی دارای سقف و مسجدی بود، و تا زمان هارون الرشید به همین حالت موجود بود. هارون دستور داد بنا را خراب، و موضع قبر را تنگ‌تر کنند. درخت سدري نیز داشت که آن را بریدند. در زمان مأمون بنای قبر نوسازی شد، ولی متوکل جنایتکار دستور داد آن را ویران کنند. وقتی پسرش منتصر او را کشت، فرمان داد تا قبر را نوسازی کنند. به هنگام حکومت آل بویه عتبات مقدسه در عراق عظمت و شکوه خاصی یافتند، و بر ساختمان آن افزودند. عمارت فعلی موجود، بر بنای مرقد امام حسین علیه السلام به دستور سلطان اویس ایلخانی در سال ۷۶۷ هـ تأسیس گردید، و تاریخ آن در بالای محراب قبلی که سر پاک امام علیه السلام قرار دارد، نگاشته شده است. تکمیل آن به وسیله [صفحه ۲۰۶] احمد بن اویس در سال ۷۸۶ هـ صورت گرفت، و به تدریج فزونی و عظمت و شکوه یافت تا آن جا که به این درجه از فخامت و شکوه رسیده است. [۴۵].

## دکتر هیکل و اماکن مقدسه

دکتر محمد حسنین هیکل کتابی تحت عنوان امپراتوری اسلامی و اماکن مقدسه به رشته‌ی تحریر درآورده که در آن از کعبه‌ی مشرفه، و مسجد الحرام، و حرم مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، و مسجد الاقصی، و کنیسه قیامت در بیت المقدس، کلیسای مهد در بیت لحم، و مبکی یهود، سخن به میان می‌آورد. هیکل تمام عتبات مقدسه در عراق و مشهد مقدس امام رضا در ایران، قبور ائمه اطهار در بقیع را مورد تجاهر قرار می‌دهد. تردیدی نیست که این نویسنده‌ی فهیم، به خوانندگان مکتوبات خود هیچ سند و دلیلی ارایه نمی‌دهد. اگر معیار این گونه مسایل از نظر هیکل، کثرت زائرین و جمعیت انبوه آنهاست که این جمعیت انبوه به قبور عترت طاهره روی می‌آورند، و هر ساعت صدها و هر روز هزاران و هر سال میلیونها نفر به زیارت می‌روند، می‌توان یک طرف قضیه را از نظر ظاهر بررسی کرد. و اگر مقیاس و ملاک، عظمت صاحب قبر، و تاریخ و آثار آنان باشد، شهرت علی و حسین در این زمینه توصیف ناپذیر، و تجاهر به آن از طرف یک نویسنده، بویژه آن که عرب باشد، و بالاخص این که مسلمان نیز باشد، جرمی است نابخشودنی... بنابراین موضع غیر قابل توجیه هیکل در مقابل آن، برخاسته از روح تعصب و تجاهر و عناد نخواهد بود. [صفحه ۲۰۷] مبکی یهود و کلیسای مهد، از دید هیکل از اماکن مقدسه محسوب می‌شود، اما به قبور اهل بیت و عترت که می‌رسد، آن را مورد اعتراض قرار می‌دهد! چرا؟! گناه آنها چیست؟ جز آن که خداوند رجس و پلیدی را از ایشان زدوده، و آنها را پاک و مطهر ساخته، و دوستی و مودتشان، و درود بر آنها را واجب فرموده است؟ در صحیح بخاری نقل است که: صحابه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدند چگونه بر او درود و تحیت فرستند؟ حضرت فرمود بگوئید: اللهم صلی علی محمد و آل محمد... اما متأسفانه برادران اهل سنت، درود بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را عمدا و از روی قصد ترک کرده و رها می‌کنند... حتی راوی این حدیث نیز وقتی نام مقدس پیامبر را ذکر می‌کند فقط بر پیامبر درود می‌فرستد، و عمدا درود و صلوات بر

خاندان او را ترک می کند! آیا این به آن معنا نیست همان گونه که قرآن در مورد یهود می گوید آنها گفتند: شنیدیم و عصیان کردیم؛ یعنی درست مانند کسانی که گوساله پرستی در قلوب آنها عجین شده است. (اشاره به آیه ۹۳ سوره بقره) اینان نیز دچار همان گرفتاری و عصیان قوم یهوده شده اند، اینان نیز می گویند و نقل می کنند ولی به گفته ها و منقولات خود عمل نمی کنند. آیا این همان مصداق شنیدیم و عصیان کردیم و به دیگر سخن عناد و تعصب نمی باشد؟! سوالات ۱- مشهورترین قول در مورد دفن سر مبارک حسین علیه السلام از چه کسانی روایت شده و مضمون آن چه بوده است؟ ۲- عمارت فعلی موجود برای قبر مطهر حضرت حسین علیه السلام در چه سالی و به دستور چه کسی تجدید بنا شد؟ [ صفحه ۲۰۹ ]

## امامت؛ استمرار فرآیند نبوت

### شیعه و فلسفه‌ی اسلامی

در مجله‌ی مصری مقاله‌ای از دکتر عبدالرحمن بدوی تحت عنوان: «نگاهی نو به فلسفه‌ی اسلامی» خواندم که بدوی در آن از کتاب تاریخ فلسفه‌ی اسلامی نوشته‌ی هانری کوربن، استاد مرکز علمی در پژوهشهای عالی دانشکده ادبیات «سوربن»، سخن می گوید. و پس از تعریف و تمجید از کتاب و صاحب آن می گوید: «چیز جدیدی که در این کتاب با آن رو به رو شدم این است که: شیعه در فلسفه‌ی اسلامی سهم بزرگی دارد... ایشان در مورد مکاتب شیعی ۱۱۱ صفحه، و در زمینه‌ی مکاتب و مذاهب اهل سنت فقط ۲۶ صفحه نوشته اند... و نیز اهمیت فراوانی را به فلاسفه‌ی شیعی مانند میرداماد، و ملا محسن فیض کاشانی، و عبدالرحمن لاهیجی، و قاضی سعید قمی، و صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، و سید حیدر آملی، و جلال روانی، و ابن کمونۀ، و محمود شبستری داده است. هانری کوربن آنان را در ردیف نخبگان ممتاز و اعلام فلسفه‌ی اسلامی قرار داده است». آن گاه دکتر بدوی با مهارت و تهذیب خاصی، مؤلف را مورد انتقاد قرار داده، و می گوید: «روی سخن ما با آنهایی که می کوشند سهم شیعه را در فلسفه مهم جلوه دهند، و به آنها حقی را اعطا کنند که در آن، نقش شیعه را [ صفحه ۲۱۰ ] در حیات روحی و عقلی اسلام، مؤثر نشان دهند می باشد. این در صورتی می تواند قابل قبول باشد که نسبت به نقل اهل سنت، اجحاف نشود. او در ادامه‌ی اظهاراتش می گوید: «گرچه در حقیقت آن چه گفته اند برتری شیعه را توجیه می کند. در حالی که قضیه عکس آن است، و باید گفت که اهل سنت و شیعه در سهم متساوی هستند. مؤلف در تخصیص سهم بزرگ شیعه، در تنگنا قرار دارد، زیرا که فلسفه‌ی اسلامی تاکنون حق شیعه را ادا و ایفا نکرده است. حق شیعه را در فلسفه‌ی اسلامی باید رعایت نمود، ولی به شرط عدم اخلال در توازن و تساوی با فلاسفه‌ی سنی». کوربن از فلاسفه‌ی شیعه بیشتر از فلاسفه‌ی سنی دفاع کرده، و نقش آنها را مؤثرتر از فلاسفه‌ی سنی رقم زده است. این جاست که جناب دکتر بدوی، با حرارت و سوز و گدازی ملتپانانه، کوربن را مورد خطاب و عتاب قرار داده، و او را به اجحاف و عدم رعایت اصول انصاف متهم می سازد!... قبلا نیز بدوی و سایر برادران اهل سنت معاصر و غیر معاصر در این موارد چیزها نوشته، و دهها کتاب در زمینه‌ی فلسفه‌ی اسلامی تألیف کرده اند، و بارها در حق شیعه و فلاسفه‌ی آن اجحاف نموده، و حق آنها را ادا نکرده اند. که جای بسی تأسف است ولی با این حال در این گونه موارد ساکت مانده، و خود را به تهازل زده اند! اما به هر حال از جناب دکتر بدوی به خاطر اشاره‌ای که فرموده اند به این که: «کتابهای تاریخ فلسفه‌ی اسلامی حق شیعه را تاکنون ادا و ایفاء نکرده اند»، سپاسگزاریم.

### ما جزء باطنی‌ها نیستیم

چیزی که مرا برانگیخت تا سخنانی از دکتر عبدالرحمن بدوی با نقل از پروفیسور کوربن را متذکر شوم، این سخن بود که می گوید:

اندیشه‌ی شیعی براساس دو پایه استوار است: ۱- تأویل باطن، ۲- ولایت. نبوت با حضور محمد صلی الله علیه و آله وسلم در سلسله‌ی پیامبری خاتمه یافت، یعنی محمد صلی الله علیه و آله وسلم آخرین حلقه‌ی زنجیره‌ای است که آیین نوینی برای بشریت [صفحه ۲۱۱] آورده. و دیگر، آن که این پیامبر بعد از آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام بوده است. [۴۶]. اما شیعه، پایان نبوت را در همان وقت، در آغاز دوره‌ی جدیدی که بنام دوره‌ی ولایت یا امامت است، می‌بیند. و به دیگر سخن، امامت لازمه‌ی تکمیل رسالت و استمرار نبوت است. تعبیر مستقیم امامت، همان ولایت است. و آنها ولایت را باطن نبوت می‌شناسند. بنابراین، نقش امامت که باطن است، دنباله‌ی نبوت که ظاهر است، می‌باشد. مفهوم این بیان، دو امر است: اول این که نقش امامت و رهبری از نظر شیعه از نقطه‌ای آغاز می‌گردد که نقش نبوت خاتمه می‌یابد. این نسبت و اسناد کاملاً درست است و به حق، چرا که ولایت پیامبر به تنهایی از خود مؤمنان بیشتر است، و به اتفاق همه‌ی مسلمین مادام که در میانشان حضور داشته باشد، هیچ کس در این سرپرستی و ولایت با او شریک نخواهد بود. موضوع دوم این که: شیعه با فرقه‌ها و خطوط مختلف خود، آن گونه که از این بیان استفاده می‌شود، در قلمرو مسلک باطنی‌ها قرار می‌گیرد، و براساس آن معتقدند که: اسلام یا نبوت، دارای ظاهر و باطن است. ظاهر آن، کلام خدا در قرآن، و سنت پیامبرش می‌باشد. اما مفهوم باطن اسلام، این که در حقیقت در آن سوی ظاهر متون و نصوص قرار دارد، و تا پس از پیامبر مستور و پوشیده باقی می‌ماند، و امام آن را کشف و به مردم می‌رساند. این مفهوم از باطن، حقیقت و جوهر اصلی دین را تشکیل می‌دهد. اما آن چه که پیامبر به ابلاغ آن اهتمام ورزید، صرفاً یک حالت قشری و پوسته برای آن حقیقت جوهری می‌باشد!! [صفحه ۲۱۲] این ماحصل و تلخیص بیان کوربن، که به وسیله‌ی دکتر بدوی نقل گردیده، می‌باشد.

### اما تبیین حقیقت

از مقالات «بدوی» چنین به نظر می‌رسد که کوربن تمام مذاهب شیعه را یک مذهب می‌بیند، او بدون استثنا یک معیار کلی برای داوری ارائه می‌دهد... او اسماعیلیه را که معتقد به باطنیه می‌باشند با شیعه‌ی اثنی عشری که تأویل باطن را برای دین خطرناک، بلکه محققاً عامل انهدام آن از اساس می‌داند، اشتباه کرده است. کوربن حکم خود را به طور قاطع بر هر فرد شیعی صادر کرده و می‌گوید؛ شیعه «باطنی» است، و می‌گوید: شیعه به ولایت یا امامت را که باطن نبوت می‌داند، شناخته می‌شود! تمام علمای اثنی عشری یک قول واحد را در کتابها و حلقه‌های درسی خود مدون و تدریس می‌کنند و معتقدند، که ظواهر قرآن و سنت دلیل قاطعی است در کشف اراده‌ی خدا و رسولش. از دلایل مورد استناد آنها سخن پروردگار است که می‌فرماید: قرآن کتابی است که آیاتش به زبان عربی برای آگاهان است (فصلت / ۳). و می‌فرماید: بر پیامبر جز ابلاغ آشکار مکتب و رسالت مبین مسئولیت دیگری نیست (نور / ۵۴). و نیز می‌فرماید: (هذا بیان للناس آل عمران / ۱۳۸): این قرآن بیانیه‌ی قاطعی برای هدایت مردم است. علما با این آیات و سایر آیات استدلال کرده‌اند که روش شارع در خطاب و تبیین، همان طریقی مردمی و قابل فهمی است، که همه از ظواهر آن می‌فهمند. به همین دلیل است که اجتهاد در مقابل نص، و تأویل به غیر ظاهر نص حرام است، مگر آن که این ظاهر نص (آیات) متناسب با شأن و جلال و عظمت خداوند نباشد. که به داوری و حکم عقل و بدهات آن در تأویل عرفی که هر عاقل به آن متوسل می‌شود، تکیه می‌شود. مانند آن که چشم و [صفحه ۲۱۳] گوش خداوند را به علم تأویل می‌کنند؛ و ید را به قدرت، و عرش را ملک و سیطره و سلطه، تأویل می‌نمایند. اجماع شیعه‌ی دوازده امامی بر این باور است که هر کس با ظاهر نصوص قرآنی و محمدی مخالفت کند، به گمان این که در ورای آن یک مفهوم باطنی پنهان، و غیب الغیوبی در آن سوی ظاهر نهاده شده، مرتکب جعل بدعت در دین، و کوشا در انهدام ارکان آن شده است. در زیر اشاره‌ای به تفاوت نبی و امام، و وظیفه‌ی هر یک، به گونه‌ای که اعتقاد شیعه اثنی عشری است، خواهیم نمود.

مهمترین وظایف نبی عبارتند از: ۱- نبی اکرم محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم وحی را به زبان عربی آشکار از خداوند سبحان دریافت نمود. به گوشه‌ای از آیه ۵۸ سوره دخان اشاره می‌کنیم: (فانما یسرناه بلسانک لعلهم یتذکرون): ما محققا قرآن را به زبان تو آسان کردیم شاید آنها متنبه و متذکر شوند. آیه‌ی ۲۴، سوره‌ی محمد صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرماید: آیا در مورد قرآن تدبر و اندیشه نمی‌کنند یا بر دل‌هایشان، قفل‌های جهل و نفاق زده‌اند. صحابه گویند: ای رسول خدا ما از تو فصیح‌تر ندیده‌ایم. پیامبر فرمود: چه مانعی دارد که قرآن به لسان من نازل شده باشد؟ در حق نبی غیر ممکن است که حکمی از احکام خدا، کتمان شده یا چیزی را اظهار کند که ضمیر و وجدانش خلاف آن باشد. و مفهوم آن این که، آیین اسلام همان دینی است که ظواهر نصوص قرآن و سنت بر آن دلالت می‌کند، و در ورای آن مطلقا باطنی نیست. اما کوربن یا عبدالرحمن بدوی می‌گویند: «شیعه معتقد است که اسلام دارای شریعت و حقیقت است، و حقیقت یعنی باطن، و این باطن را کسی جز امام نمی‌فهمد». [صفحه ۲۱۴] در مورد این سخن باید گفت که شیعه‌ی اثنی عشری از آن، و گوینده‌ی آن بیزار و متفرد است. ۲- وظیفه‌ی دوم نبی ابلاغ «ما اوحی الیه»: آن چه از طرف خدا به او وحی می‌شود]

**وظیفه‌ی امام**

وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بسوی رفیق اعلی رحلت، فرمود و چهره در نقاب خاک کشید، آبخار نزول وحی قطع شد. اما مکتب و رسالت نبی به همان حال باقی ماند، اگر چه نبوت مفخر موجودات، و سرور انبیا، محمد صلی الله علیه وآله وسلم خاتمه یافت؛ لکن واجب است که آیین او برای تمامی بشریت وجود داشته باشد، و تا روز قیام همه‌ی انسانها از خاک و از درون زمین، استمرار یابد. چنان که در حدیث آمده است که: «حلال محمد صلی الله علیه وآله وسلم تا روز رستاخیز حلال، و حرام او نیز تا قیام انسانها از خاک حرام خواهد بود...» و هر شریعت و رسالتی باید با حضور نگهبان و حافظی محفوظ بماند، و به کشیدن کوله بار مسئولیت آن همت گمارد، در غیر این حالت از حضور آن رسالت و مکتب هیچ گونه نفع و اثری عاید نخواهد شد. به همین جهت است که در عصر حاضر، ادامه و استمرار حیات سازمانها، با حضور و وجود یک هیأت اجرایی برای تضمین سیر و حرکت روند کارها در دولت، براساس اصول و مبانی قانونی، شکل سازمان یافته‌ای به خود گرفته است. [صفحه ۲۱۶] شیعه براساس چنین نیازی برپایی و استقرار نظام اسلامی و مسئولیت‌های مکتبی را به نیابت از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در وجود فردی بنام امام محقق و مجسم می‌داند، که اهم وظایف آن به شرح زیر می‌باشند: ۱- امام تمام چیزهایی را که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در حیات خود ابلاغ فرموده، به همه‌ی نسلها ابلاغ می‌کند. و لذا واجب است که به تمامی ابعاد دین و آیین الهی احاطه تام و کامل داشته باشد، درست مثل نبی؛ با این تفاوت که نبی علم را از خداوند دریافت می‌کند، و امام علم را از نبی می‌گیرد... همچنان که ذات مقدس نبوی دخالت امری و یا نظری در وحی ندارد، و فقط ناقل و بیانگر وحی است؛ امام نیز هیچ گونه امر و نظری جز نقل از رسول خدا نمی‌تواند داشته باشد. این سخن به طور متواتر از ائمه اهل بیت علیهم السلام رسیده است که حضرات بارها فرموده‌اند: ما جز حدیثی که جد ما پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده، نمی‌گوییم. شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: اگر چیزی را چنین و چنان دیدی، در آن مورد چه می‌گویند؟ امام فرمود: در آن چیز آن چه به تو پاسخ می‌گویم از خود رسول خدا است. ما براساس رأی و نظر خود در چیزی سخن نمی‌گوییم. یعنی سخن ما رأی و نظریه در مورد سخن رسول خدا نیست. که این در شأن مجتهد است. بلکه سخن ما سخن خود پیامبر است. چنان که سخن پیامبر عین کلام خداوند است، که هیچ گونه رأی و نظر و اجتهاد از طرف پیغمبر در آن صورت نمی‌گیرد. ۲- امام وظیفه حراست دین را بر عهده دارد، و آن را از دغل کاری‌ها و تحریف

مصون می‌دارد، و به حل مشکلات آن اقدام کرده، و بار سنگین مسؤلیت حفظ آن را بر دوش دارد. و امور مردم را با جریان احکام، درست مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اداره می‌کند. مفهوم وجود امام در نظر شیعه ادامه و استمرار وجود نبی در حفظ و صیانت دین، و تبلیغ و تعلیم، و اجرا و پیاده کردن آن است. و تأویل و باطنی‌گری در ورای آن پنهان نیست. وصله‌های اتهامی چپ و راست و پنهانکاری در بطن آن راه ندارد. متوقع بودیم کوربن و امثال او این حقیقت [صفحه ۲۱۷] را از لابلای کتب شیعه دوازده امامی که در اختیار همگان است، در می‌یافتند؛ و باطنیه را به پیروانشان، یعنی آنها که چنین اعتقادی دارند، نسبت می‌دادند، و بدعت را به آنان که شایسته‌اند اسناد می‌کردند... نه به کل مجموعه‌ی شیعه، که در میان آنان «اثنی عشری» که از نظر تعداد بیشتر، و از سایر مذاهب شیعی مشهورتر است، انتساب و اتهام این گونه نسبت‌ها به همه‌ی شیعه، بی‌انصافی و پیشداوری عجولانه است. به شیعه، افتراهای گوناگون زده‌اند. از جمله، گناه غلات شیعه را بر ما تحمیل کرده‌اند. و هم اکنون برخی از نویسندگان بارهای سنگین گناهان و خرافات باطنیه را تحمیل می‌کنند. پیش از اینها نیز صاحب خطوط عریضه می‌گفت: که تشیع اهل بیت، یعنی کمونیسیم!... مسأله‌ای نیست، هر یاوه‌ای گفته و یا می‌گویند بر ما جز قدرت و نیروی اعتقادی نمی‌افزاید، و جز صلابت و استواری در ولایت و دوستی پیامبر و خاندانش - که از لبان پاک باد بر ایشان برترین درووها و پاکترین تحیات - نخواهد افزود. لیکن پس تکلیف نقد و پژوهش و تحقیق عادلانه و منصفانه چه می‌شود؟! (لا تقف ما لیس لک به علم).: از چیزی که به آن علم نداری پیروی مکن (سخن مگو).

### مردم با آن چه نمی‌دانند دشمنی می‌ورزند

متقدمین علمای شیعه‌ی دوازده امامی و متأخرین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کتاب‌ها و تألیفات زیادی در معتقدات، به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند. به عنوان مثال: کتاب عقیده‌ی شیعه‌ی امامیه نوشته‌ی «سید هاشم معروف الحسینی»، و عقاید شیعه‌ی امامیه نوشته‌ی «شیخ مظفر» و اصل شیعه و اصول آن نگاشته‌ی «کاشف الغطاء»، هیچ گونه عذری را برای محققین و نویسندگان در عدم شناخت به آن، موجه نمی‌داند. وضوح اسلوب و حسن استدلال در طبقه بندی اصول اعتقادی و عملی آن جای کمترین بهانه‌ای را باقی نمی‌گذارد. اما وقتی یک نفر بدون مطالعه بنویسد، و پیش از فهم و درک پیشداوری، کند چه می‌توان کرد؟ [صفحه ۲۱۸] در سال ۱۹۷۰ کتابی تحت عنوان القرآن محاوله لفهم عصری، نوشته‌ی دکتر مصطفی محمود منتشر شد که در آن گفته بود: شیعه‌ی اثنی عشری از فرق سر تا نوک پا درست مثل بایبگری، باطنی است!... به او نوشتیم برادر عزیز! شیعه‌ی اثنی عشری از این بدعت و گمراهی به دور است، و این وصله‌ی ناچسبی است. و ایشان را به منابعی معتبر ارشاد نمودم که پس از مطالعه، در چاپ دوم، با تشکر از این جانب به جبران و استدراک پرداخته بود. و چیز شگفت آورتری که اخیراً خواندم؛ دارای چنین مضمونی بود: شیعه، عصمت انبیاء را با اوهام خود ساخته، ابداع کرده است، که مطلقاً در سنت پیامبر هیچ اساس و ریشه‌ای ندارد!... کسی این افترا و نسبت را نوشته و در مقایسه ادیان آورده است، که دارای دکترا از دانشگاه کمبریج است، و هم اکنون متصدی مرکز فرهنگی در یکی از کشورهاست. و تأسف آورتر این که استاد دانشگاه است، و تاریخ تمدن، و تاریخ اسلامی را در یکی از دانشگاهها تدریس می‌کند. (ج سوم، صفحه ۱۱۱، چاپ سال ۱۹۶۱). او می‌گوید: «شیعه می‌بیند اگر پیامبر معصوم نباشد، اطمینان به او کاهش می‌یابد، و فایده و انگیزه‌ی بعثت از بین می‌رود». شیعه در این مورد کتاب‌های زیادی دارد که مهمترین آنها تنزیه الانبیاء نوشته‌ی شریف مرتضی است. و شگفت آور این که سخن در زمینه‌ی عصمت انبیاء را به سنت نسبت داده، و آن را نظر جمهور مسلمین می‌داند. شکی نیست که دکتر مذکور حتماً اسمی از قرآن شنیده، و نیز می‌داند که منبع اساسی و مصدر بنیادین دین اسلام، قرآن است. اما به نظر می‌رسد که این کلام الهی را که در وصف نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرماید: و ما ینتطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی، مطالعه نفرموده است! و نیز بیان خداوند در مورد نفی رجس و پلیدی از اهل بیت را نخوانده است که: (انما یرید



الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا). (احزاب / ۳۳): خداوند اراده فرموده است که پلیدی و پلشتی را از شما اهل بیت بزداید و شما را پاکیزه و معصوم گرداند. [ صفحه ۲۱۹ ] بهر تقدیر قلم‌های مسموم قرن بیستم هنوز هم در جریان است. به گونه‌ای که ادیان را آلوده می‌کنند، و میلیون‌ها انسان را بدون معیار و مسؤولیت رها کرده. گویی از حشره سخن می‌گویید، یا از برگ درختان حرف می‌زنند!... دارای سه دکتر: یکی استاد پژوهشهای علمی، دوم مفسر قرآن آن هم تفسیر جدید و نوین! و سوم نویسنده و محقق در ادیان و مقایسه‌ی آنها! القاب و عناوین پر طمطراق و دهان پر کن، مغزها و اندیشه‌های کوچک و محدود! آنگاه همین جناب دکتر! منکر ایمان گروه بزرگی از مسلمین به آیات خدا، و اطاعت از او می‌شود. عجبا: انصاف و وجدان را کمتر می‌توان در کرسی مقامات علمی سراغ گرفت: دکترای اول و دوم او این طایفه‌ی بزرگ (شیعه) را متهم به باطنیه می‌کند، که شیعه از این انتساب، و گوینده‌ی آن بیزار و متنفر است. متأسفانه باید گفت که علم غیر مسؤولانه او، علم سرسپردگی و مزدوری به اجانب، حاصلی جز نظریه پردازی و خیالبافی نداشته و صرفاً برای رسیدن به شهرت و مقام و منصب است. استادی با این طرز تفکر؟ وای بحال شاگردان او! کدخدای ده که مرغابی بود اندرون ده چه رسوایی بود! این نمونه‌ای است از دهها نمونه‌ی پیشداوری و قضاوت عجولانه در مورد شیعه، و شاهی است از دهها نویسنده‌ای که در زمینه‌ی شیعه قلم فرسایی می‌کنند، و در عرصه‌ی تشیع اظهار نظر می‌فرمایند! و قس الغائب علی الشاهد! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل! ثانیاً، کسی که در زمینه‌ی ادیان چیزی می‌نویسد، و بر پیروان آن داوری و قضاوت می‌کند، دارای مسؤولیت خطیری است؛ و قبل از هر چیز باید عظمت این مسؤولیت را درک و احساس کنند، همتی کند و خود به تحقیق و پژوهش در منابع و مصادر صحیح دین و مکتب و یا مذهبی که می‌خواهد در مورد آن قلم فرسایی کند، پردازد؛ تا گرفتار تناقض گویی و متهم به کم‌خردی نشود، و از چیزی که جز در وهم و خیال خود وجود ندارد، ننویسد. (اعاذنا الله من تلک الاوهام و الترهات)! [ صفحه ۲۲۰ ] سؤالات ۱- عقیده‌ی کوربن در مورد فرقه‌های مختلف تشیع و تسنن چیست و او در این رابطه چه می‌گوید؟ ۲- منظور کوربن از «تأویل به باطن» در اندیشه‌ی شیعی چیست؟ ۳- مهمترین وظایف نبی را به اختصار بیان کنید. ۴- رسالت امام پس از پیامبر چیست و چگونه عمل می‌کند. [ صفحه ۲۲۱ ]

## ای فرزند برومند بتول

### اشاره

ای فرزند برومند بتول، ای آن که مرا در تحقق سعادت و هدایت کافی است ای فرزند کسی که مثل او را هیچ کس نرایید و شیر در کام جانش نریخت.

## افتخار به اصل و نسب

ماهیت و جوهره‌ی وجودی آدمی به کار و تلاش است نه به مال و نسب. خداوند متعال می‌فرماید: عزیزترین شما نزد خداوند، پروا بیشه‌ترین شماست (حجرات / ۱۳) و می‌فرماید: (فلا انساب بینهم یومئذ مؤمنون / ۱۰۱): در میانشان در آن روز هیچ گونه رابطه‌ی نسبی و قوم و خویش بازی نخواهد بود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به پاره‌ی تنش فاطمه‌ی زهرا علیها السلام می‌فرماید: (اعملی یا فاطمه فانی لا اغنی لک عن الله شیئاً...): فاطمه جان، تلاش کن، که من برای تو در پیشگاه خداوند کارساز نیستم. وقتی که پاکی آدمی با اخلاقی نیک و کریمانه، و عملی شایسته و صالح جمع شود، نور علی نور می‌گردد. و این همان چیزی است که «جواهری»، [ صفحه ۲۲۲ ] شاعر معروف می‌گوید: «ذریه و نسل، محصول وراثتی است که از یکدیگر نشأت می‌گیرد، و خداوند شنوای داناست». ارزش و افتخار والا وقتی است که مزین به طاعت الهی، و ستایش پروردگار باشد، در همین رابطه می‌فرماید: آیا

مؤمن هم ردیف و مساوی با فاسق است، هرگز مساوی نیستند. (سجده / ۱۸) افتخار و تفوق، لازمه‌ی حیات سیاسی و اجتماعی است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به فصاحت قریش فخر می‌کرد. و امیرالمؤمنین علی علیه السلام به معاویه می‌گوید: به چه چیز خود می‌بالی، پیامبر از ماست، و تکذیب کننده از شما است. و شیر خدا از ما است، و شیر احلاف از شما است. سرور جوانان اهل بهشت از ما است، و صبیبه‌ی آتش دوزخ از شما است. ما دارای بهترین زنان جهان هستیم، شما دارای حمائله الحطب می‌باشید. افتخار حسنین به جدشان، سرور دو جهان، و به پدر و مادرشان می‌باشد. امام حسین علیه السلام در حالی که با ارتش کفر و ستم نبرد می‌کرد، فرمود: من حسین پسر علی هستم. فرزندش زین العابدین در مجلس یزید می‌گوید: من مشهورتر از آنم که بخواهم یادآوری شوم... و وقتی مؤذن به صدا درآمد و گفت: اشهد ان محمدا رسول الله، امام به یزید فرمود: آیا محمد صلی الله علیه و آله وسلم جد تو است یا جد من؟ و در نهج البلاغه آمده است که: در وفاداری تعصب ورزید... و از نیکی تبعیت کنید... و فراگیر فضل باشید، و از ستم و تجاوز دست بردارید... و انصاف را در حق رعایت کنید... و از توسعه‌ی فساد در زمین اجتناب ورزید.

### سرور زنان جهان

در تفسیر محیط نوشته‌ی ابو حیان اندلسی در شرح آیه‌ی ۴۲ سوره‌ی آل عمران و اصطفاک علی نساء العالمین آمده است که برخی از شیوخ و بزرگان ما گویند: کسی که مورد نظر این آیه است. فاطمه زهرا علیها السلام است و می‌گویند: «ان فاطمه افضل نساء المتقدمات و المتأخرات لانها بضعه من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم»: فاطمه‌ی زهرا علیها السلام برترین بانو در میان زنان قدیم و حال و آینده است، چرا که او پاره‌ی تن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می‌باشد. [ صفحه ۲۲۳ ] و در کتاب فضایل الخمسه از صحاح سته جلد سوم همچین بخاری در صحیح خود، کتاب بدء الخلق چاپ ۱۳۲۰ ه در مصر، از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل می‌کند که حضرت فرمود: فاطمه پاره‌ی تن من است، بنابراین هر کس او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است، و در مستدرک که صحیحین (جلد سوم صفحه ۱۵۳ چاپ سال ۱۳۲۴ ه حیدرآباد)، آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به فاطمه می‌فرماید: خداوند با خشم تو به غضب می‌آید، و با خشنودی تو خشنود می‌شود. اما سخنش در مورد حضرت مریم که می‌فرماید: و اصطفاک علی نساء العالمین مقصود از آن، عالم زمان خودش می‌باشد. درست مانند فرمایش الهی که می‌گوید: (و اسماعیل و الیسع و یونس و لوطا و کلا فضلنا علی العالمین). (انعام / ۸۶) مقصود آن نیست که لوط از عیسی افضل، یا در فضل با او مساویست. و نه این که اسماعیل از پدرش ابراهیم خلیل علیه السلام برتر است. یعنی اینان در زمان نبوت خود از مردم زمان خویش برتر و والا تر بودند. اما در خصوص برترین بانو؛ قضیه فرق می‌کند زیرا فاطمه‌ی زهرا از تمام زنان جهان در زمان خود و هر زمان دیگر برتر و افضل است. این سخن رسول خدا است و پیامبر سخنش، برخاسته از وحی است.

### فقط از خدا می‌ترسد

گفتیم که هویت انسان با عمل روشن می‌شود. اما چه نوع عملی است که انسان را در پیشگاه خداوند و مردم قابل توجه و مورد عنایت قرار می‌دهد؟ پاسخ: هیچ عاقلی، تردید ندارد که هر عمل و حرکتی که در مسیر حیات انسانی باشد، عمل کننده مشکور بوده و اجر و ثواب می‌برد. بدیهی است که خیر، منحصر به جهاد و شهادت در راه آزادی و عدالت نیست. بنابراین اگر گمراهی را به راه رشد و صواب، هدایت کند، یا ناله‌ی غمگنانه و ملتسمانه‌ی دردمندی را جواب داده، یا با کلام حق، باطلی را [ صفحه ۲۲۴ ] پاسخ گوید، یا بین دو نفر را اصلاح کند، یا زمینی را پس از ویرانی احیا نماید، یا کارخانه‌ای را برای دارو و غذا تأسیس، یا راههای مواصلاتی ایجاد کند، یا وسیله‌ای سودمند در جهت رفع نیاز مردم اختراع، یا دارویی جهت درمان و شفای از بیماری کشف نماید. تمام این حرکتها و اعمال و غیر آن از نیکیها و خیرات و مبرات، آنها را شایسته‌ی لطف و مرحمت خداوند می‌سازد. اولین مقام و

بزرگترین فضیلت در پیشگاه پروردگار و خلق خدا، متعلق به کسانی است که به حق و حقیقت ایمان آورده، و به خاطر آن فداکاری نمایند. قرآن می‌فرماید: اهل بیت در راه خدا جهاد و تلاش می‌کنند، و از سرزنش ملامتگران ترس و بیمی ندارند. این است فضل خداوند که به هر کس بخواهد عطا می‌کند (مائده / ۵۴) و در توصیف خصلت پیامبران و اولیای خدا می‌فرماید: آنها کسانی هستند که رسالت‌های الهی را تبلیغ می‌کنند، و از هیچ کس جز خدا نمی‌ترسند، و در حسابرسی بندگان؛ خداوند کفایت می‌کند. (احزاب / ۳۹) امام حسین علیه السلام رسالت حق و حقیقت و تعهد و مسؤولیت خویش را ابلاغ نمود، لیک ارتش ظلم و ستم و باطل به او پاسخ منفی داد. امام شهید، مالک هیچ چیز جز ترس از خدا و توکل و تکیه بر او نبود. صراحتاً به هزاران نفر که برای کشتن و نبرد با او، جمع شده بودند اعلام کرد: «آگاه باشید که من با این خانواده‌ام و با این تعداد کم از یاران و کثرت دشمن و خذلان یاور حرکت می‌کنم. بر خداوند که پروردگار من و شماسست توکل دارم، هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آن که سرنوشت و سرگذشت و هستی او در دست قدرت لایزال الهی است. و پروردگار من بر صراطی مستقیم استوار است... و عرضه داشت پروردگارا ما بر تو توکل کرده‌ایم، و به تو روی آورده‌ایم، و بازگشت به سوی تو است.» [صفحه ۲۲۵]

### اول محکم کاری و سپس توکل

ممکن است سؤال شود: تفویض و تسلیم امر خدا بی‌قید و شرط باید باشد، این کاملاً درست است اما تفویض و توکل بر خداوند سبحان، لازمه‌اش تهیه نیرو و بذل جهد و تلاش است... این طور نیست که عنان شتر را بر کوهانش بیافکنی، و آن را در میان دزدان و راهزنان رها کنی، و به حساب اعتماد و توکل به خدا کار خود را دنبال کنی این عنان گسیختگی و بدون محاسبه حرکت کردن هرگز توکل نامیده نمی‌شود. خداوند می‌فرماید: برای نبرد با دشمنان آن چه می‌توانید نیرو آماده و بسیج کنید. (انفال / ۶۰) رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرماید: «اعقل و توکل»: اول محکم کاری کن و شتر را ببند، و آن گاه توکل کن. قوای دشمن و نیروهای شرارت و فساد در مکه، پیامبر را محاصره کرده بودند، و گروه زیادی او را اذیت می‌کردند. حضرت ایستادگی و صبر و مقاومت نمود، تا به مدینه هجرت فرمود، و سرانجام در آن جا نیرویی پرتوان و قدرتمند فراهم آورد. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «اگر حضور یار و یاور در کمک به قیام حجت و امام نمی‌بود، هر آینه ریسمان زمام رهبری امور را رها می‌کردم». به دیگر سخن؛ اگر امام کسی را نمی‌یافت تا در نبرد با معاویه او را یاری دهد، سکوت می‌کرد، چنان که در مقابل غاصبان خلافت (برای حفظ وحدت) سکوت را برگزید و امام حسن علیه السلام امر حکومت را به معاویه موکول نساخت مگر پس از آن که یقین حاصل کرد که نیرو و افرادش کم، و یارانش سبب خذلان او هستند. بنابراین چگونه امام حسین علیه السلام فقط براساس توکل، با علم و یقین بر قلت افراد و کثرت دشمن، و کمبود نیروی انسانی، و کاستی یار و یاور، در نبرد با یزید اعتماد کرد. و چرا مانند جد و پدر و برادر بزرگوارش، که صبر و مقاومت کردند، ایشان نیز به همان شیوه تأسی نجست؟ پاسخ: ۱- به هیچ وجه شایسته نیست که بدون مطالعه هر انسانی را، در هر عملی مورد انتقاد قرار دهیم، و بگوییم: اگر فلان شخص چنین و چنان [صفحه ۲۲۶] می‌کرد، بهتر بود. مگر آن که شرایط و اوضاعی که او را احاطه کرده و در آن موقعیت خاص قرار گرفته مورد نقد و تجزیه و تحلیل قرار دهیم، یا بدون مجوز و تحقیق عمیق در شرایط حاد و جوی حاکم، او را مورد انتقاد و سرزنش قرار دهیم. یا این و آن را با وی، علی‌رغم تفاوت و ژرفای عمیق، و اختلافات اجتماعی و سیاسی گوناگون، مقایسه کنیم. که اگر چنین پیشداوری و قضاوتی کنیم بدون علم و آگاهی سخن گفته، و بی‌اطلاع و تحقیق، و رعایت اصول تقوی و پرهیزکاری، داوری نموده‌ایم. ۲- مفهوم توکل بر خداوند، عبارت است از تکیه و اعتصام به او، و نه به هیچ کس دیگر. و این امر بر هر مخلوق ضعیف و قوی واجب و ضروری است، و بر هر کس که خواهان حقی است و یا ادای حقی بر او واجب است، لازم است و ضرور. شرایط امام حسین علیه السلام به گونه‌ای بود که شهادت در راه خدا را با اتکا و توسل به او، امری حتمی و اجتناب ناپذیر می‌ساخت. یکی از راز و نیازها و نیایش‌هایی که در روز

شهادت بر بلندای مشهور خویش بر لبان مبارک جاری نمود، این بود که می فرمود: «پروردگارا! اگر نصر و پیروزی را از آسمان بر ما منع فرمودی، از تو می خواهم که این شهادت را موجب خیر و برکت قرار دهی». بهتر از نصر و پیروزی بر یزید و یزیدیان این بود که، که مردم و همه‌ی نسلها او و باند تبهکارش را بشناسد، و به ماهیت پلید این خاندان ستمگر پی برند، و بدانند که خاندان بنی امیه چه کسانی هستند و دریابند که آنها بدترین و دشمن ترین دشمنان اسلام و پیامبرش می باشند. و ساده ترین راه رسوایی دشمنان این است که فرزندان پیامبر به افتخار اسارت و شهادت نایل شوند، و به زنان آنان بی احترامی و هتاک کنند، و در مدینه‌ی منوره همه چیز را حلال، و با منجیق به کعبه مقدسه هجوم برده و وحشیانه حمله نمایند، و دندان‌های فرزند زاده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را با چوب خیزران بشکنند و بگویند: این روز به تلافی روز بدر است! (زهی بی شرمی). وقتی مکه به دست پیامبر اکرم فتح شد، به ابوسفیان فرمود: آیا وقت آن نرسیده که بدانی من رسول خدا هستم؟ اما متأسفانه ابوسفیان چیزی را در [ صفحه ۲۲۷ ] روح و قلب بی عاطفه خود پنهان می داشت. و آن کینه و حسد در نفوس خاندان اموی بود، که نسل به نسل از پدر به پسر به ارث رسید، و پدر نیز از جدش به ارث برد تا آثارش در قربانگاه کربلا و اباحه گری مدینه و مکه متجلی گشت. یکی دیگر از اثرات آن، خیانت به امام حسن علیه السلام و دیگری غوغای صفین بود. و سایر آثار در کتابی خاص تحت عنوان الصراع بین الامویین و مبادی الاسلام نوشته‌ی نوری جعفر، گرد آوری شده است. و اما صبر پیامبر و ایستادگی او در مقابل مشرکین مکه، به نفع اسلام، و تحکیم ارکان، و ترکیز مبانی بود. چرا که شرک بر همه جا مسلط، و دامن گستر بود، و اگر پیامبر می خواست با نبرد در مقابل مشرکین مقاومت می کند، شهید، و اسلام در نطفه خفه می شد، و اثری از کلمه‌ی توحید باقی نمی ماند. حسین علیه السلام با جهاد و شهادت خود، فرزندان، برادران و یارانش، و تحمل هتاک نسبت به دختران پیامبر از سوی یزیدیان، قضیه را به سود و مصلحت اسلام تمام کرد. و از سوئی با شهادت خود و یارانش، رژیم اشغالگر و غاصب و دشمن اسلام را افشا کرد، و مزه‌ی تلخ عاقبت کارشان را به آنها چشانید، و آنها را دچار حصار مکر و حيله‌های خائنه‌ای که خود ساخته بودند، نمود. استاد عقاد در کتاب ابوالشهداء می گوید: بنی امیه و باند تبهکارشان در حقیقت ضارب نبودند بلکه تا آخر الزمان مضروب و سرکوب شدند، و آن به خاطر فقط یک روز جنابت هولناک که روز عاشورا در کربلاست، بود. در چنین روزی پیروزمند و غالب، بیش از مغلوب، زیان و خسارت دید (یزید فزونتر و گسترده تر از حسین علیه السلام، ضرر و خسارت دید). در مورد صلح امام حسن علیه السلام سخن بسیار است، که به گوشه‌هایی از آن اشاره می کنیم.

### صلح امام حسن

گروهی را رجال قدیم و جدید شیعه در مورد صلح امام حسن علیه السلام و انقلاب امام حسین علیه السلام، و درباره‌ی تفاوت عوارض و حوادث هر یک، [ صفحه ۲۲۸ ] سخن‌ها گفته، و چیزها نوشته‌اند. و در این زمینه کتابهایی خاص نگاشته‌اند، و هر کدام به نوبه‌ی خود با منطقی محکم و استوار ثابت کرده‌اند که این دو امام بزرگوار، در رفتار خود متأثر از یک مصدر و منبع، و به خاطر یک اساس متین عمل نموده‌اند؛ و آن هم مصلحت اسلام و مسلمین بوده است. و هر یک از ایشان به نحوی که واجب بوده، عمل فرموده‌اند... آخرین مطلبی که در این مورد مطالعه کردم، «کلمه‌ی طیبه‌ی شیخ محمد حسین کاشف الغطاء» که در ابتدای بخش دوم کتاب امام حسن علیه السلام نوشته‌ی شیخ باقر شریف قرشی است، می باشد. چکیده‌ی آن مطلب این است: معاویه سرشار از مسرت و شادی در شهادت امیرالمومنین بود، اما در بیعت امام حسن علیه السلام فرزند نبی، و گل خوشبوی رسالت، تحت فشار روانی و دغدغه و اضطراب شدید قرار داشت. او می دید که امام حسن علیه السلام در بین مسلمین، از محبوبیتی خاص برخوردار است معاویه دریافت که هیچ گونه راه فرار و گریزی از این معرکه ندارد، بنابراین تنها راه چاره را در ایجاد فساد مالی و مفساد اقتصادی و رشوه و تطمیع در ارتش امام حسن علیه السلام یافت، و سران ارتش امام حسن را با پول و رشوه، غلام حلقه به گوش

خود نمود؛ در پی اجرای چنین توطئه‌ای، صلح تحمیلی را که از نظر ما شیعیان یک آتش بس، موقت بود، بر امام تحمیل کرد. درست مانند شرایطی که در آن، با حيله گری و دغل کاری، قرآن را بر سر نیزه نمود. ثانيا توده‌ی مردم نیز برای صلح و آتش بس لحظه شماری می کردند زیرا مصیبت‌های جنگ، روحیه‌ی آنها را سست و خسته و ناتوان کرده و دعوت به جنگ مجدد برای آنها بسیار سنگین و غیر قابل تحمل می نمود. شرایط امام حسن علیه السلام از نظر سیاسی، و ادامه‌ی جنگ دشوار شده بود. اگر جنگ را بر صلح ترجیح می داد، می گفتند: خون مسلمین را ریخته است، و اگر امام در جنگ مغلوب می شد (که احتمال آن امکان پذیر بود) اولین سخنی که گفته می شد این بود که او خود را به کشتن و هلاکت افکند... این است که صبر بر صلح تحمیلی برای حفظ اسلام منطقی تر به نظر می رسید. در حالی که خاری در چشم، و استخوانی در گلو داشت، (درست مانند [صفحه ۲۲۹] شرایطی که پدرش امیرالمؤمنین تعبیر می فرماید) لذا با اکراه و از روی ناچاری آتش بس را قبول فرمود... کاشف الغطاء می گوید: امام حسن علیه السلام با این اقدام انقلابی در جهت پذیرش آتش بس، می خواست نیات پلید معاویه را بر توده‌ی امت افشا کند، زیرا مردم غالبا مواضع علنی و آشکار جریانات و امور را به حساب می آوردند، و از حقایق پشت پرده بی خبر بودند. حداقل سودی که از این آتش بس تحمیلی عاید شد این بود که معاویه را رسوا و مفتضح کرده و شناخت مردم را نسبت به کفر و ستم و حيله‌های بنی امیه فروتر ساخت و همین کافی بود. اگر این صلح و آتش بس نمی بود، معاویه، زیاد بن ابیه را به پدرش ابوسفیان ملحق و منتسب نمی ساخت. و حجر بن عدی و صحابی جلیل القدر، عمر و بن حمو را نمی کشت، و به وسیله‌ی عوامل نفوذی خود با سم، فرزند پیامبر را به شهادت نمی رساند، و برای فرزند زنازاده‌ی خویش، یزید، بیعت نمی گرفت. این خلاصه‌ی اظهارات شیخ اجل و گرانقدر ما بود. همین جاست که تفاوت شرایط سیاسی - اجتماعی و نظامی امام حسن علیه السلام به گونه‌ای ویژه، شرایط استثنایی را تحمیل می کند. اما یزید و ابن زیاد از امام حسین علیه السلام می خواهند که مزاحم حکومت ستمگرانه آنها نشود، و دست از تحرک و اعتراض و مبارزه علیه رژیم اموی بردارد، که آنها هر چند می خواهند انجام دهند. در غیر این صورت باید سرش را از بدن جدا، و سینه و پشت او را وحشیانه مورد هجوم و تاختن و کوبش قرار دهند. این جا بود که امام حسین علیه السلام به شرایط ننگین یزید اشاره می کند، و می فرماید: آگاه باشید که این زنازاده، پسر زنازاده مرا بین دو امر مخیر ساخته است: بین مرگ با شمشیر، و ذلت و خواری. هیئات که ما پذیرای ذلت و تسلیم و خواری باشیم... نه، به خدا سوگند، هرگز مانند افراد ذلیل و زبون دست بیعت به او نخواهم داد، و همچون بردگان اقرار به حاکمیت و پذیرش سلطه‌ی او نخواهم کرد (و یا مانند بردگان که از سلطه و ستم اربابان فرار می کند، من هرگز فرار نخواهم نمود). حسین علیه السلام از ابن زیاد، و ارتش مجهز او خواست که بگذارند به همان [صفحه ۲۳۰] جایی که بودند بازگردند، و او را رها کنند که کار خویش به انجام رساند، و رسالت عظیم خود را تحقق بخشد. اما ستمگران امتناع ورزیدند، و گفتند: یا باید بیعت کند یا کشته شود! با این تفاوت بزرگ و اختلاف عمیق در شرایط هر یک از دو امام، آیا جایز است که عاقلی بگوید: باید امام حسن علیه السلام نیز همچون امام حسین شهید می شد؟ امام حسن علیه السلام برادر امام حسین علیه السلام، و هر دو از یک پدر و مادرند. و هر دو سرور جوانان اهل بهشت، و گلهای خوشبوی گلستان رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هستند، اگر اولی صلح تحمیلی را می پذیرد، و دومی به شهادت می رسد، هر دو بزرگوار برای اطاعت از خدا، و اثبات مقام اخلاص در عبادت، و دفع زیان فروتر با زیان کمتر، و رعایت اصل «اهم فالاهم» می باشد؛ نه ترس از مرگ، و نه میل و رغبت به حیات دنیوی... هیچ یک عامل جاذبه و دافعه‌ی آنها نبود. آن بزرگواران جز به مصلحت اسلام و مسلمین به چیزی نمی اندیشیدند.

## قرآن و علمای اقتصاد و جامعه شناسی

در جریده‌ی الاهرام مقاله‌ای تحت عنوان «معیار تمدن» نوشته‌ی دکتر زکی نجیب محمود خواندم که در آن گفته بود: گروهی از

علمای اقتصاد و جامعه شناس تصمیم گرفتند معیاری برای سنجش و ارزیابی علل پیشرفت و عوامل عقب ماندگی مشخص کنند. اولین معیاری که وضع کرده‌اند عبارت است از میانگین درآمد شخصی افراد. و گفتند آیا می‌توان آن را معیاری برای تمدن و جامعه قرار دهیم، به طوری که اگر درآمد شخصی بالا بود، نشانه‌ی پیشرفت، و اگر پایین بود، دلیل رکود و عقب ماندگی قلمداد شود... در فرجام به این نتیجه رسیدند که حیات انسانی دارای ابعاد زیاد و جهات گوناگونی می‌باشد و خلاصه یک پدیده‌ی کلی، غیر قابل تجزیه، و انفکاک ناپذیر است. «تمدن»؛ محصول تمامی این ابعاد، و جهات گوناگون است. تنها ارقام تولید، و درآمد، عامل تعیین کننده نیست و خلاصه به این برآورد قطعی رسیدند که انسانیت فقط با آب و نان زنده نیست... بنابراین [ صفحه ۲۳۱ ] اگر سطح درآمدی مثلا به میزان ۵۰ درصد افزایش یافت، میزان سطح آگاهی و فرهنگ و اخلاق و بهداشت و امنیت و آزادی به مقدار ۵۰ درصد افزوده نخواهد شد. به هر تقدیر علمای علم اقتصاد و جامعه شناسی از معیارهای دیگری در کنار افزایش سطح بهره‌وری اقتصادی سخن می‌گویند، و در پایان اعلام کردند که تمدن با عوامل زیر نیز سنجیده و ارزیابی می‌شود: ۱- رعایت بهداشت عمومی: رعایتی دقیق و آگاهانه و پیشگیرانه و درمان بخش ۲- تربیت صحیح: که براساس تحول شخصیت انسانی با تمام امکانات و نیروها عمل می‌کند... در غیر این صورت ممکن است دولتی، میلیونها تومان در مسایل آموزشی هزینه کند، بدون این که مردم را به تمدن و سطوح متعالی ارتقا دهد و فقط آماری از دارندگان گواهینامه افرادی را که به خرافات اعتقاد، و در جهالت مدرن تعصب دارند، افزایش دهند. ۳- ایجاد فرصت‌های مناسب و بهره‌وری از فرصت‌های شغلی برای مردم، و تهیه زمین‌های کار برحسب استعدادها و شایستگی‌ها. ۴- تضمین امنیت و آزادی و عدالت و مساوات، و سیادت و حاکمیت قانون، حاکمیتی که همه در مقابل قوانین و اصول و مقررات خاضع و تسلیم باشند، و هیچ فرقی بین حاکم و محکوم و بزرگ و کوچک نباشد. جمع این شرایط، تمدن را تحقق می‌بخشد، و زندگی، رنگ زیبایی را به خود می‌گیرد، و طعم آن لذت بخش و محتوای آن ثقیل و گرانسنگ و ارزشمند می‌گردد. متون صریح قرآن و سنت نیز بر طلب علم و رعایت بهداشت، و اقامه‌ی عدالت و تضمین امنیت و حریت و مساوات ترغیب می‌کند، و به حیاتی معقول، برتر و کاملتر بر می‌انگیزد. و ای کاش پیش از آگاهی به این مقولات، ما به تعبیری از تفسیر این قبیل آیات آگاه می‌شدیم که: (یا ایها الذین آمنوا استجیبوا للهِ و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم). (انفال / ۲۴): ای کسانی که ایمان آورده‌اید، وقتی شما را به سوی پیامی حیات بخش و نجات آفرین فرا می‌خوانند خدا و رسولش را اجابت نمایید. [ صفحه ۲۳۲ ] و نیز: (ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم) (الاسراء / ۱۹): این قرآن به بهترین و محکم‌ترین راه، هدایت و رهبری می‌کند. یعنی به حیاتی افضل، دنیای برتر، دعوت و رهبری می‌کند. و بسیاری دیگر از آیات که اسلام و رسالت قرآن را با جلوه‌هایی زیبا متجلی می‌سازد. و مضافا این که سخن از تمدن و نور و روشنایی، و حیاتی برتر و کاملتر، در حقیقت، سخن از حسین و قرآن است؛ چرا که این دو گوهر گرانبها به بهترین راه قیام، و عالیترین و محکم‌ترین شیوه و خط مشی زندگی، هدایت و رهبری می‌کنند. سؤالات ۱- افتخار و برتری از نظر قرآن در چه چیزهایی می‌تواند باشد در این زمینه روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و دختر گرامیشان نقل کنید. ۲- چه نوع اعمالی برای انسان در اجتماع و در پیشگاه خداوند مفید است؟ دو آیه از قرآن در این زمینه ذکر کنید. ۳- فلسفه‌ی صلح امام حسن علیه السلام از نظر شیعه را بیان کنید. [ صفحه ۲۳۵ ]

## توطئه‌ی کودتا علیه پیامبر و عترت او

## چه کسانی حسین را به شهادت رساندند؟

### ناصبی و منافق

ناصبی؛ کسی است که دشمنی و خصومت با اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را آشکار می‌کند. منافق؛ کسی است که

کفر را در نهانخانه‌ی قلبش مخفی، و با زبان، اظهار ایمان می‌کند. قادر متعال می‌فرماید: ای پیامبر با کفار و منافقین جهاد و نبرد کن، و با آنها به شدت و خشونت رفتار نما، و بدان که جایگاه آنها جهنم، بدترین منزلگاه است آنها (منافقین) به خدا سوگند می‌خورند که حرف کفر بر زبان نیاورده‌اند، چنین نیست البته که سخن کفر گفته‌اند، و پس از اظهار اسلام کافر شدند، و بر اهدافی که دست نیافتند همت گماشته و تصمیم گرفتند. (توبه / ۷۴). مفسرین گویند: پانزده نفر از منافقین به اتفاق، تصمیم گرفتند که وقتی رسول خدا با شترش در هنگام شب، از یک منطقه خطرناک پر پیچ و خم رد می‌شود، شتر او را رم دهند، و او را به قعر دره‌ای عمیق اندازند. (در این سفر پیامبر از غزوه تبوک مراجعت می‌فرمود) سر دسته‌ی این منافقین در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عبدالله بن ابی بود که جمع منافقان را علیه اسلام و پیامبر، رهبری می‌کرد. [ صفحه ۲۳۶ ] البته زمین پهناور الهی از وجود منافقان توطئه‌گر که هر لحظه علیه باورمندان مخلص و مبارز و انقلابی، طرح و نقشه می‌کشند، تهی نیست. آنها واژه‌ها و تعبیراتی را که به خیر و سعادت رهنمون می‌شود، دگرگون و تحریف می‌کنند، و تلاش مذبوحانه‌ای در جهت تخریب و افساد در زمین به نام دین و حکمت و منطوق و مصلحت عمومی می‌کنند خداوند به گروهی از مفسدان نفاق پیشه اشاراتی شنیدنی دارد: (و کذلک جعلنا لكل نبی عدوا شیاطین الانس و الجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا...) (انعام / ۱۱۲): و نیز در مقابل هر پیامبری یک عده از شیاطین انس و جن را به دشمنی قرار دادیم که آنها به بعضی دیگر (برای اغفال مؤمنان) سخنان آراسته و ظاهر فریبی را القاء کنند. و اگر خداوند می‌خواست چنین رخ نمی‌داد. گروهی منافق، حق را با باطل می‌آمیزند، و حق را آشکارا کتمان می‌کنند... برخی از نویسندگان عصر حاضر، حرکت منافقین را ضد انقلاب نامیده‌اند و به راستی چه گزینه‌ی صحیحی انتخاب کرده‌اند.

### توطئه‌ی نظامی علیه پیامبر و عترت او

برخورد و درگیری پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با منافقین، سخت‌تر از درگیری با مشرکین بود زیرا منافقین چهره‌ی خصمانه خود را زیر نقاب دوستی پنهان می‌داشتند. هر روز توطئه‌ای خائنانه علیه پیامبر طرح می‌کردند، و حيله‌ای تازه می‌آفریدند... پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر علیه عترت و صالحان امت پیامبر توطئه کردند، و آنها را با قتل و آوارگی مورد هجوم و ضرب و شتم قرار دادند. و اگر به قتل و شکنجه نمی‌انجامید، به عذرهای کاذب و بهانه‌های دروغین به طاغوتی ستمگر پناهنده می‌شدند تا بر خاندان رسول اکرم و معتقدین به خط ولایت و طهارت، جور و ستم نمایند. جنایتی را که یزید نسبت به وجود مقدس حسین علیه السلام مرتکب گردید، اطاعت از خدا و رسولش رقم زدند!! [ صفحه ۲۳۷ ] ابوبکر بن العربی در کتاب العواصم من القواصم (صفحه ۲۲۲، چاپ سال ۱۳۷۵ هـ) می‌گوید: شرعا بیعت با یزید منعقد شده بود. زیرا یک نفر با او بیعت کرده است! گرچه حتی این یک نفر پدرش معاویه باشد!... و در صفحه‌ی ۲۳۲ می‌گوید: هیچ کس در جنگ با حسین وارد نشد، و او را نکشت مگر به تأکید اقوال و احادیث زیادی که از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسیده بود. از جمله؛ آن که می‌گویند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «... هر کس خواست بین امت را که وحدت کلمه دارند، تفرقه بیاندازد. هر کس می‌خواهد باشد، او را با شمشیر بزنید.» یزید به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حسین را می‌کشت، و بر اساس اطاعت از خدا و برای خشنودی و رغبت و میل به بهشت او را به قتل می‌رساند!! اما حسین علیه السلام، هیچ عذری ندارد، چرا که او بر امام زمان خود، که شرعا با او بیعت شده، و به صرف تأیید و بیعت پدرش معاویه، خلیفه بود شوریده است!!! من نمی‌دانم این جناب ابن‌العربی و کسانی که مانند او فکر می‌کنند چگونه بین کشته شدن حسین با شمشیر جدش که بر امام خود یزید! خروج کرده، و خروج غیر عادلانه و غیر منطقی عایشه و معاویه و طلحه و زبیر علیه امام علی علیه السلام که انصار و مهاجرین با او بیعت کردند، جمع کرده است؛ و چگونه توجیه می‌کند؟! این حضرات چرا در آن جا سکوت می‌کنند؟! محب‌الدین خطیب، تفسر عجیبی بر سخن صاحب عواصم در صفحه ۲۲۲ دارد که شنیدنی است. او می‌گوید «اگر معاویه مسأله‌ی شورا را در بین مسلمین رها می‌کرد، و برای یزید بیعت نمی‌گرفت، فتنه‌ها و

کشتارهایی رخ می داد که امور مسلمین را مختل کرده و نظام اسلامی را از نظم و انتظام خارج می ساخت!!...» و نیز این خطیب شکاک منحنی تفسیری بر صفحه ۲۳۲ کتاب عواصم دارد که خواندنی است: «یزید اهل عدالت، مراقبت و مواظبت بر نماز، و به دنبال کارهای خیر، و پیوسته مجری و ملازم سنت بود!!!» یزید از دیدگاه صاحب خطوط عریضه و صاحب عواصم فردی است پاک و باتقوا و در قربانگاه کربلا، به دنبال عدالت، و احیای سنت است. و نماز را با حلال شمردن هتک کعبه، و رفع حرمت و تقدس آن، به پا می دارد!... آیا [ صفحه ۲۳۸ ] بغض و دشمنی او را با خدا و رسول و عترتش نشنیده و ندیده اند؟! با کدامین حجت و دلیل به این منطق پاسخ می دهید؟- زهی بی شرمی - و سخافت و بی وجدانی! پروردگارا به تو پناه می بریم که در دین ابن عربی و مذهب محب الدین، یزید و ابن زیاد، پاک و باتقوا هستند! خداوندا! مباد که کسی به چنین سخن باطل و گزافه ای گواهی دهد و اعتراف کند. که هر کس چنین کند، بر آیین شرک آمیز یزید و معاویه و پدران مشرکش می باشد. هر کس نیز بگوید که حسین علیه السلام را شیعیانش کشتند، بر همین دین منفور و شیطانی و همان آیین شرک و ستم بوده است.

### آیا مودت و دوستی با خویشاوندان رخص است و ننگ

در کتاب وسایل الشیعه نوشته‌ی حر عاملی آمده است، که امام صادق علیه السلام می فرماید: «ناصبی کسی نیست که مستقیماً با ما اهل بیت علیهم السلام دشمنی ورزد، زیرا نمی توان کسی را یافت که بگوید: من با محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم دشمنی و بغض دارم. ناصبی کسی است که با شما (شیعیان) دشمنی و کینه دارد، و او می داند که شما ما را دوست دارید، و از شیعیان ما هستید». شیعه، شر و بدی به هر مخلوقی را گناه می داند، و همواره در مقابل مسایل، موضع دفاعی به خود می گیرد. و تنها گناه شیعه محبت و مودت به کسانی است که خداوند رجس و پلیدی را از آنها زدوده است، چرا که این مودت و دوستی از نظر خوارج و ناصبی ها رخص است و ننگ! شافعی می گوید: ان كان رفضا حب آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم فليشهد الثقلان اني رافضي: اگر عشب و محبت به خاندان محمد صلی الله علیه و آله وسلم [۴۷] است. جن و انس شاهد باشند که من رافضی هستم. [ صفحه ۲۳۹ ] کمیت ازدی می گوید: براساس کدامین کتاب و سنت، حب و عشق به خاندان پیامبر را بر من ننگ و عار می پندارید. ابن ابی الحدید در مدح امام علی علیه السلام می گوید: و دیدم مذهب اعتزال را و من به خاطر تو به هر کس که شیعه باشد میل و علاقه دارم. عکس آن نیز صحیح است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: دشمنان تو سه دسته اند: دشمن مستقیم تو، دشمن دوست تو، و دوست دشمن تو. آن چه شافعی و کمیت گفته اند، پاسخی بوده به آنان که خیال کرده اند که عشق و محبت به عترت و اهل بیت علیهم السلام و تقوا رخص است و ننگ!! و از همین تصور باطل و کفر آمیز است که به شیعه افترا و تهمت زده اند، و گاهی به شیعه ای اثنی عشری افترای انتساب به غلو، و گاهی آنها را در پوششی از ایهام به باطنی متهم می سازند و شیعه را قاتل حسین علیه السلام می دانند!... به قسمت اول و دوم اشاره ای داشتیم، ذیلاً به بررسی تهمت سوم می پردازیم.

### شیعه و کشته شدن امام حسین

صاحب کتاب العواصم من القواصم می گوید: کسی که حسین علیه السلام را کشت، جدش رسول خدا بود. و همان طور که اشاره کردیم، او می گوید: روایتی از پیامبر نقل شده که: هر کس خواست در میان امت تفرقه بیافکند، هر که می خواهد باشد، او را با شمشیر بکشید! در جایی دیگر می گوید: حسین را شیعیانش کشتند!... مقصود از این دو مقوله یکی است، و آن دفاع از عصمت و بی گناهی یزید! و تبرئه ای او از خطا و خیانت و جنایتی که مرتکب شده، می باشد. تردیدی نیست که شیطان به دنبال این گونه افراد، و بیانات روشنفکرانه و تحقیقات به اصطلاح عالمانه ای این حضرات است. شیطان از مزدور خود فروخته ای مثل ابوبکر بن العربی، لذت می برد، و در میان هم عقیده هایش به وجود چنین شخص مزدوری مباحث می کند. اینها دینشان [ صفحه ۲۴۰ ] دنیایشان، و



عقیده‌شان عقده‌ی حقارتشان می‌باشد. و اما پاسخ این خود فروخته‌ی کم خرد: ۱- هر کس دستور کشتن حسین علیه السلام را داده، یا در نبرد با او حضور، یا از کشته شدن او خشنود شده باشد، بویی از اسلام و خدا نبرد است. حتی اگر به نماز ایستاده، یا به روزه نشسته، و یا به حج خانه‌ی خدا رفته باشد. و به فرموده‌ی امام حسین علیه السلام، دین در نزد آنها صرفاً عامل کسب وجهه‌ی اجتماعی و سیاسی، و جلب جاذبه‌های اقتصادی و لقلقه‌ی لسان است. ۲- آیا یزید فرمان این جنایت هولناک را صادر نکرد؟ و ابن زیاد به اجرا در نیامد؟ و لشکر را بسیج و گسیل نداشت؟ آیا ابن سعد به خاطر ملک ری فرماندهی سپاه کشتار و غارت را مستقیماً به عهده نگرفت؟ کدامیک از اینها، ولو به اسم و شناسنامه و اصالتاً، شیعه بودند؟! (انصاف داشته باشید). از آن گذشته، کثرت انبوه سپاه کفر و ستم، و خود فروختگانی که برای چپاول خاندان عترت و طهارت بسیج شده، و در صحنه‌ی کربلا حضور داشتند، و به فرموده‌ی علی علیه السلام «همج رعاع» همچون پشه‌های سرگردان بودند که با حرکت باد به این سو و آن سو می‌رفتند، و مانند حمار در پی هر صدا و نعره‌ای در حرکت بودند، کدام یک شیعه‌ی پیامبر و علی علیه السلام بودند؟ اگر نگاهی به تاریخ کرده باشید، در خواهید یافت آن عده هم که شیعه بودند، و در جنگ علیه حسین علیه السلام حضور داشتند، از دین خارج شده، و با خوارج، وادی کفر و تعصب و جاهلیت و ستم را می‌پیمودند. نمی‌توان انکار کرد (چنان که هر منصفی باید اعتراف کند) که در بین سپاه یزید یک گروه بیچاره و مستضعف و ضعیف النفس از شیعه وجود داشت که اینها تهدید به ترور و کشته شدن گردیدند، و در معرض قطع پول ماهانه و رزق و روزی خود قرار گرفته، و به آنها گفته شده بود اگر در این جنگ شرکت نکنند، بچه‌هایشان یتیم، و زنان‌شان بیوه، و رزق و روزیشان قطع خواهد شد. اما باید گفت این دسته از شیعیان ضعیف النفس، که با تهدید و ارعاب، در زمره‌ی سپاه یزید درآمده بودند، اولاً: بر اساس تبلیغات منفی دستگاه، و دروغهای تبلیغاتی، و احادیث به این گروه گرویدند. ثانیاً آنها در [ صفحه ۲۴۱ ] رده‌های بسیار پایین اجتماع، و سپاه یزید، و ابن زیاد قرار داشتند؛ و بدیهی است که این جمعیت محدود و اندک و ضعیف النفس هیچ گونه نقش سرنوشت سازی در جنگ نداشته، و در حادثه آفرینی جز نقش سیاهی لشکر، نقش دیگری را ایفا نمی‌کردند. حادثه آفرین اصلی، و ام المفسد، و سبب الاسباب، و علّه العلل همه‌ی فجایع و مصیبت‌ها و جنایت‌های تراژدی کربلا، خود یزید، و حاکمیت فرمان او بود. دلیلش شاهدان عینی واقعه‌ی کربلا هستند: الف: در مجلس ننگین یزید وقتی سر مطهر امام در مقابل پلیدترین جنایتکار تاریخ قرار می‌گیرد، جمع کثیری از درباریان رانت خوار و مفتخوار و دزدان حقوق مردم و جامعه حضور داشتند. از جمله، سفیر امپراتور روم نیز در آن محفل حاضر، و شاهد این غوغا بود. در همان مجلس پرسید این سر چه کسی است؟ یزید گفت: با این سر شما را چه کار است؟ سفیر روم گفت: می‌خواهم به امپراتور گزارش جریان را ارسال کنم، تا در شادی خلیفه شرکت کند! یزید گفت: این سر حسین است. با این که مادرش فاطمه، دختر رسول خدا است، چون بر ضد امنیت کشور قیام کرده است، به حکم اسلام مجازات شده است!!! ب: یک نفر یهودی بنام رأس الجالوت که از بزرگان قوم یهود بود، در همان مجلس می‌گوید: ای یزید! تو باور نداری که این جنایت از طرف تو که خود را خلیفه‌ی مسلمانان می‌خوانی سزاوار نبود؟ تو با خاندان پیامبر این گونه رفتار می‌کنی، در صورتی که میان من و داوود نبی یک صد و سه واسطه است، و با این وجود، همه‌ی قوم یهود به من احترام می‌گذارند، و مرا تعظیم و تکریم می‌کنند. دیروز پیامبران در برابر شما بود، و امروز سر بریده‌ی نوه‌ی او در مقابل شماست! من از روزی که این گفته‌ی پیامبر را شنیدم که: «هر کس هم پیمانی را بکشد، من تا روز قیامت دشمنش می‌شوم»، به او عقیده و ایمان خالصانه پیدا کرده‌ام. ولی امروز، تو فرزند او را می‌کشی، و این گونه به عمل زشت خود مباحات و تظاهر می‌کنی! [ صفحه ۲۴۲ ] یزید گفت: تو چگونه جرأت می‌کنی با من این چنین درشت سخن گویی؟ جالوت با برافروختگی فریاد زد: تو جرأت و گستاخی صاحبان ایمان را کجا دیده‌ای؟ من در همین مجلس با صدای بلند شهادتین خود را فریاد می‌زنم: اشهد ان لا اله الا الله، و اشهد ان محمدا رسول الله تا از گروه هم پیمانان تو خارج شوم، و بنام یک هم کیش تو به تو لعنت بفرستم، و جام شیرین شهادت را سر بکشم. ج: هیچ چیز واضح‌تر و مستدل‌تر از ضرباتی که یزید ملعون با چوب خیزران خود

بر لب و دندان مبارک حسین علیه السلام می نواخت نیست، او در حالی که چوب خیزران را به جایگاه بوسه‌ی رسول خدا، بیش‌رمانه می‌زد، این اشعار جاهلی را می‌سرود که: اگر من انتقام از فرزندان هاشم نگیرم، از نسل جد خود نیستم. ای کاش بزرگان ما که در بدر کشته شدند، بودند و می‌دیدند که چگونه انتقام آنان را گرفتم. به طور قطع، سپاه یزید، کعبه‌ی مقدسه را مورد تاخت و تاز قرار داد، و حرمت و قداست آن را از میان برد، و با منجیق به آن هجوم آورد؛ و مدینه‌ی منوره را سه بار مورد هتک حرمت قرار داد، سپاهیان یزید، مردان و کودکان زیادی را کشتند، و به زنان تجاوز کردند. تاریخ می‌گوید: همه‌ی افراد این سپاه از اهالی شام بودند، و یک نفر شیعه در میان آنها نبود؛ حتی یک عراقی و اهل حجاز نیز در میانشان به چشم نمی‌خورد.

## ویژگی‌های شیعی واقعی

صرف تدین و مذهبی بودن کافی نیست، و نیز دین داری با نام و کلام و شعار و ادعا تحقق پیدا نمی‌کند. با شناسنامه و انتساب نیز کسی نمی‌تواند ادعای مسلمانی کند، مسلمان بودن به کارهای صالح و شایسته و انقلابی و منوط به عقیده است که دین و مذهب را برای مدعی به اثبات رسانیده، و در انتساب به آن افتخار بوجود می‌آورد. [صفحه ۲۴۳] ایمان و عمل صالح لازم و ملزوم یکدیگرند. وجود هر یک منوط به حضور دیگری است. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «ایمان بیانگر اعمال صالحه، و اعمال صالحه نشانگر ایمان است». اهل بیت و معصومین علیهم السلام، مرز کادر تشیع و ولایت و مودت را در بسیاری از اقوال خود تعیین فرموده‌اند. از آن جمله در قسمت دوم اصول کافی (صفحه ۷۳ و پس از آن، چاپ ۱۳۸۸ ه) از امام باقر علیه السلام روایتی نقل می‌کند که بسیار آموزنده و جالب است: «به خدا سوگند، کسی که خدا را اطاعت نکند، از شیعیان ما محسوب نمی‌شود، و در نزد خدا به چیزی نخواهد رسید جز با اطاعت از او... و این کافی نیست که شخص ادعای اعتقاد به مذهب تشیع کند، و اظهار محبت به ما اهل بیت نماید. به خدا سوگند شیعه‌ی ما نیست کسی جز آن که از خداوند پروا داشته، و تقوی ورزد... بین ما و خدا هیچ گونه خویشاوندی و قرابتی وجود ندارد، و ما امان‌نامه‌ای از خدا مبنی بر مصونیت از آتش دوزخ نگرفته‌ایم؛ و به او نزدیکی و تقرب حاصل نمی‌کنیم، مگر به اطاعت و فرمانبری از او. خدا از هیچ کس هیچ عذری را نمی‌پذیرد، و هیچ کس بر خدا حجت ندارد! هر کس مطیع خدا باشد، همان کس دوستدار و پیرو ماست. و هر کس از فرمان خدا سرپیچی و عصیان ورزد، همان کس دشمن ماست. ولایت و دوستی ما فقط بواسطه‌ی عمل و تقوا و پروا پیشگی به دوستان می‌رسد». مرحوم کلینی (ره) در اصول کافی نقل می‌کند که: «ابوالصباح کنانی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: درباره‌ی شما از مردم چه‌ها که می‌بینیم (چه زخم زبانها می‌شنویم؟) امام فرمود: مگر درباره‌ی من از مردم چه می‌بینی؟ گفت: هر گاه میان من و شخصی سخنی در می‌گیرد، به من می‌گویند: جعفری خبیث. فرمود: شما را به من سرزنش می‌کنند؟ ابوالصباح گفت: آری. فرمود: به خدا کسانی که از شما پیرو جعفر می‌باشند، چه اندازه کمند!! تنها اصحاب من کسی است که ورع و تقوایش شدید باشد، و برای خالقش عمل کند، و به ثواب او امیدوار باشد. اینها اصحاب منند». آیا بعد از این همه دلیل و برهان جایز است که شخص عاقلی بگوید: [صفحه ۲۴۴] حسین علیه السلام به وسیله‌ی شیعه کشته شد؟ که اگر چنین باشد باید گفت بنابراین علی علیه السلام را هم شیعه کشت، و امام حسن را نیز شیعه مسموم ساخت، و حجر بن عدی و اصحابش را نیز همین طور... انسان دریافته است که اگر به باطل سخن گوید، خودش به تنهایی می‌فهمد که باطل می‌گوید. ولی نمی‌داند چگونه و چرا بعضی در دروغ و کذب تعمد دارند، در حالی که می‌دانند که مردم به طور یقین از کذب آنها آگاهند. پروردگارا مباد که بر لسانمان کذب، و بر قلبمان نفاق جاری شود. سؤالات ۱- منافقین از نظر قرآن چه کسانی هستند؟ آیه‌ی مربوطه را ذکر کنید. ۲- ناصبی از دید امام صادق علیه السلام چه کسی است؟ ۳- امام باقر علیه السلام شیعیان را چگونه معرفی می‌نماید؟ [صفحه ۲۴۵]

تألیف عبدالرحمن امین المصریچرخش کره‌ی زمین، و پیدایش سال، انبوه کثیری از گروه‌های مسلمین را به ساحت پاک مسجد می‌کشاند تا یاد عزیزی را گرامی داشته و احیاء کنند. یاد محبوب قلبها، و آن تجدید خاطره، میلاد سیدالشهداء، و مولانا اباعبدالله الحسین است. همو که در راه خدا از روی اخلاص و صداقت، جهاد و نبرد کرد. و محبوبترین افراد در ژرفای قلب رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بود. وقتی سالگرد میلاد او را جشن می‌گیریم، در حقیقت باغی از گلستان بهشت را به نمایش می‌گذاریم، و از بوی عطر آگین آن استشمام نموده، و بهره‌ور می‌شویم، در زندگی انسانها، هیچ چیز روح و روان را پاک‌تر و قلب را مطمئن‌تر و آرام‌تر از یاد خدا، و رسول خدا، و یاد و ذکر اهل بیت رسول خدا علیهم السلام نمی‌سازد. پاک و منزّه است خدایی که فرمود: «همانا خداوند اراده فرموده تا از شما اهل بیت پیامبر پلیدی و پلشتی را بزداید، و شما را پاک و منزّه گرداند». ام‌سلمه، همسر گرانقدر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می‌گوید: این آیه در خانه‌ی من نازل شد، و در این خانه؛ علی و فاطمه و حسن و حسین نیز حضور داشتند، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برخاست، و عبای خویش بر سر آنها افکند و فرمود: [صفحه ۲۴۶] (اللهم هؤلاء هم اهل بیتی و خاصی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا): خداوندا اینها اهل بیت و خاصان من هستند، از آنها رجس و پلیدی را بزدا و ایشان را پاک و مطهر گردان. حسین علیه السلام در سوم شعبان سال چهارم هجری متولد گردید. از زمانی بسیار دور مسلمین تصمیم گرفتند که سالگرد میلاد حسین علیه السلام را در ماه ربیع الاول جشن بگیرند. و هدفشان این بود که این بزرگداشت در ماهی که میلاد جدش می‌باشد، انجام شود، تا نسیم برکات و رحمت در این ماه پی در پی استمرار و ادامه داشته باشد. از مطالعه‌ی سیره‌ی عطر آگین زندگی امام حسین علیه السلام چنین برمی‌آید که مدت حمل امام علیه السلام فقط شش ماه بوده، که تا آن زمان چنین پدیده‌ای سابقه نداشته است مگر یحیی بن زکریا علیه السلام که ایشان نیز پس از شش ماه تولد یافت. توجهی عمیق و نگرش والا از طرف مقام نبوت به کودکی که تازه تولد یافته مبذول می‌شود، و آن هنگامی است که اسماء بنت عمیس بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وارد می‌شود، و حسین را که در ملافه‌ای زردفام پیچیده شده بود، بلافاصله پس از ولادتش در دامان پیامبر می‌گذارد، و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پوشش او را عوض می‌کند و او را در پارچه‌ای سفید رنگ می‌پوشاند، و سرشک اشک از دیدگان می‌بارد. اسما می‌گوید: پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گریه برای چه؟ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به او می‌فرماید: این فرزندم بزودی «شهید» خواهد شد، زیرا گروهی یاغی و ستمگر او را خواهند کشت، که هرگز شفاعت من به آنها نخواهد رسید. ای اسما این خبر را به فاطمه مده که از آن به شدت متأثر و غمگین خواهد شد. و این برای حسین در فضل و کرامت و احترام از طرف مولی کافی است که سیدالشهداء، و سرور جوانان اهل بهشت باشد. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برخاست و در گوشش اذان و اقامه گفت، و سپس برای او آن چه می‌خواست، دعا فرمود. و در روز هفتم میلادش، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به ختنه‌ی ایشان دستور فرمود، و گوسفندی را برای عقیقه کرد، و پیش از ختنه و قربانی گوسفند، موهای سر [صفحه ۲۴۷] او را تراشید و هموزنش را با طلا صدقه داد. بنابراین تعجبی ندارد که حسین علیه السلام چگونه و در دامان چه کسی پرورش یافته است. او محصول عنصر پاک و مطهر، و درخت پربرکت کرامت است که برخوردار از عشق و محبت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و رحمت نبوت بوده است که خود ارزشی گرانبها و بهره‌ای است ما فوق همه‌ی ارزشها. سلف و خلف همگی بر محبت مولایمان حسین علیه السلام و تعظیم و احترام او اجماع کرده‌اند. روزی عبدالله بن عمر در سایه‌ی کعبه نشسته بود که حسین علیه السلام داخل مسجد شد، و با دست به سوی او اشاره‌ای کرد، و به اطرافیانش گفت: «این شخص محبوبترین اهل زمین در نزد اهل آسمان است». و ابوبکر برای حضرت زهرا علیها السلام مادر گرانقدر حسین علیه السلام سوگند یاد می‌کند که زهرا علیها السلام و فرزندانش بیشتر از آن چه خود به فرزندانش احترام می‌گذارد، احترام می‌نهد. یکی دیگر از امتیازات مهم حسین علیه السلام از نظر شرف و افتخار و تکریم، پدر بزرگوارش، که شمشیر پیروزمند خدا،

علی بن ابی طالب، اولین مؤمن نسل جوان به اسلام، و نخستین فدایی اسلام، و شجاعترین افراد جامعه صدر اسلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در میان تمام مردم است. و مادرش زهرای بتول، پاره‌ی تن پیامبر، و میوه‌ی پربرکت شجره‌ی رسالت است. حسین علیه السلام، هیچ‌گاه به این حسب و نسب در میان مردم مباحثات نکرد، بلکه او خود را بخشی از وجود پربرکت پدر می‌دانست که با علم و آگاهی حق را به اجرا درآورد؟ و قرآن را تجسم عینی بخشید و در حیات خصوصی و اجتماعی تطبیق داده است. روزها روزه می‌داشت، و شبها به نماز ایستاده، و بیست و پنج بار پیاده به حج مشرف شده در حالی که اسب زین کرده و یراق برای او فراهم بوده است. و همواره به خشنودی خدا نظر داشت و رحمت او را می‌طلبید. حضرتش مصداق کامل فرمایش الهی است: [ صفحه ۲۴۸ ] (انما یخشی الله من عباده العلماء): فقط بندگان دانشمند هستند که از خداوند خشیت دارند. قبل از جریان رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ماهها و روزها سپری شد: تا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از حجه‌الوداع باز می‌گردد. دردها و رنجها چنان متراکم گشت که مرزی نمی‌شناخت، مصیبت‌ها وقتی فزونی یافت که خبر رحلت پیامبر را اعلام می‌کنند. فاطمه زهرا علیها السلام برمی‌خیزد و به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که در بستر بیماری است می‌رود. حسن و حسین علیهما السلام نیز همراه او هستند. زهرا علیها السلام به پدر می‌گوید: ای رسول خدا این دو، حسن و حسین فرزندان تو می‌باشند، آیا چیزی به ارث بر آنها عطا خواهی فرمود؟ پیامبر از بستر بر می‌خیزد، گویی از بیماری شفا یافته! حسنین را در آغوش می‌گیرد و می‌بوسد، آنگاه رو به دخترش می‌کند و می‌فرماید: «اما به حسن، قدرت و سیادت و هیبت خود را، و به حسین بخشندگی و شجاعت را به ارث می‌گذارم». و حسین به سوی دنیای جهاد و مبارزه می‌شتابد در حالی که دنیایی از بخشندگی و جرأت و شجاعت را که میراثی گرانبهاست، به همراه دارد. و تراث عظیمی از آثار پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را در وجود خویش احساس می‌کند. قیام می‌کند در حالی که همه‌ی مردم می‌دانند که شجاعت او در ابراز حق چگونه است، و همه آگاهند که جهاد در راه خدا چیست؟ به سوی دنیای جهاد و مبارزه می‌رود، و در راه خدا از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌هراسد، و از نیرو و قدرت هیچ ستمگری با هر هزینه و هر میزان که قربانی داشته باشد، بیم ندارد. که مردان قهرمان این چنینند. در راه خدا نبرد می‌کنند، و می‌کشند و کشته می‌شوند. و حسین علیه السلام نیز به شهادت می‌رسد و سر پاک و شریفش از بدن جدا می‌شود و خونها به اذن پروردگارشان به تحریر نقش می‌زند و در تاریخ می‌نگارند که این خون حسین؛ سیدالشهداء است، و خداوند آن خونهای به ناحق ریخته شده را کفایت می‌کند و آن را برکت و عظمت می‌بخشد که او شنوا و داناست. سخن از شهید میدان جنگ و نبرد، شیرین‌ترین سخن و گرانقدرترین داستان‌هاست. داستان فداکاری، داستانی است که بزرگترین هنر قربانی دادن در آن موج می‌زند. «شهید» میدان نبرد با شهادت خود، ایثار را تحقق می‌بخشد. همان [ صفحه ۲۴۹ ] ایثاری که باشکوه‌ترین پیروزی‌ها را برای دین حق تضمین می‌کند. «شهید» سخاوتمندانه خود را به خاطر حمایت و دفاع از عقیده و ایمان تقدیم می‌دارد، تا «دین» ریشه‌ای مستحکم یابد. خود را به خاطر جامعه، و عزت و شرف و افتخار و آزادی، هبه می‌کند. (و لله العزه و لرسوله و للمومنین منافقون / ۸): و عزت مخصوص خدا و رسولش و نیز مومنین گرویده به آیین خدا است. در کریمه‌ی شریفه‌ی دیگر می‌فرماید: «به آنهایی که مورد ظلم و ستم قرار گرفته‌اند، اجازه داده شده تا به قیام و جنگ برخیزند، که خداوند بر نصرت و پیرویشان بسیار توانا است همان کسانی که از خانه و کاشانه و سرزمین‌شان به ناحق رانده شدند.. و جرمشان فقط این که می‌گفتند خدای ما پروردگار ماست. اگر خداوند شر و فساد و ستم گروهی را به وسیله‌ی گروهی دیگر پاسخ نمی‌داد کلیساها و کنیسه‌ها و معابد و مساجدی که در آن بسیار یاد خدا می‌شود، از میان می‌رفت. محققا خداوند کسی که او را یاری کند، نصرت و یاری خواهد داد، زیرا خداوند بسیار قوی و نیرومند و چیره است.» اذن و اجازه در تحقق پیروزی برای عقیده نیز از همین جا ریشه می‌گیرد. و با پیروزی عقیده و ایمان است که وطن، و خانه و کاشانه و اهل و عشیره نصرت می‌یابند. و برای حفظ و حراست از هر مکان و شعار مقدس، باید نیروهای مؤمن؛ به حرکت و جنبش درآیند، و سلاح بر دوش گرفته تا مرز شهادت در راه خدا پیش روند. جنگ و نبرد در راه خدا تا شهادت. زیرا این فرمان از جانب

پروردگار سبحان و بلند مرتبه و حکیم صادر شده است. حضرت حق می‌فرماید: خدا از مومنان رزمنده، جانها و اموالشان را در مقابل بهشت خریداری فرموده است، آنانی که در راه خدا می‌کشند و کشته می‌شوند. این وعده‌ی الهی برآستی تحقق خواهد پذیرفت، و وعده‌ای است که خداوند آن را در تورات و انجیل و قرآن بیان فرموده، و در ایفای به عهد و پیمان چه کسی از خدا وفادارتر است؟! پس بر شما برای معامله‌ای که با خدا می‌کنید بشارت باد، که پیروزی کامل و وصول به هدف ایده‌آل همانست. ای مومنانی که به خدا ایمان محکم و اعتماد کامل دارید، و ای شهیدان [صفحه ۲۵۰] سعادت‌مند در بستر وعده‌های الهی، و ای کسانی که در این معامله‌ی عظیم سود برده‌اید، رنج و سود شما بهشتی است که پهنای آن آسمانها و زمین است. و نیز می‌فرماید: هرگز مپندارید آنها که در راه خدا شهید شده‌اند مرده‌اند، (این طور نیست) بلکه آنها زنده‌اند و نزد پروردگارش از رزق و روزی خاصی برخوردارند. آنها به آن چه که خداوند از فضل و کرمش عطا می‌فرماید خوشحال و مسرورند، و به آنهایی که در حیات دنیوی هستند و هنوز به آنها ملحق نشده‌اند، بشارت و مژده می‌دهند که هیچ‌گونه ترس و اندوهی نداشته باشند. به نعمت‌ها و فضل و کرم خدا مژده می‌دهند، و بشارت می‌دهند که خداوند هرگز پاداش نیکوکاران رزمنده را تباه و ضایع نخواهد کرد. ابن‌ماجه روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرمود: «روز قیامت سه دسته می‌توانند شفاعت کنند: پیامبران، علما، آنگاه شهیدان». ابوداود و ترمذی از ابودردا نقل می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرماید: «شهید می‌تواند هفتاد نفر از اهل بیت خود را شفاعت کند». «شهید» با نور نافذ دیدگان، و با پرتو عمیق بینش خود می‌داند که بعد از هدایتش به سمت جهاد و نبردی که منتهی به شهادت خواهد شد، به سوی پروردگارش خواهد رفت. اما راه پیروزی و نصرت حق باید به وسیله‌ی مردانی صادق و بازوانی کوبنده و اراده‌هایی پولادین و انعطاف‌ناپذیر، و چشمانی بیدار و آگاه هموار گردد. مجموعه‌ی این ویژگیها در وفاداری به عقیده، و عشق و محبت به خدا و رسولش، جمع شده است و انسان سعادت‌مند کسی است که جان خویش و آن چه که دوست دارد، و اهل و عیال و قوم و خویش را در یک کفه، و شهادت برای سربلندی دین و عقیده را در کفه‌ی دیگر قرار دهد، تا کفه‌ی شهادت با صبر و استقامت و پایمردی و فداکاری و وفاداری برتر و سنگین‌تر، و دین و عقیده و ایمان به «الله» ابدی و جاوید گردد. ای مسلمانها! ای جوانان عزیز! خون «حسین» پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بیهوده و عبث بر زمین کربلا نریخت. خون پاک او موجب تأسی و تذکار، و یادآوری و درس‌آموزی است تا همه‌ی مردم بدانند که در این هستی چیزی بالاتر و والاتر از خدا، و بزرگتر و [صفحه ۲۵۱] عزیزتر از خداوند وجود ندارد. و فدا کردن روح و جان و خون در راه معبود بسیار ارزشمندتر از تمامی تعلقات آدمی است. ای برادران! اسلام با اسم و کنیه، و ایمان با تمنا و آرزو شکل نمی‌گیرد. ایمان همان باوری است که در قلب تثبیت شده و از آن ریشه می‌گیرد، و عمل، آن را تصدیق می‌کند، و جوهر ایمان، صبر و استقامت، و اوج شکوه آن، جهاد و نبرد در راه خداست. و شهادت در راه او، نهایت اوج، و غایت وصول، و منتهای این تجلی است. و برای چنین کسی فردوس را که عالی‌ترین مکان بهشت است به پاداش گذاشته‌اند. در آن جا شهیدان با پیامبران و صدیقین و ابرار و صالحین همراه‌اند، و آنان چه همراهان و رفقای خوبی هستند. در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آمده است که: «ان ابواب الجنة تحت ضلال السیوف»: درهای بهشت زیر سایه‌ی شمشیرهاست. و در یکی از احادیث صحیح‌السند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت شده، چنین آمده است: «خداوند متعال شهیدان را به پنج کرامت افتخار بخشیده که از این پنج کرامت هیچ یک از پیامبران دارای آن نبوده‌اند، گفتند: و حتی شما ای رسول خدا! پیامبر فرمود: حتی من... و آنگاه فرمود: اول: تمام پیامبران به وسیله‌ی ملک الموت قبض روح شده‌اند، و همو به زودی مرا قبض روح خواهد کرد؛ اما شهیدان را خداوند سبحان، خود با قدرت خویش قبض روح خواهد فرمود... دوم: تمام پیامبران پس از مرگ غسل داده خواهند شد، و من نیز پس از رحلت غسل داده خواهم شد... و شهیدان غسل نخواهند داشت، زیرا آنها به آب دنیا نیازی ندارند. سوم: تمام پیامبران پس از مرگ در کفن پوشیده خواهند شد، و من نیز پس از مرگ چنین خواهم شد، ولی شهیدان در کفن پیچیده نخواهند شد، بلکه با همان لباسشان دفن خواهند

گردید... چهارم: وقتی پیامبران رحلت می‌کنند می‌گویند آنها مرده‌اند، و من نیز وقتی وفات کنم خواهند گفت رحلت کرد، و شهیدان را مرده نخوانند، بلکه خواهند گفت آنان زنده‌اند... پنجم: به پیامبران در روز قیامت مقام شفاعت اعطا خواهد شد... و هم چنین در آن روز به من نیز مقام شفاعت داده خواهد شد، اما شهیدان هر روز در مورد [صفحه ۲۵۲] هر کس که بخوانند به فرمان خدا، و هر طور که می‌خواهند، می‌توانند شفاعت نمایند.» وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با این حدیث انقلابی افاضه فرمودند، و سپس آیات جهاد و شهادت در مدینه پی در پی نازل شد، انصار و مهاجر با شتاب به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و مال و ثروت خود را به پای حضرت ریخته و با سرعت هر چه تمامتر خود را به صفوف مقدم جبهه می‌رساندند. این اقبال عظیم هیچ گونه شگفتی ندارد، چرا که آنها با خدا بر سر جان و روح خویش پیمان و تعهد بسته‌اند، و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را بر این سودای پر سود گواه گرفته‌اند. «خداوند تبارک و تعالی» می‌فرماید: ای پیامبر هرگز مردمی را که ایمان به خدا و روز قیامت آورده‌اند، چنین نخواهی یافت که با دشمنان خدا و رسول دوستی کنند، هر چند که آن دشمنان پدران یا فرزندان و برادران و خویشان آنها باشند. این چنین مردم، پایدار و استوارند، که خداوند بر دلهاشان نور ایمان را تثبیت ساخته، و به روح قدس الهی مؤید و منصور گردانیده، و در قیامت به بهشتی داخل کند که نهرهای مصفی زیر درختانش جاریست، و جاودان در آن متنعم خواهند بود، و چه بالاتر از خشنودی خداست که خداوند از آنها خشنود، و آنها هم از خدا خشنودند. اینان به راستی در زمهری «حزب خدا» هستند، و آگاه باشید اهل ایمان «حزب خدا» و پیروز و رستگارند. سؤالات ۱- جریان ولادت امام حسین علیه السلام را به طور کامل توضیح دهید. ۲- حضرت فاطمه علیها السلام برای حسنین چه چیز از پیامبر طلب می‌کند؟ در پاسخ چه می‌شنود؟ ۳- خداوند در مورد کسانی که مورد ظلم و ستم قرار گرفته‌اند چه فرموده و چه اجازه‌ای به ایشان داده است؟ [صفحه ۲۵۳]

## معقول و غیر معقول

### دکتر زکی نجیب

کسانی که نوشته‌هایی از دکتر زکی نجیب محمود خوانده، و با نگاهی سطحی به آن نگریسته باشند، تصدیق خواهند کرد که وی شخصی است ادیب و هوشمند، و صاحب نظر در فلسفه، در نقد مسایل نیز حظی وافر دارد؛ چه بسا سخنانی سخت نیشدار می‌گوید ولی پر محتوا و پر مغز، نغز و لطیف؛ حدیث مفصل را می‌توان از لابلاهای این مجمل به دست آورد. چندین کتاب تألیف کرده، نمی‌دانم. اما بیش از ده کتاب از او را در کتابخانه‌ی شخصی‌ام دارم، که تمام آنها یا اکثر آنها در زمینه‌ی فلسفه است. شماره‌های متعددی از مقالات او در جریده‌ی الاهرام و مجله‌ی الفکر المعاصر به چاپ رسیده است. در این اواخر، ایشان به شدت کتابهای میراث ضخیمی را که در طول قرون بسیار نوشته شده، و انبوهی از آنها در نزد ما انباشته شده، مطالعه می‌کرد این کتاب‌ها توسط متافیزیسین‌ها به رشته تحریر درآمده، و شایسته‌ی زبانهای آتشین، و خوراکی برای منقیدین پر جوش و خروش، و در واقع گنجینه‌ی سنگینی در قعر اقیانوس بودند... چنان که نامبرده خود با داوری و جزمیت، همین مسأله را در کتاب قشور و لباب (چاپ سال ۱۹۵۷، صفحه ۲۲۰) یادآوری می‌کند. و تنها توجیهش این بود که چشمانش [صفحه ۲۵۴] به روی دریچه‌ی اندیشه‌ی اروپایی گشوده شده است، و همه چیز را از همان زاویه می‌نگریست، و هیچ اندیشه‌ای جز همان طرز تفکر و خیال خویش قبول نداشت! سالها بر همین منوال گذشت تا بر اثر افراط بیش از حد، خود را در امواج توفنده و ویرانگر افکار و اندیشه‌های غرب غرق ساخت. ناگهان از آن خواب غفلت بیدار شد، و به هوش آمد، بیدار شد اما پس از گذشت زمان و فوت او ان ولی به هر تقدیر؛ شروع به فهمیدن و بلعیدن میراث پدران و فرهنگ گذشتگان خود نمود، و با شتابی وصف ناپذیر به بلع آثار اجدادی پرداخت. به طوری که خود در کتاب «نوآوری اندیشه‌ی عربی» اعتراف می‌کند، که اولین کتاب او پس از بیداری و هشیاریش از آن خواب گرانسنگ (چاپ دار

## معقول و غیر معقول

در نخستین ماه سال ۱۹۷۵، «دار الشروق» کتاب دیگری از او در زمینه‌ی میراث معقول و غیر معقول به چاپ رساند که از اولین کتاب او پس از بیداری او ضخیم‌تر و مفصل‌تر بود. در مقدمه‌ی کتابش می‌گوید: «با این کتاب می‌خواهم در جنب اسلاف و پیشینیان خود قرار گیرم... آنگاه درست مانند یک زائر در گوشه‌ای ساکت و خموش نشسته، و به آنها گوش فرا دهم، و سکوت کنم تا بینم، آنها درباره‌ی چه گفت و گو می‌کنند، و سپس با نظر و رأی خود من نیز اشاره‌ای کنم». این دکتر شنونده و نظر دهنده، اشارات زیادی در مورد فرقه‌ها و گروه‌ها؛ مانند خوارج و اشاعره و معتزله و اخوان الصفا، و افرادی مانند ابوحنبل توحیدی و غزالی و ابن جنی و ابن‌راوندی و بسیاری دیگر دارد. او خطوط اولیه تفکر و اندیشه‌های عقلی و خرافی آنها را به وضوح نشان می‌دهد، و تحت دو عنوان «معقول و غیر معقول» بررسی می‌کند. نامبرده، این خطوط را چنان که دیده و احساس کرده، بدون سمت‌گیری سوداگرانه، یا با تعصب و جانبداری از یک عقیده، یا الهام از یک نظام تربیتی و وراثتی ترسیم نموده است. [صفحه ۲۵۵] چنان که در صفحه‌ی ۲۷ همین کتاب صریحاً می‌گوید: این صفحات را آن گونه که مورخین نوشته‌اند، نمی‌نگارم... بلکه چونان ادیبی که از حوادث اطراف خود اثر پذیر و منفعل می‌شود، و سپس برای مردم آن چه را که از رهگذر شعور آگاهانه احساس کرده، بیان می‌کند، می‌نویسم. اولی مطلبی که با آن برخورد می‌کند و در مقابل آن توقف می‌نماید، مسأله درگیری و نبردی است که میان علی بن ابی‌طالب علیه السلام و معاویة بن ابی‌سفیان رخ داده است. این شخصیت ادیب و آگاه و آزاد اندیش و صریح، از نهج البلاغه و واقعه‌ی جمل، صفین و جنگ نهروان سخن به میان می‌آورد. صداقت او در این جا به میزان علم و آگاهی او، و جرأت و گستاخی او به اندازه‌ی نزاهت و پاکی اوست. در زیر قسمتی از اظهارات او پیرامون نهج البلاغه و اصحاب جمل، و معرکه‌ی صفین - این انگیزه‌ی فتنه‌ها، و منشاء همه‌ی مصیبت‌ها و رنج‌ها و فجایعی که بر سر اسلام آمد - و از فاجعه‌ی کربلا که پی‌آمد ترمرد قاسطین، و محصول نبرد صفین است، تشریح می‌کنیم.

## نهج البلاغه یا نهج الحیاء

«نجیب زکی» نویسنده‌ی مذکور در مورد نهج البلاغه سخنی بس طولانی دارد که ما گلچینی از آن را یادآور می‌شویم. او می‌گوید: «یک لحظه در پیشگاه امام علی (رضی الله عنه) می‌ایستم تا به شما نشان دهم که چگونه در این بزرگ مرد، ادب و حکمت و فراست و سیاست، جمع شده است. من نهج البلاغه را از ابتدای دوران طفولیت خود می‌شناسم از آن دوران، آهنگ‌ها و نغمه‌هایی در گوشم باقی مانده... و اکنون باز در این روزها به خواندن آن برگشته‌ام. حال؛ نغمه‌ها و آهنگ آن در گوشه‌هایم حلاوت و شیرینی تازه‌ای دارد، و عبارات آن گویی زیبایی روی زیبایی است. مقصودم پیرایش کلام نیست، بلکه شیوه‌ی انتخاب واژه‌های سخت و چموشی است که در آن جز ابزار قلم زنی زرگرها و دستان ظریف و هنر دقیق مجسم ساز برای تراش سنگهای [صفحه ۲۵۶] سفت و خارا و آفریدن تندیس‌های زیبا به کار نمی‌رود، تا این مجسمه‌ها به عنوان یک عمل و پدیده‌ی نیرومندتر و پایدارتر و جاویدتر از روزگار باقی بماند... واژه‌ها در ذهن و دهان علی همچون موم‌اند ولی در عباراتی که بسان سنگ چخماق سخت‌اند و سفت، بکار می‌روند، و گویی واژه‌ها از چنین سنگهای سختی تراشیده می‌شوند، و در کنار یکدیگر با نظمی خاص و عجیب صف می‌بندند». نجیب زکی در زمینه‌ی فلسفه‌ی امام می‌گوید: «فلسفه‌ی امام علی علیه السلام در حقیقت تابش‌ها و درخشش‌های فکری است که در اعماق حق نفوذ می‌کند، و تجربه‌ای است از یک شخصیت نمونه و یگانه که تپش آن با تپش قلب و ضربان حیات صاحب آن هماهنگ است. ولی فلسفه‌ی تراویده از اندیشه‌ی فلاسفه عبارت است از یک سری تعمیم‌های کلی و مجرد که بیشتر

شبهه معادلات جبری، و اشکال هندسی می‌باشد؛ و در آن هیچ گونه نشانه‌ای از تپش گرم حیات صاحب آن احساس نمی‌شود». یعنی فلسفه‌ی امام، حکمت آگاهانه و ملموس است که از حیات و تجربه و فهم دقیق و عمیق، و عقل بزرگ، و روح سرشار، و وجدانی زنده و آگاه، نشأت می‌گیرد؛ نه از رهگذر شنیدن از این و آن، و نه برخاسته از تصورات و خیالات و اوهام. نویسنده در صفحه ۵۵ می‌گوید: «با من صفحات زیبای ادبیاتی را که نهج البلاغه نامیده شده، ورق بزنید، و به من بگویید، ادیب در کجا به پایان می‌رساند، تا فیلسوف آغاز کند؟ و در کدامین نقطه، فیلسوف و ادیب تمام می‌شود، تا تک سوار جهاد و نبرد شروع کند؟ آن گاه کجا اینها پایان می‌گیرد، تا مردی سیاستمدار آغاز کند؟ او نه حد و مرزی دارد، و نه فاصله‌ای در این گزیده‌ها. خطبه‌ها و احکام؛ حجت‌ها و دلایل و شواهدی است که ادب و حکمت با مردانگی و بخشش و بلند نظری، هر دو آمیخته با سیاست است». و در صفحه ۵۷ می‌گوید: متون، بسیار طولانی است، و نقل آن برای خواننده موجب اطاله‌ی کلام می‌گردد. خوب است که خود خواننده شخصا به بررسی و مطالعه‌ی نهج البلاغه پردازد تا آن چه در آن گرد آمده، و در تصور عصر و زمان آن است ببیند، و از حیث اعتماد و اطمینان خود به پژوهش نشیند، تا در ادراک حقایق امور مستقیم شرکت داشته باشد، و به [صفحه ۲۵۷] شرط سلامت سلیقه، و احساس حضور بدیهه و صداقت در بصیرت و آگاهی و بینش، به تحلیل پردازد. بدون این که به تحلیلات و تعلیلات عقل، نیازی باشد، تا بی‌نیاز از خطاب و خطابه، در جمع بندی شواهد و تنظیم نتایج، و ترتب آن بر مقدمات، حضور فعال داشته باشد.

### معاویه و عمروعاص

دکتر نجیب زکی محمود در صفحه‌ی ۳۴ به بعد می‌گوید: معاویه پیراهن و انگشتر و یکی از انگشتان عثمان را بر سر در یکی از شبستانهای مسجدی در دمشق آویخته بود، تا بدین وسیله خشم مردم را بر قاتلین عثمان برانگیزد، و فزونی بخشد. وقتی پیراهن و انگشتر و انگشت را بر می‌داشت، مردم از طلب ثار و انتقام عثمان سست می‌شدند. این توطئه به تحریک عمروعاص صورت می‌گرفت... عمروعاص در این نقشه‌ی شیطانی بسیار زیرک و کوشا بود، او در حقیقت با این کار می‌خواست دنیای خود را آباد کند نه آخرت خویش را. خود او نیز به همین حقیقت اشاره‌ای زیرکانه دارد که صراحتاً دو بار آن را مطرح کرده است: یکبار به دو فرزندش به هنگامی که در مسیر رفتن به سوی دمشق پس از بیعت با علی علیه السلام بود. و یک بار در حضور معاویه وقتی که او را در دمشق ملاقات می‌کند و از او برمی‌گردد. که در این مرحله عمروعاص، معاویه را با سرزنش و عتاب مورد خطاب قرار داده و می‌گوید: «بخدا اگر همراه تو برای انتقام و طلب خون خلیفه (عثمان!) جنگ کردیم، در نفس قضیه چیزی نبود که بگوییم تو به خاطر این که سابقه و فضل و خویشاوندی او را پاس می‌داری، می‌جنگی، خیر، این طور نیست، بلکه اگر ما جنگ می‌کردیم صرفاً برای مقاصد دنیوی مسأله بوده است». آنگاه نویسنده با تفسیر و تحلیلی بر آن سخن می‌گوید: «من به شدت میل دارم که نظر خوانندگان را به این موضع گیری عمروعاص جلب کنم، و متذکر شوم که عمروعاص در این موضع، خود جزئی از میراث و فرهنگ موروث ماست. و نیز معاویه و علی علیه السلام دو جزء دیگر این میراث می‌باشند. بنابراین اگر یکی از این سه نفر - یعنی علی علیه السلام - [صفحه ۲۵۸] مسیر حیات و زندگی براساس خشیت الهی و لوازم این خشیت باشد، آن گونه که از این نمونه‌ی ایده‌آل و الگوی بی‌مثال در رفتار و مقاصد و نیاتش برمی‌آید، آن دو نفر دیگر عمروعاص و معاویه مسیر زندگی‌شان تمایل به دنیا و مافیها، و رغبت شدید به جاه و سلطه و مقام می‌باشد». و در صفحه ۴۵ می‌گوید: «اما وجه شگفت آور و اعجاب انگیزی که متأسفانه در طول مدت حیات خود به تحریر و نگارش آن موفق نشدم، مسأله جمع همه‌ی عوامل شگفت آفرین و زیبایی است که در یک مرد حضور دارند. علی علیه السلام در حالی که تک سوار است که به خوبی با شمشیر و اسبش می‌جنگد، در همان حال یک رجل سیاسی است که با منطق سیاست به مذاکره و گفت و گو می‌نشیند، و در عین حال ادیبی است که به زیبایی سخن



می‌گوید و به خوبی و به راحتی قادر به ترکیب واژه‌ها در زیباترین نوع ترکیب ادبی ممکن می‌باشد. یک سیاسی کار در زمان ما، شاید برخوردار از موهبت شیوایی در کلام و خطابه، و نویسندگی باشد؛ اما همین سیاستمدار، فاقد هنر و مهارت نظامی و رزمی و شجاعت نبرد در میدان جنگ است. و باز همین سیاستمدار فاقد آن نوع فلسفه و حکمت فلاسفه‌ای است که صاحب خود را به تمام جهان هستی پیوند دهد، و با احکامی موجز و ثابت که تا ژرفای حقیقت نفوذ دارد، حکمت آفریند، اما تمامی این ابعاد و اضداد و کیفیات تنها در یک مرد نهفته و گرد آمده، و آن «علی بن ابی‌طالب» علیه السلام است. عبارت پی آمده؛ عبارت جامع و مانعی است که می‌گوید: «پیوند تمام جهان هستی در احکامی موجز و ثابت که در اعماق حقیقت نفوذ دارد». این محصول و نتیجه بررسی و مطالعه‌ی دقیق نهج البلاغه است. و این کلام زیبا؛ خود پاسخگوی آنهایی است که در اسناد نهج البلاغه به امام علی تردید و تشکیک دارند. زیرا نهج البلاغه آینه‌ی تمام نمای اندیشه‌ها و حکمت‌های خود علی علیه السلام است نه هیچ کس دیگر. [ صفحه ۲۵۹

### طلحه و زبیر

دکتر زکی نجیب در صفحه ۶۵ می‌گوید: «از شما خواننده‌ی عزیز می‌خواهم که فراموش نکنید که جنگ جمل بین دو گروه بود که در یک سمت آن ام‌المومنین عایشه بود، و در سوی دیگر «علی بن ابی‌طالب» که موقیعت و مقام او نزد پیامبر بر هیچ کس پوشیده نیست! بنابراین آیا می‌توان تصدیق کرد که زبیر و طلحه در میان مردم شروع به شایعه پراکنی کرده، و مردم را در جنگ بر علیه علی علیه السلام تحریک نموده، و دربار‌ی علی علیه السلام گفته‌اند که: علی علیه السلام کسی است که حرمت هیچ چیز را رعایت نمی‌کند، و هتک حرمت و حریم کرده، و هیچ نسلی را باقی نگذاشته، و آنها را از دم تیغ گذرانده، و زنان محجوبه را به ناسزا و دشنام کشیده است. (کدام یک از ما که امروزه قلبمان سرشار از احترام به این گونه افراد است، و آنها را تا حد تقدیس و عصمت از خطا قبول داریم، این کلمات رکیک و تهمت پراکنی‌ها را که درشت‌ترین سخنان در میان مردم پخش می‌شود، و غمی بر اندوه‌های ما در قلوبمان می‌افزاید، می‌تواند بی‌احساس اندوهی، نظاره‌گر باشد، و آدمی را تعجب و حیرت و دغدغه‌فرانگیرد». آری دکتر! طایفه‌ای از اهل اسلام از این گونه باطیل و سخنان دروغ و باطل و تهمت و بهتان، درست همان طوری که عواطف و قلب شما را جریحه دار کرده و شما را دچار حیرت و شگفتی کرده، آنها را نیز گرفتار تعجب و حیرت نموده است و نیز قلب رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را به شدت متأثر کرده و جریحه دار کرده است. وقتی؛ خداوند او را در مورد ارتداد گروهی از اصحابش مطلع و آگاه می‌سازد. [۴۸]. [ صفحه ۲۶۰] قرار داده است، و با الهام از مطالعات دقیق علمی در تاریخ به ثبت رسانده است، و با پژوهش و تشخیص صحیح، آن میراث را به مدد عقل و مشاهده به اثبات رسانده آری، خداوند این سان حق را بر مدار اثبات می‌نشانند، و باطل را ابطال و از مدار حق دور می‌سازد. هر چند که مجرمان تبه‌کار در این امر کراهت داشته باشند. و در صفحه ۶۷ می‌گوید: اولاً این علی با تمام مقام و منزلتی که داشته، و ثانیاً از جهت قرابتی که به پیامبر داشته است، و ثالثاً از نظر امارت و ولایتی که از نظر شرعی آن را دارا بوده، ناخواسته درگیر جنگ با ام‌المؤمنین می‌شود. نیرنگ می‌گوید: «پیدایش علی، همان پیدایش خط بزرگی است که جریان تاریخ اسلام را جدا کرد. تا آن جا که در توان فهم ما است، مصرانه تأکید می‌ورزیم که درگیری و نبرد جمل نقطه‌ی آغاز هر تحول سیاسی و دینی آینده بوده است». یعنی جنگ جمل به فرماندهی ام‌المؤمنین و طلحه و زبیر، اولین فتنه، و اساس تمام حوادثی است که بعدها بین مسلمین رخ داد، اتفاقاتی از قبیل جنگ و کشتار، و بدعت‌ها و گمراهی‌ها، و مصیبت‌ها و فاجعه‌ها، و پیدایش خوارج و نواصب از آن جمله‌اند. سؤالات ۱- دکتر زکی نجیب در مورد نهج البلاغه چه نظرانی دارد؟ ۲- معاویه برای برانگیختن حس انتقام مردم چه عملی انجام داد و عمروعاص به او چه گفت؟ ۳- جنگ جمل و طرفین منازعه را از نگاه دکتر زکی نجیب تحلیل کنید. [ صفحه ۲۶۱]

### کلمه‌ی طیبه

آیه‌ی شریفه‌ی قرآن اعلام می‌کند: آیا نمی‌دانی که خداوند چگونه مثلی زده در مورد «کلمه‌ی طیبه» می‌فرماید: مانند درخت پاک‌ی است که ریشه‌های آن ثابت و شاخه‌های آن در آسمان گسترده است؛ آن درخت، میوه‌های خود را همه وقت به اذن پروردگارش تقدیم می‌دارد. (ابراهیم / ۲۴). در تفسیر «کاشف» در زمینه‌ی این آیه عباراتی خواندنی است: مقصود از «کلمه‌ی طیبه»، کلمه‌ی مفید و سود آور و موثریست که نقش سازنده‌ای در جامعه داشته باشد، که آن را به درخت طیبه و پاک‌ی تشبیه می‌کند که ریشه‌های آن ثابت و محکم است. به گونه‌ای که بادهای شدید و طوفان‌ها آن را متزلزل و سست نگرداند، و شاخه‌های آن ردر ژرفای آسمان، به دور از جرثومه‌های فساد و عناصر هرزه بوده، و در ورای سپهر نیلگون نفوذ کرده است، آن کلام پاک، همچون درخت سالم و بی‌آفت میوه‌های خود را همواره تقدیم می‌دارد. نه در همان لحظه می‌بخشد، و نه در همان وقت بخل می‌ورزد. و مانند سوداگری که اگر پول بدهی، جنس را عرضه کند، و اگر پول ندهی، آن را ندهد، نمی‌باشد، بلکه همواره و بطور دائم عطا می‌کند. [ صفحه ۲۶۲] و نیز می‌فرماید: آنها قلب‌هایی دارند که درک عقلانی ندارند، و چشم‌هایی دارند که احساس بینش و بصیرت ندارند، و گوشه‌هایی که نمی‌شنوند، مانند چارپایان بلکه گمراه‌ترند. آنان غفلت زدگانند. (اعراف / ۱۷۹). و در تفسیر کاشف نقل شده: از مهمترین ویژگی‌های بارز در عرصه‌ی شکوفایی قلب این که از رهنمودهای حق سود و بهره برد، و از بهره‌ی چشم این که رهنمودهای سازنده را ببیند، و از منافع گوش آن که آنها را بشنود. بنابراین بهره‌وری از این سه نعمت مهم آفرینش بهره‌ای در رأس نعمت‌های مادی است و اگر در آدمی حضور نداشته باشند آدمیان چونان چارپایان بلکه پست‌تر از آنها رقم زده می‌شوند. چرا که چارپایان به وظیفه‌ی خود عمل می‌کنند، و از تحصیل کمال عاجزند، و در نتیجه به محاکمه و محاسبه و مؤاخذه و عقاب کشیده نخواهند شد. ولی بدتر از چارپایان، آنها بی‌هستند که در امور ضروری و واجب، اقدام نمی‌کنند. قادر به تحصیل کمال هستند، ولی آن را تجسم و عینیت نمی‌بخشند، و لذا، هم به محاکمه کشیده خواهند شد، و هم عذابی دردناک در انتظار آنها خواهد بود.

### حسین و قرآن

بالاخره بعد از سالها مطالعه‌ی تفسیر کاشف؛ کتاب حسین و قرآن را تألیف کردم. یکی از اهداف و انگیزه‌هایم، کمک به سخنوران منبر حسینی، بویژه جوانان بود، تا با بیداری، خود را آماده پذیرش القاء قداست بیانات حسینی نمایند. و نخستین اهتمام خود را در جهت تعمیق درک مفهوم بعد انسانی و احساس ژرف از نهضت حسینی مصروف دارند. از توفیقات الهی و عنایات خاصه‌ی پروردگار تألیف کتاب مجالس حسینی و همگام با قهرمانان کربلا و نیز کتاب «الحسین و القرآن» می‌باشد. که تمام کوشش و تلاش خویش را در جهت بعد انسانی این سه کتاب متمرکز کردم. و در زمینه‌ی اهل بیت علیهم السلام هر چه نگاشته یا نشر داده‌ام همه بر همین منوال بوده است. و از همه بالاتر این که، همواره هر کله و واژه‌ای که از نخبگان اخیار می‌خواندم، [ صفحه ۲۶۳] آن را ثبت و ضبط می‌کردم. و اگر حقیقت و صداقت و اخلاص در آن موج می‌زد، در جایگاه مناسب و شایسته‌ای از نوشته‌های خود می‌نگاشتم و آن را با نشانی دقیق صفحه و ذکر تاریخ، یادداشت می‌نمودم.

### سخنی از عقلانیت و عقول

پس از پایان چاپ این کتاب، و پیش از آماده سازی اوراق آن برای صحافی و تجلید، تقدیر چنین بود که مقاله‌ای با ارزش و مفصل از «دکتر زکی نجیب محمود» در روزنامه‌ی الاهرام بخوانم. ایشان در این مقاله از عقول غیر از اهل بیت علیهم السلام سخن به میان

آورده است. و همین انگیزه، اشتیاق، و توجه ویژه‌ای به آن مقاله را فزونی بخشید، و تا پایان آن را مورد نقد و بررسی قرار دادم، و در عبارات مختلف آن با اندیشه و تدبیری خاص به تحقیق و مطالعه پرداختم. زیرا اندیشه و ژرفنگری پرسودترین و بلیغ‌ترین اثر را در روان انسانی به جا می‌گذارد، این بود که محتوای مقاله مرا به فضایی متعارض که هیچ رابطه و انسجام و هماهنگی در آن به چشم نمی‌خورد، منتقل ساخت. یکی از این فضاهاى آن چنانی (بطور نمونه) فضای بزرگان و علمایی بود که مقام و منزلتی در میان مردم داشته، و به علت افاده و افاضه‌ای که دارند از آنها مجسمه‌هایی به عنوان یاد بود و احترام در میداین شهر ساخته‌اند. و ذهنیت دیگر، فضایی از «شمر بن ذی الجوشن» بود، با علم بر این که نویسنده بطور مستقیم یا غیر مستقیم به این پلید خائن اشاره‌ای نکرده، ولی ناگهان چنین ذهنیتی برایم پیش آمد، و ملاحظه کردم، دیدم به قسمتی از نوشته رسیدم که ذیلاً معروض می‌گردد: «دکتر زکی نجیب» می‌گوید: «با جمله و عبارات زیبایی از سهروردی؛ فیلسوف و عارف حکیم ایرانی؛ در عوارف المعارف برخورد کردم که شایان کمال دقت و توجه بود، و می‌توان آن را در توضیح و توجیه تفاوت و فرق بین عقلانیت و عقول به کار گرفت و آن جمله این بود؛ شخصی دست خود را پراز دانه‌های گندم کرد و آن را در جاهای مختلف پخش نمود. یک قسمت از آن روی جاده و سر راه افتاد، طولی نکشید پرندگان آن را [صفحه ۲۶۴] بلعیدند. و بخشی از دانه‌ها روی یک سنگ صاف که لایه نازکی از خاک روی آن را فراگرفته بود، پاشیده شد. اندک نم و رطوبتی در آن خاک و سنگ وجود داشت. دانه‌ی گندم رشد و نمو کرد تا ریشه‌هایش به سطح سنگ صاف رسید. راهی برای نفوذ به عمق سنگ نداشت. گیاه نو نهال بزودی به خشکی گرایید، و پژمرده شد. یک قسمت از دانه‌ها که قسمت سوم دانه‌ها را تشکیل می‌داد، در زمینی پاک اما سرشار از خار و خاشاک پخش گردید. دانه‌های گندم رشد و نمو کردند تا آن جا که گیاهی جوان سر از خاک بیرون آورد اما خارها او را احاطه و خفه کردند. این گیاهان نو رسیده نیز به تباهی و فساد کشیده و نابود شدند. و بالاخره قسمت باقی مانده‌ی دانه‌های گندم بر خاکی مساعد و طیب فرود آمدند، که نه مثل جاده و مسیر راه بود، و نه چون آن سنگ صاف و سفت صیقلی، و نه در لابلای خارها خفه شد. بلکه این دانه‌های خوش شانس رشد و نمو کردند و به شکوفه و میوه نشستند... سهروردی در این تشبیه زیبا می‌گوید: «مفهوم آن دانه‌ای که بر سر راه و جاده قرار می‌گیرد، و پرندگان آنها را ربوده و می‌بلعند، مانند شخصی است که اندیشه‌ها و افکار بسیار ارزشمند و عالی بر او عرضه می‌شود، ولی آنها را نمی‌شنود. شیطان نیز از موقعیت استفاده کرده، اثرات مثبت و سودمند آن را از قلبش می‌رباید، و او را یله و رها در وادی حیرت می‌گذارد. مثلی که در مورد دانه‌هایی که روی سنگ صاف پوشیده از کمی خاک زده شد، به شخصی می‌ماند که دریچه‌های گوش خود را به روی فکر و اندیشه‌ی خوب باز کرده و آن فکر و شیوه را تأیید و تحسین کند لیکن در قلب خود اراده‌ی صادقانه‌ای در عمل و اجرای آن احساس نکند در نتیجه اثر آن فکر و اندیشه‌ی خوب و مفید چون گرد و غبار از میان می‌رود. بذر و دانه‌ای که بر زمینی طیبه و مساعد ولی دارای خار و خاشاک فرو می‌افتد، مثل شخصی است که کلام و سخن سودآوری را از شما می‌شنود و براساس امکانات و مقتضیات، کوشش در عمل به آن را در سر می‌پروراند، اما در مسیر راه و هدفش، شهوات کور و گنگ و هوسهای پلید و کشنده او را از اقدام به آن عمل باز می‌دارد. و بالاخره، دانه‌هایی که بر زمینی پاک و طیب فرو می‌غلتنند، و آن زمین طوری است [صفحه ۲۶۵] که هیچ گونه عوامل بازدارنده و موانع رشد و توسعه در آن یافت نمی‌شود، مانند شخصی است که طرز فکر و نوعی اندیشه‌ی مفید و خوب را گرفته، و پس از درک و فهم، آن را به مورد عمل و اجرا می‌گذارد، و بین درک مفهوم و عمل به آن، هیچ گونه مانع و حایلی نمی‌یابد.» هر کلمه و واژه‌ای در این قسمت، خود حکمت و موعظه‌ای است. گویا و بلیغ. گواه من بر مدعایم حالت اول از حالات چهارگانه است، زیرا به زمینه‌های نوشته‌ی من نزدیکتر و مناسب‌تر است. و آن مثالی است که در آن می‌گوید: «مانند شخصی است که اندیشه‌ها و افکار مفید و خوب و عالی با صدایی رسا بر او عرضه می‌شود، ولی آنها را نمی‌شنود. شیطان نیز از موقعیت استفاده کرده، اثرات مثبت و مفید آن را از قلب صاحبش می‌رباید، و او را در وادی حیرت رها می‌کند.» این مثال کاملاً و به طور حقیقی نه مجازی بر «شمر بن ذی الجوشن» صدق

می‌کند، و به طور دقیق با او تطبیق دارد. همین جا بود که او به ذهنم متبادر شد و نه هیچ کس دیگر. در روز دهم محرم امام حسین علیه السلام با صدایی بلند و رسا می‌فرماید: «ای مردم سخن مرا گوش کنید، و عجله و شتاب نکنید، تا چند کلامی شما را موعظه کرده، پند دهم، و حقی را که بر گردن من دارید، ادا کنم، تا عذرها و بهانه‌ها را برای شما تشریح نمایم...». تا پایان کلام گهربار و گرانسنگ و جاودانش که راویان حدیث آن را چنین گویند: «هیچ متکلم و صاحب سخنی هرگز، نه در گذشته و نه در آینده، گویاتر و بلیغ‌تر از منطوق او را نشنیده است». اما شمر بن ذی الجوشن به امام می‌گوید: من نمی‌فهمم تو چه می‌گویی؟! که حبیب بن مظاهر در پاسخ می‌گوید: و من گواهی می‌دهم که تو در آن چه می‌گویی (من نمی‌فهمم تو چه می‌گویی!) «کاملاً صادق هستی؛ زیرا خداوند بر قلبت مهر خاموشی و جهالت زده است. البته اشتباه است که فکر کنیم این ویژگی و توصیف منحصر و مختص به «شمر» است، بلکه این معیار و میزانی است برای سنجش هر کس که کلام و سخن حق و عدل را می‌شنود، ولی اثری در وجود و عملش احساس نمی‌کند. و چه فرقی است بین کسی که سوء نیت دارد، و کسی که بی تفاوت است و خنثی و نیز چه تفاوتی است میان کسی که اقدام به قتل حسین علیه السلام می‌کند، و [صفحه ۲۶۶] کسی که به خاطر ضعف و عجز و زبونی قادر به انجامش نیست! ولی ساکت و خموش در کنجی بی تفاوت و خنثی نشسته است! این است که معیار و بنیاد همه چیز تقواست، و غیر متقی درباره‌ی خود هر چیزی را بدون استثناء جایز است انجام دهد! و السلام علی من اتبع الهدی سوالات ۱- تمثیلی از سهروردی در مورد چگونگی فرق میان عقول ذکر کنید. ۲- شمر در روز دهم محرم در مورد خطابه‌ی بلیغ امام حسین علیه السلام چه گفت و حبیب بن مظاهر چگونه پاسخ داد؟

## پاورقی

- [۱] فصلت / ۴۲.
- [۲] اعراف / ۴۲.
- [۳] حج / ۱۶.
- [۴] فرقان / ۱.
- [۵] اسراء / ۹.
- [۶] نساء / ۸۲.
- [۷] انعام / ۵۶.
- [۸] نهج البلاغه / خطبه‌ی ۱۸۹.
- [۹] صحیفه‌ی سجادیه / دعای ۴۲.
- [۱۰] المفسرون حیاتهم و منهجهم، صفحه ۵۶۹ - ۵۶۸ (به نقل از اعیان الشیعه، ج ۹ / صفحه ۲۰۵)؛ گنجینه دانشمندان، ج ۲۷۲ / ۳: اندیشه‌های سیاسی مغنیه، لطیف راشدی، صفحه ۸؛ دایرة المعارف تشیع ج ۵۷۵ / ۴. (مترجم).
- [۱۱] در این مجموع سعی و تلاش گردید تا از نظر ویراستاری، متن کتاب مطابق آخرین پیشنهادات ویرایشی، تنظیم و تقدیم گردد، فقط تنها موردی که لحاظ نشد طرز صحیح نگارش (رسم الخط) و اژه‌های مسوؤل، مسوؤلیت و مسوؤلین بود که به اشتباه به صورت مسوؤل و مسوؤلیت و مسوؤلین نگاشته شده امید است ارباب ادب و اصحاب اندیشه و فرهنگ به دیده‌ی اغماض نگرند و پوزش ما را پذیرا باشند. (مترجم).
- [۱۲] بخشی تحت عنوان نگاهی گذرا به حیات بالنده‌ی امام حسین توسط مترجم در آغاز کتاب افزوده شده است.
- [۱۳] امام حسین علیه السلام شیوه جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام را دنبال کرد: «اسیر

بسیره جدی و ابی امیرالمؤمنین علیه السلام و طبق سخن معروف «الاسلام نبوی الحدوث و حسینی البقاء» قیام حسین علیه السلام برقرار و جاویدان است. (مترجم)

[۱۴] به کتاب وسایل پایان باب حج نگاه کنید، که اکثر علمای شیعه به رجحان و استحباب زیارت حسین علیه السلام اذعان دارند. ولی در کتب اهل سنت، طبری در ذخایر العقبی صفحه ۱۵۱ چاپ سال ۱۳۵۶ روایت جالبی را نقل می کند که شنیدنی است: «ان من زار قبر الحسین عارفا بحقه كتب الله له فی علیین» - هر کس قبر حسین علیه السلام را براساس شناخت حق او و معرفت حقیقی او زیارت کند خداوند پاداش او را در ردیف پاداش علیین خواهد نوشت یا (او را در علیین قرار خواهد داد).

[۱۵] این حدیث در دو صحیح مستدرک و تاریخ بغداد و کنز العمال و ریاض النضره و کنوز الحقایق و صواعق المحرقة آمده است. [۱۶] حدیث دوم: در سنن ترمذی و غیره آمد است.

[۱۷] حدیث سوم: در مستدرک و صواعق می باشد. به قسمت دوم کتاب فضایل الخمسه فیروز آبادی رجوع کنید.

[۱۸] تشیع صفوی و علوی: دکتر علی شریعتی.

[۱۹] پدر حنظله در احد به شهادت رسید، و پیامبر فرمود: فرشتگان او را غسل دادند. عبدالله بن حنظله در واقعه‌ی «حره» با پسر ۸ ساله اش در سال ۶۳ ه به مقام رفیع شهادت نایل آمد. و می گفت: بخدا سوگند بر یزید خروج نکردیم تا آن جا که بیم داشتیم که از آسمان مورد تهاجم سنگهای آسمانی قرار گیریم (عذاب الهی).

[۲۰] در سال ۱۹۷۰ روزنامه‌های بین المللی گزارش دادند که: نیروهای امریکایی، قریه‌ی «سونگ» در ویتنام را محاصره و تمام ساکنین آن را با شلیک گلوله به قتل رساندند و در این حادثه‌ی اسفناک به کودک و حتی زن و پیر و عاجز نیز رحم نکردند، در صورتی که یک نظامی در میان آنان نبود. و در سال ۱۹۷۳ روزنامه‌ها نوشتند: نیروهای پرتغالی در موزامبیک شکم زنان حامله را دریده تا به اصطلاح خراب کاران جدیدی تولد نیابند، زنها و کودکان و پیران را جمع کردند و آنها را بنام دفاع از تمدن اروپایی به آتش می کشیدند!... چه فرقی است میان این تبهکاریها و تبهکاریهایی که در حادثه‌ی جانگداز کربلا به وقوع پیوست؟ (مترجم).

[۲۱] در عصر ما که عصر تمدن و ترقیات مشعشع طلایی است، قراردادهای پیمان‌های بین المللی برای تضمین حقوق انسان مقرر، و وضع شده است. تشکیل سازمان ملل و شورای امنیت نیز به منظور تحقق همین اهداف می باشد. ولی علی رغم این شعارهای رنگارنگ، ضعیف و همچنان بی یار و یاور، بلکه خونریزی و خشونت علیه مستضعفان دائم التزاید و روز افزون است. صهیونیسم و استعمار و نژاد پرستی فاشیسم هر روز جنایت و شرارت تازه‌ای می آفرینند. ابرقدرتها و در رأس آن امریکای جنایتکار نیز حق «تو» را در انحصار خود در آورده‌اند، و تمامی پیمان‌ها و قراردادهای و مقابله‌نامه‌ها و همه‌ی حقوق و وظایف را به شوخی و بیهودگی گرفته‌اند. (مترجم).

[۲۲] او به جای آن اگر بنشیند آرام بگیری و به تربیت مردم و تعلیم قرآن و تبلیغ احکام و نقل احادیث پیغمبر مشغول شوی مفیدتر است. می بینیم که همه، درباریان و مقدسان و دانشمندان و حتی شیعیان! - یعنی روشنفکران حق پرست و حقیقت‌ساز که جبهه‌ی اجتماعی و فکری و - سیاسی‌شان کاملاً مشخص است و اکنون - سال ۶۰ هجری - همه با هم، در پاسخ این «پرسش عصر»، هم‌آوازند و بی‌استثناء، فتوای همه این است که: نه! و در این میان، تنها یک مرد آن هم یک مرد تنها فتوی می دهد که: آری! یعنی چه «آری»؟ یعنی که در عجز مطلق، در ضعف مطلق، یک انسان آگاه و آزاد که ایمان دارد - در عصر سیاسی و سکوت - در برابر غضب و جور، باز هم مسئولیت جهاد دارد. فتوای حسین این است: آری! در «نتوانستن» نیز «بایستن» هست. برای او «زندگی عقیده و جهاد» است. بنابراین اگر او زنده است، و به دلیل این که زنده است مسئولیت جهاد در راه عقیده را دارد. «انسان زنده»، مسئول است، نه تنها «انسان توانا» و از حسین زنده‌تر کیست؟ در تاریخ ما کیست که به اندازه‌ی او حق داشته باشد که «زندگی کند»؟ و شایسته باشد که «زنده بماند»؟ نفس انسان بودن، آگاه بودن و ایمان داشتن، زندگی کردن، آدمی را «مسئول جهاد» می کند و

حسین مثل اعلای «انسانیت زنده‌ی عاشق و آگاه» است. توانستن یا نتوانستن و ضعف یا قدرت و تنهایی یا جمعیت، فقط «شکل» انجام رسالت و «چگونگی» تحقق مسئولیت را تعیین می‌کند نه «وجود» آن را. باید بجنگد، اما سلاح جنگیدن ندارد» و «با این همه باز هم وظیفه دارد که بجنگد» حسین فتوا می‌دهد، تنها او است که فتوا می‌دهد: - آری! و او، تنها انسانی که در پاسخ چنین سؤالی در این زمان می‌گوید: آری! یک مرد تنها است! او از مدینه، خانه‌ی خویش بیرون رفته است تا به مکه آید، هنگام حج، کنار کعبه - خانه‌ی مردم - در پاسخشان بگوید: آری! و از مکه، اکنون، شتابان و حج نیمه تمام، خارج می‌شود، تا به روزگار نشان دهد که: - چگونه؟ اکنون سال ۶۰ هجری است، پنجاه سال پس از مرگ پیغمبر، همه چیز از دست رفته، علی رفته، حسن رفته، ابوذر رفته، عمار رفته، در نسل دوم، حجر رفته و یارانش قتل عام شده، و دیگر «دارها برچیده، خون‌ها شسته‌اند». و افکار و اندیشه‌ها به یأس و ظلمت و نابودی و انحراف دچار شده، ظلمت و سکوت و هراس بر همه جا حکومت می‌کند: ابوهریره‌ها و ابوموسی‌ها و شریح‌ها و ابودرداها که در انقلاب اسلام، در آن عصر درخشان، رجز خوانی‌ها کرده‌اند و فخرها کسب کرده‌اند، همه رسوا شده‌اند و آشکارا به بیعت کفر و ظلم درآمده‌اند و چهره‌های صحابی و مجاهد و مهاجر سر در آخور بیت المال فرو برده و پهلو بر آورده‌اند و دست و بازوی جهاد را به دست و بازوی جلاد داده‌اند و به نشانه‌ی نیاز و ذلت، به دامن یزید آویخته‌اند و سایه‌ی شمشیر امنیت سرخ را از خراسان تا دمشق گسترده و قتل عام‌ها، شکست‌ها، خیانت‌ها و فرارها و یاس‌های سیاه، بر سراسر امپراتوری، مرگ ریخته و نفس‌ها را در سینه‌ها حبس کرده است: در مزار آباد شهر بی‌تپش وای جغدی هم نمی‌آید بگوش دردمندان بی‌خروش و بی‌فغان خشمناکان بی‌فغان و بی‌خروش مشت‌های آسمانکوب قوی و شدند و «گونه گون»، رسوا شدند یا نهان سیلی زنان یا آشکار کاسه‌ی پست گدایی‌ها شدند در مزار آباد شهر بی‌تپش دارها برچیده، خون‌ها شسته‌اند جای خشم و کین «عصیان بوته‌ها» پشکین‌های پلیدی رسته‌اند... خشمگین ما بی‌شرف‌ها مانده‌ایم! اکنون زمان منتظر یک تن است، همه چیز در انتظار یک فرد است، فردی که تجسم همه‌ی ارزشهایی است که دارد نابود می‌شود و مجسمه‌ی همه‌ی ایده‌آلهائی است که بی‌یاور، و بی‌حامی مانده، و مظهر عقیده و ایمانی است که بهترین پاسدارانش به خدمت دشمن رفته‌اند. آری، اکنون در انتظار این است که یک مرد چه می‌کند؟ گاه در تاریخ این چنین پیش می‌آید و اکنون این چنین پیش آمده است. سال شصت هجری است، پنجاه سال از مرگ پیغمبر آزادی و عدالت و مردم گذشته است عصری پیش آمده است که در آن همه چیز سقوط می‌کند همه‌ی ثمرات انقلاب تباه می‌شود و یأس، تنها ایمان استوار خلق می‌گردد... آری، در روزگار سیاهی که اشرافیت جاهلی جان دوباره می‌گیرد، و «زور جامه‌ی زیبای تقوا و تقدس می‌پوشد» و آرزوی آزادی و برابری - که اسلام در دل‌های قربانیان زور و زر برانگیخته بود - فرو می‌میرد و «جاهلیت قومی» میراث خوار «انقلاب انسانی» می‌شود و «کتاب راستی» بر سر نیزه‌های فریب بالا می‌رود و از حلقوم مناره‌های مساجد، «اذان شرک» به گوش‌ها می‌رسد و گوساله‌ی زرین سامری بانگ توحید برمی‌دارد و بر سنت ابراهیم، نمرود تکیه می‌زند و قیصر، عمامه‌ی پیامبر خدا بر سر می‌نهد و جلاد، شمشیر جهاد به دست می‌گیرد و ایمان «داروی خواب» و «آلت کفر» می‌گردد و رنج مجاهدان، همه بر باد می‌رود و برای منافقان گنج باد آورده می‌آورد و جهاد، قتل عام و زکات؛ غارت عموم، و نماز، فریب عوام و توحید؛ نقاب شرک و اسلام؛ زنجیر تسلیم و سنت؛ پایگاه حکومت و قرآن ابزار جهل، و روایت؛ آلت جعل و شلاق‌ها دوباره بر گرده‌ها فرود می‌آید و ملت‌ها دوباره به اسارت پیشین کشیده می‌شوند و آزادی باز به بند همیشگی گرفتار می‌شود و اندیشه به زندان دیرین خفقان و سکوت افکنده می‌شود، و توده‌ها تسلیم و آزادگان، اسیر و روبهان گرمپوی و گرگان سیر و زبان‌ها، یا فروخته؛ به زر، یا فرو بسته، به زور، و یا بریده، به تیغ! و اصحاب، فضیلت‌هایی را که از دوره‌ی ایمان و جهاد کسب کرده بودند و در انقلاب، بهایی گران یافته بودند، ارزان فروخته‌اند و افتخارات گذشته را با ولایت شهری مبادله کرده‌اند و یا از خطر فتنه گریخته و بار سنگین مسئولیت از دوش افکنده و به زاویه‌ی امن عزلت و فراغت پاک ریاضت خزیده و سلامت و عافیت خویش را، در ازای سکوت بر ظلم و رضای بر کفر، آبرومندانه باز خریدند و یا در صحرای ربنده و چمنزار عذراء نابود شده‌اند و اکنون، دین و دنیا بر مراد کفر

و جور می‌گردد، و شمشیرها شکسته، و حلقوم‌ها بریده و «دارها برچیده و خون‌ها شسته‌اند» و موج‌های انقلاب و فریادهای اعتراض و شعله‌های عصیان فرو مرده‌اند و همه‌ی جوش‌ها و خروش‌ها فرو نشسته‌اند و «بر مزار آباد شهیدان» و «قبرستان سرد و ساکت زندگان». شب سیاه هراس و خفقان سایه افکنده و بر ویرانه‌های ایمان و امید مسلمانان، «وای جغدی هم نمی‌آید بگوش!» «جاهلیت جدید» سیاه‌تر و وحشی‌تر و سنگین‌تر از «جاهلیت قدیم»، و دشمن اکنون هوشیارتر و چیره‌تر و پخته‌تر از پیش، و در میان مردم آگاه، تجربه‌ها همه تلخ و ثمره‌ی قیام‌ها، شکست و شهادت! ... ناگهان جرقه‌ای در ظلمت، انفجاری در سکوت! سیمای تابناک «شهیدی که زنده بر خاک گام بر می‌دارد»، از اعماق سیاهی‌ها، از انبوه تباهی‌ها! چهره‌ی روشن و نیرومند یک «امید»، در شب ظلمانی «یأس!» باز از خانه‌ی خاموش و غمزده‌ی فاطمه - این خانه‌ی کوچکی که از همه‌ی تاریخ بزرگتر است - مردی بیرون آمد: خشمگین و مصمم، و در هیأتی که گویی بر سر همه‌ی قصرهای قساوت و پایگاههای قدرت، آهنگ یورش دارد، و گویی قله‌ی کوهی است که آتشفشانی بیتاب را در دل خود به بند کشیده است و یا تندبادی است که خداوند بر این قوم عاد فرو فرستاده است و اکنون به وزیدن آغاز می‌کند! مردی از خانه‌ی فاطمه بیرون آمده است! مدینه را می‌نگرد و مسجد پیامبر را! و مکه‌ی ابراهیم را، و کعبه‌ی به بند نمرود کشیده را، و اسلام را و پیام محمد صلی الله علیه و آله وسلم را، و کاخ سبز دمشق را و گرسنگان را و در بند کشیدگان را و... مردی تنها!... مردی از خانه‌ی فاطمه بیرون آمده است! بار سنگین همه‌ی این مسئولیت‌ها بر دوش او سنگینی می‌کند او وارث رنج بزرگ انسان است و تنها وارث آدم، تنها وارث ابراهیم و... تنها وارث محمد! و... مردی از خانه‌ی فاطمه بیرون آمده است، تنها و بی کس، باده‌های خالی، و یک تنه بر روزگار وحشت و ظلمت و آهن یورش برده است. جز «مرگ» سلاحی ندارد! اما او، فرزند خانواده‌ای است که «هنر خوب مردن» را، در مکتب حیات، خوب آموخته است. در این جهان، هیچ کس نیست که همچون او، بداند که: «چگونه باید مرد»؟ دانشی که دشمن نیرومند او - که بر جهان حکومت می‌راند - از آن محروم است، و این است که قهرمان تنها، به پیروزی خویش بر انبوه سپاه خصم، این چنین مطمئن است، و این چنین مصمم و بی‌تردید، به استقبال آمده است. آموزگار بزرگ «شهادت» اکنون برخاسته است، تا به همه‌ی آنها که جهاد را تنها در «توانستن» می‌فهمند، و به همه‌ی آنها که پیروزی بر خصم را تنها در «غلبه»، بیاموزد که «شهادت»، نه یک «باختن» که یک «انتخاب» است، انتخابی که در آن، مجاهد، با قربانی شدن خویش، در آستانه‌ی معبد آزادی و محراب عشق، پیروز می‌شود. و حسین وارث آدم - که به بنی‌آدم زیستن داد - و وارث پیامبران بزرگ - که به انسان، «چگونه باید زیست» را آموختند - اکنون آمده است تا، در این روزگار، به فرزندان آدم، «چگونه باید مرد» را بیاموزد! حسین آموخت که «مرگ سیاه»، سرنوشت شوم مردم زبونی است که به هر ننگی تن می‌دهند تا «زنده بمانند»، چه، کسانی که گستاخی آن را ندارند که «شهادت» را انتخاب کنند، «مرگ» آنان را انتخاب خواهد کرد! «و السلام» (مترجم).

[۲۳] ۱۵ / ۹ / ۱۹۷۲

[۲۴] ۱۹۷۴ / ۸ / ۳۱ م.

[۲۵] اشاره مؤلف محترم به مصر در زمان زمامداری جمال عبدالناصر است و ربطی با زمامداران کنونی مصر ندارد.

[۲۶] ۱۹۷۴ / ۹ / ۱ م.

[۲۷] ۱۹۷۳ / ۸ / ۹ م.

[۲۸] از آن جایی که نویسنده محترم این آمار را از گذشته‌ی نسبتاً دوری به دست آورده بودند. و این مقاله نیز در گذشته نوشته شده است، و نویسنده اول پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رحمت ایزدی پیوسته است، آمار، ایشان نیز مربوط به همان زمان است جمعیت فعلی مسلمین بیش از یک میلیارد و دویست میلیون نفر صحیح است - م.

[۲۹] در گذشته سیاست استعماری و استکبار امپریالیسم آمریکا، سعی می‌کرد که چهره‌ی خود را صلح طلب و به مردم دیگر

کشورها دوست نشان دهد، و طوری وانمود می کردند که آمریکا هیچ گونه چشم طمعی به منافع ملت‌های دیگر ندارد، در حالی که این استعمار پیر انگلستان و آمریکای جنایت کار، به وجود آورنده‌ی این غده‌ی سرطانی - اسرائیل - در کانون کشورهای اسلامی هستند. و سؤال کننده در این مقاله - آگاهانه یا ناآگاهانه - تصور می کرد، آمریکا در این میان بی گناه است و نباید با او جنگید. (مترجم).

[۳۰] کتاب تلمود.

[۳۱] لقمان / ۳۴.

[۳۲] ۱۹۷۲ / ۲ / ۱۷ م.

[۳۳] سفر حزقیل / اصحاب ۹ فقره.

[۳۴] انبیاء / ۱۰۷.

[۳۵] صفحه / ۲۶.

[۳۶] ابراهیم / ۱.

[۳۷] سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۴۶.

[۳۸] شماره ۱۱۷۸، تاریخ ۱ / ۶ / ۱۹۷۹ م.

[۳۹] بر هر مسلمانی لازم است که از این گفته‌ها که بر زبان دشمن‌ترین دشمنان ما جاری شده است، درس بگیرد، و بداند که عظمت اسلام بر شرق و غرب در این عصر - به ویژه با رهبری امام خمینی (ره) - سیطره و سلطه پیدا خواهد کرد.

[۴۰] شماره ۱۱۹، به تاریخ ۲ / ۶ / ۱۹۷۹ م.

[۴۱] به تاریخ ۲۰ / ۱ / ۱۹۷۹.

[۴۲] بحارالانوار، ج ۴۵، صفحه ۷ و ۹.

[۴۳] به تاریخ ۶ / ۴ / ۱۹۷۹ م، صفحه ۶.

[۴۴] انعام / ۵۲.

[۴۵] آل عمران / ۲۰.

[۴۶] تورات، سفر تکوین، اصحاب ۳۲، آیات ۲۹ - ۲۲.

[۴۷] مائده / ۶۴.

[۴۸] عمران / ۱۸۱.

[۴۹] خوشبختانه به برکت انقلاب اسلامی ایران، مردم فلسطین به بیداری و آگاهی توصیف ناپذیری نایل گردیدند، قیام مردم فلسطین در سالهای اخیر تحت عنوان «انتفاضه» دریچه‌های امید به پیروزی مردم مظلوم فلسطین و جنوب لبنان را گشود. اقدامات وحشیانه و ضد انسانی سران جنایتکار رژیم اشغالگر قدس بر صلابت و استقامت و ایستادگی مردم ستم‌دیده‌ی فلسطین افزوده و آنان را مصمم‌تر در نابودی این رژیم خونخوار نموده است. رهبران فاسد رژیم غاصب از گلدامایر و مناخیم بگین و موشه دایان گرفته تا اسحاق رابین و شیمون پرز و نتانیا هو و ایهودباراک و شارون قصاب صبرا و شاتیلای هیچ یک اثری در تحقق اراده‌ی پولادین مردم مستضعف فلسطین و جنوب لبنان نداشته و آنها را مقاومت در نیل به اهداف انقلابی و حق طلبانه ساخته است. نشست‌ها و مذاکرات به اصطلاح صلح و سازش در «مادرید» و «اسلو» و «کمپ دیوید» و «وای ریور»، خیمه شب بازیهای سران استکبار و فریب و مکر و نقشه‌ی شیطانی برای توقف انتفاضه و قیام مردمی ملت غیور فلسطین است... نصر و پیروزی مسلمین و مستضعفان جهان بر نظم نوین شیطانی از حتمیت‌های اجتناب ناپذیری الهی است که به رهبری آخرین ذخیره‌ی پرفروغ الهی



حضرت مهدی (عج) تحقق خواهد پذیرفت و تا آن لحظات شکوهمند انتصار و دمیدن صبح صادق و برپایی حکومت واحد جهانی زمانی چندان نمانده است. صهیونیسم مساوی تروریسم از جمله اقدامات استکبار جهانی در روند اسلام ستیزی، در بحران بین المللی ناشی از حادثه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، بهانه ساختن مسأله تروریسم برای لشکرکشی‌های نظامی به سمت کشورهای اسلامی و استقرار نیروهای آمریکایی در کانون بحران خاورمیانه و آسیای مرکزی و تحت سلطه در آوردن و ارعاب و تهدید چند کشور در خاورمیانه از جمله، به اصطلاح کشورهای حامی تروریسم! از سوی سران خونخوار آمریکا و در رأس آن بوش می‌باشد. حوادث ۱۱ سپتامبر که با نقشه و طراحی صهیونیسم بین الملل به مورد اجرا درآمد، اهرم نیرومندی برای سرکوبی نهضتها و جنبش‌های حق طلبانه و آزادی خواه، در اختیار آمریکا و صهیونیست‌های اشغالگر بوجود آورد. تکیه روی مسائل حقوق بشر و امنیت جهانی، و جهانی شدن اقتصاد و اجرای اصول دموکراسی در کشورهای جهان و پدیده‌ی توسعه نظامیگری در ایالات متحده و بالاخره تأکید محوری بوش و سران کاخ سفید! روی مسأله تروریسم و حامیان آن و تهدید و ارعاب ایران و برخی کشورهای اسلامی، (به زعم سران استکبار) در دفاع از محوریت شرارت! و بحران سازی و طرح بازی بزرگ در منطقه برای چپاول بیشتر منابع مادی و بستر سازی در جهت توسعه‌ی مفاسد اقتصادی در کشورهای انقلابی با استفاده از ابزارهای جاسوسی و مزدوری و تطمیع برخی مسئولین کم تجربه در جذب معرکه‌های فساد اقتصادی و بسط و گسترش فرهنگ ابزاری و توسعه رویکردهای لیبرالیستی و اندیشه‌های سکولار و القای فرهنگ لاییک به وسیله‌ی مزدوران فرهنگی و قلم به مزدهای استعماری در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و ایجاد و گسترش زمینه‌ی نارضایتی در اقشار مختلف مردم در جامعه از اهداف دورخیزانه نظام استکباری غرب و صهیونیسم جهانی است. که با هشیاری و بیداری امت قهرمان ایران این دوران متلاطم و بحرانی نیز سپری و جوشها و کف‌های پفکی قلدر مآبانه، محو خواهد شد و آن چه خیر و مصلحت امت آگاه و بیدار است. تحقق خواهد یافت. لشکرکشی‌های نظامی آمریکا به منطقه چند منظوره بوده ولی مهمترین ابعاد آن حضور فعال نظامی در منطقه؛ آسیای مرکزی و کنترل کشورهای خاورمیانه و کشورهای شبه قاره هند و دسترسی به منابع دریای خزر و بهره‌گیری از منابع غنی افغانستان و تهدید کشورهای سازنده‌ی سلاحهای اتمی و تقویت و دلگرمی فزونی برای رژیم اشغالگر قدس و کنترل جنبش‌ها و حرکت‌های آزادی بخش و ضد استکباری از آن جمله است. اتهامات واهی و تهدیدات پوچ آمریکا نسبت به ایران و کره شمالی و عراق، به ویژه در مورد ایران به قول یکی از نویسندگان آمریکایی به مثابه؛ «وجین کردن گلهای زیبا یک باغ با بولدوزر می‌باشد» که هیچ بهره‌ای را نصیب وجین کار ناشی نخواهد نمود. تکیه بر مسأله تروریسم و مدافعان آن از جمله فکاهیات قرن ۲۱ است که مردم جهان را به جهالت و حماقت سران آمریکا که دچار سردرگمی و بازی خوردگی از صهیونیست‌های بین الملل شده‌اند، متوجه ساخته است. توصیف جورج بوش، رییس جمهوری آمریکا مبنی بر این که هر ملتی که از تروریست‌ها حمایت کند، خود تروریست به شمار می‌رود، بی‌معنی است. زیرا این واژه دارای مفهوم نسبی است. به هر تقدیر در تبیین مفهوم «تروریسم»، نوعی ابهام تاریخی وجود دارد. چندی پیش «جیمز گولدز بورو»؛ در روزنامه «سان دیه گویونیون تریبون»، مقاله‌ای داشت تحت عنوان ابهام تاریخی در مفهوم واژه‌ی «تروریسم» او می‌گوید: «همه‌ی مخالفان و رقبا تروریست نیستند. توصیف جورج بوش رییس جمهوری آمریکا مبنی بر این که هر ملتی از تروریست‌ها حمایت کند، خود تروریست به شمار می‌رود، بی‌معنی است. این واژه‌ی نسبی است. در اسرائیل، فلسطینیانی که شهروندان غیر نظامی را می‌کشند، تروریست و اسرائیلی‌هایی که غیر نظامیان فلسطینی را می‌کشند، سرباز محسوب می‌شوند! به خاطر مفهوم نسبی این واژه بود که خبرگزاری رویتر از گزارشگران خواست تا آن را به کار نبرند، زیرا هر تروریست در سوی دیگر مبارز راه آزادی است. کالین پاول، وزیر خارجه‌ی آمریکا چندی قبل، از فلسطینیان خواست تا مسؤولان اعمال تروریستی علیه اسرائیل را دستگیر و مجازات کنند و به اسرائیل گوشزد کرد تا به اشغال فلسطین پایان دهد. اعمالی که علیه یک نیروی اشغالگر انجام می‌شود، تروریستی است یا مقاومت مردمی؟ بی‌تردید خواهید گفت که این واژه همیشه نسبی نیست. اعمال فجیع اسامه بن لادن با مفهوم سیاسی تروریسم،

یعنی کاربرد اعمال خشونت آمیز علیه غیر نظامیان برای رسیدن به اهداف سیاسی، مطابقت دارد. توصیف در مورد بن لادن ساده است، زیرا ابزار او بسیار نامناسب و عمل او علیه مردم غیر نظامی در حکومتی دموکراتیک است که اشغالگر هم نیست. اما در مورد بمب گذاری‌های انتحاری در اسرائیل که باعث مرگ دهها غیر نظامی شد، چه می‌توان گفت؟ در سالهای ۱۹۴۷ - ۴۸، یهودیان در کشور فلسطین، غیر نظامیان بریتانیایی، (در هتل کینگ دیوید) و شهروندان فلسطینی را (در دیر یاسین) با بمب به قتل رساندند. از نظر یهودیان هر دو دسته یاد شده اشغالگرند و بمب گذاران اسرائیل رزمندگان راه آزادی بوده‌اند و خبری هم از تروریسم نبود. رهبران اسرائیل، از جمله مناخیم بگین و اسحاق شامیر نخست وزیران اسبق، سالها به دلیل این که یاسر عرفات رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین را تروریست می‌نامیدند، از مذاکره با وی طفره می‌رفتند. آریل شارون نخست وزیر فعلی هنوز هم حاضر به معامله با عرفات نیست. اگر عرفات تروریست بود، بگین، شامیر و شارون چه هستند؟ در سالهای ۱۹۴۷ - ۴۸ بگین عهده دار رهبری گروه ایرگون که یک تشکیلات زیرزمینی برای بیرون راندن بریتانیایی‌ها از فلسطین (بریتانیایی‌ها اشغالگر نبودند بلکه طبق قوانین بین المللی حاکم آن سرزمین بودند) و جنگ با فلسطینیان بود. ایرگون مسؤول قتل عام ۲۵۰ غیر نظامی فلسطینی شال زنان و کودکان در دهکده دیر یاسین نزدیک اورشلیم است. شامیر نیز گروه «لهی» را که از تشکیلات ایرگون منشعب شده و به «گروه خشن» معروف بود رهبری می‌کرد. در سال ۱۹۴۴ این گروه در زمانی که متفقین هنوز با نازی‌ها در جنگ بودند. لردمومین وزیر امور خاورمیانه بریتانیا را به قتل رساند. گروه «لهی» (در زبان عرب معادل «رزمندگان راه آزادی اسرائیل» است). چهار سال بعد نیروهای میانجی سازمان ملل در فلسطین را قتل عام کرد. گناه این افراد ارایه طرحی برای اتحاد تمام مردم فلسطین اعم از یهودیان، فلسطینیان و اهالی اردن بود. آیا شارون تروریست است؟ در سال ۱۹۸۲ شارون وزیر دفاع اسرائیل، تهاجم این کشور به لبنان را طرح ریزی کرد. در طول زمان اشغال بیروت، صدها پناهنده فلسطینی در دو اردوگاه به دست شبه نظامیان مسیحی لبنان که متحد اسرائیل بودند، به قتل رسیدند. در سال بعد طی تحقیقاتی در اسرائیل، شارون «مسؤول غیر مستقیم» قتل عام شناخته و ناگزیر به استعفا شد. اما اکنون شارون ریاست دولتی را به عهده دارد که عملاً سیاست «گردن زنی» یعنی کشتار مسؤولین فلسطینی را در پیش گرفته است. سالها عرفات نه تنها از سوی اسرائیل و آمریکا بلکه از طرف مصر نیز تروریست خطاب می‌شد. و حتی او را به عنوان عضو اخوان المسلمین که از نگاه ناصر یک گروه تروریستی بود، در مصر زندانی کردند. وقتی یک «ملت تروریست» اقدام به کشتن یک فرد «تروریست» کند، آیا این عمل تروریستی رقم زده می‌شود؟ سالیان سال جنبش فتح به رهبری عرفات از نظر آمریکا و اسرائیل در صدر فهرست تروریستی قرار داشت. بعداً فتح در سازمان آزادیبخش فلسطین ادغام شد و سپس این سازمان نیز به حکومت فلسطین تبدیل شد و در حال حاضر اسرائیل به عنوان تروریسم با آنها می‌جنگد. چه وقت تروریست‌ها تبدیل به مقامات حکومتی می‌شوند؟ وقتی که عمل تروریسم موفقیت آمیز باشد. این واژه به واژه‌ای بی معنی تبدیل شده است و جورج بوش نیز چندی قبل با ادامه جمله زیر به روشن شدن مفهوم آن کمکی نکرد: «اگر کسی از تروریست‌ها حمایت کند، خود تروریست است. اگر به آنها پناه دهد، تروریست است. نمی‌توانم از این واضح تر برای ملت‌های سراسر جهان موضوع را روشن کنم.» بله شاید می‌توانست دقیق تر بگوید: تروریست‌های واقعی مثل بن لادن و گروه القاعده وجود دارند. اما این طرز فکر خشم ما را نسبت به هر ملتی که با آنها اختلاف داریم (مثل کره شمالی، عراق) یا هر کشوری از گروههای مخالف ما حمایت می‌کند (مثل فیلیپین، سودان، سوریه، مصر) افزایش داده و تضادهای مشروع را به بدگمانی‌های ملی مبدل می‌سازد. ما همیشه از طرف ملت‌ها و گروه‌هایی که با سیاست‌ها و ارزش‌های ما مخالف هستند، با اعتراض مواجه می‌شویم. این امر باعث نمی‌شود تا همگی آنها تروریست باشند. اسامه بن لادن و گروه القاعده دو عنصر جدید به تروریسم اضافه کردند: ۱. از وسایل مرگبارتری نسبت به گذشته استفاده کردند. ۲. غیر عقلایی عمل کردند، گروه‌هایی مثل ایرگون، لهی، فتح و حماس برای رسیدن به هدف از ابزار مناسب کار خود استفاده کرده و به نسبت، عقلایی تر بودند. در مورد تروریسم گروه القاعده هیچ تردیدی وجود ندارد. (مترجم).

[۵۰] برخی از مسلمانان حرفه‌ای با چند قطره اشک و مصیبت و سوک بر امام حسین علیه السلام و اهل بیت سوداگری می‌کنند و تجارت. و معتقدند هر چه خواستی انجام بده از حرام و حلال؛ ربا، زنا، غش در معامله و کلاهبرداری، حقه بازی، دروغ و ستم و استفاده‌ی غیر قانونی و نامشروع از بیت المال و الی آخر... فقط کافی است چند قطره برای امام حسین علیه السلام اشک بریزی! خدا همه گناهانت را می‌بخشد یعنی برای خدا و امام حسین علیه السلام هم تکلیف معین می‌کنند! زهی غرور و جهالت و بی‌شرمی!!! خداوند از اینان بیزار و بری است و اهل بیت نیز هیچ پیوندی با آنها ندارند. (مترجم).

[۵۱] تلخیص از کتاب اعیان الشیعه ج چهارم. و در کنوز کتاب اعیان که متجاوز از پنجاه و پنج قسمت لوء لوء و نفایس گرانها و پراکنده در این جا و آن جاست. که اگر کتابی به این اسم گرد آوری می‌شد، در نوع خود بی‌نظیر بود. بر سیل مثال کتب عدیده‌ای به بررسی دلیل و پژوهش در مورد وجوب «حی علی خیر العمل» در اذان که از طرق سنت وارد شده، پرداخته است که این جانب مگر در قسمت دوم اعیان الشیعه آن را نیافتم. به هر تقدیر، تحسین و قدردانی خود را به صاحب دلایل الصدق که آن را مرقوم داشته است، تقدیم می‌دارم.

[۵۲] صاحبان شریعت از پیامبران پنج گانه یا پیامبران اولوالعزم عبارتند از: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله وسلم. آدم جزء آنها نیست، چرا که خداوند در آیه‌ی ۱۱۵ سوره طه می‌فرماید: با آدم عهد و پیمان بستیم ولی او را دارای عزم و اراده نیافتیم... و نیز از عیسی آیینی سراغ نداریم، و اثری از آن نمی‌بینیم. اقوالی که در میان مردم است، تماما یک رشته وصایا و نصایح است، و این کلیساست که حرام و حلال می‌کند نه اناجیل. (مترجم)

[۵۳] رفض؛ یعنی نپذیرفتن، رد کردن و قبول نداشتن و نیز اصطلاحاً ترک و طرد کردن را گویند. رافضی یعنی کسی که خلافت سه خلیفه‌ی اولی و دومی و سومی را ترک کرده و نپذیرفته و فقط خلافت امام علی علیه السلام را قبول دارد و نیز هر یک از افراد پیرو زید بن علی بن الحسین علیه السلام را گویند که بیعت او را شکستند - در نزد اهل سنت هر یک از افراد را شیعه گویند. (مترجم).

[۵۴] در صحیح بخاری جلد نهم، کتاب فتن آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روز قیامت خواهد فرمود: ای اصحاب من، کدامین شما مربی هستید. به ایشان خواهند گفت: آیا نمی‌دانی که بعد از تو چه تغییر و تحولاتی دارند! و پیامبر می‌فرماید: لعنت و دوری از رحمت خدا باد بر کسانی که بعد از من تغییر و تحول در اهدافم ایجاد نمودند.